

کتابخانه

کتابخانه
شماره - ۸۸

بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه
شماره - ۲۷۷

۲۷۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۱۴۷
فصلنامه کتابشناسی ۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	مجموعه مکتوبات رساله
مؤلف	
موضوع	
شماره قفسه	۲۸۷۱
شماره دفتر	۲۷۹۹۵
	۱۰۸۰۲
۶۲۵۰	۱۹

تلفی و فهرست شده
۶۲۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم
چون در این زمان سعادت بیان که ساحت مرزایان بفرمان خدیو
شان و در این باره در این خلد الله ملک شاکر زنده و حضرت
کلان چنان شد و نظر علیه خاطر اقدس همین شامناهی باقیات تغییر
صوف کالات و حقایق را کتاب تأثیرات و قایم عامه اهل ایران است
بر این بار باین صناعات عجیبه و انشاء و قایم برین و کالات غریبه معرفت
و اسناد اقدار و کرات و است با هر و ثنائیات حجت قاهره این زمان بر احد
نیز با صفت سعادت و علم استطاعت برکت دولت علیه و حجت بهیبه قاعد
بسیار و قایم باین علم را ضمیمه و وضع حد اول و بیج و توضیح اعمال آن
حب البرهان استنباط و در هر ساله علاوه با قایم برین و در هر سال
کتاب و طریقه صنعت آلات و صلیبه که مقتضای اختراع می شود و اندر وضع می شود
علم کلیه و جزئی استخراج او را و بجز و اخلال و غیره و قایم چند که در اکثر
و در حجاب اخفا مستند بر و بلکه فائز بنظر قاصر نیست آید و از آن جمله استخراج و
تکثیر و قیاس و زمان و قیاس که مهندسان اولیای رایحه از مقتضای مقتضای
اعتراف بجز از آن می شود و اندر چنانچه حکیم مدق و خواجه محقق نصیر الدین الدمشقی علیه
الرحمة در کتاب محرم محسوس می نماید که این الموعود و در تکثیر القیاس علیه القیاس
جهت الخطی و سبیل و بجز و باین جهت و استخراج می شود و در هر جهت مقتضای اقتضای
و سایر مهندسان نیز علم امکان از اسلام داشته اند که با ضلعه مهندسان علیان
جسید الکاشانی که بعد از قیاس بسیار و اعمال قاعد مهندسان و استقال قایم بر
تألیف طریقه بجهت آن استنباط فرمود و امیر شید سیر الفریک بهمان طریقه اند

طریقه

و در این جهت و در هر جهت استخراج و از آن حقیق مذکور و در هر جهت و در هر جهت
وضع کرد و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
اظهار یافت که و باین جهت که در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
عرض و بیان قاعد و مستنبطه فرمود و بر آنکه این برادر را خنده علیه عالم و در هر جهت
خنده و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
و قیام الدین و الدین و جامع حکامهم السجایا و الاخلاق حایضات السجایا علیه السلام
مجمع عماد الشیم و بیج انما را مقتضای و لکن حایضات السجایا علیه السلام صاحبها
و الحائز الزکیه شرف از انرا الفضله و الافاضه و صله انما را الصاده و الافاضه و المرف
الاعظم و المحقق العظمی الافاضه الاعلام ملذ الخاضع و العام الحاج میرزا آقاخان
اسد ایام غرض و اقباله ساخته امید که بظهور صفا و بکمال و بکمال و بکمال و بکمال
ابتدا بکمال و بکمال که مهندس ساینه استنباط کرده و در هر جهت و در هر جهت
مستنبطه فرمود و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
مقدمه اول مقتضای که در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
فرمود و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
اموال و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
بیان فرمود و اندر هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
جهت است که در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
که آن و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت
تکثیر و قیاس و زمان و قیاس که مهندسان اولیای رایحه از مقتضای مقتضای
اعتراف بجز از آن می شود و اندر چنانچه حکیم مدق و خواجه محقق نصیر الدین الدمشقی علیه
الرحمة در کتاب محرم محسوس می نماید که این الموعود و در تکثیر القیاس علیه القیاس
جهت الخطی و سبیل و بجز و باین جهت و استخراج می شود و در هر جهت مقتضای اقتضای
و سایر مهندسان نیز علم امکان از اسلام داشته اند که با ضلعه مهندسان علیان
جسید الکاشانی که بعد از قیاس بسیار و اعمال قاعد مهندسان و استقال قایم بر
تألیف طریقه بجهت آن استنباط فرمود و امیر شید سیر الفریک بهمان طریقه اند

خایم و بعضی از سالها گفته است فصل الف در تسمیه الجبریت ما ان الیهم من
 القادیر العقله ولا وجه لها فی الاشیان و بعضی از رجوع در مقام دیگر گفته است اما ما
 احوال الف در تسمیه الجبریت حاصله ضرب الما فی ضله فلا یفید له فی القادیر العقله
 لان الیهم الف در تسمیه الجبریت ضرب فی ضله اذ السطر ما یصل الی الیهم و بعضی
 فی بعضی از تسمیه اعداد و الجبریت لا یکن این مکرر لکه اعداد با الجبریت استنباط
 مجهول در معادلات اجناس بر این پایه علم قطعی و فرضیات و اصول الجبریت
 که کتاب فرضیات بیان کرده و مکرر باستعمال بعضی از آلات تسمیه است و اول
 کسی که محتاج باستعمال صدها دلات غیر از تسمیه شده و اما از تسمیه برده که در
 شکل جهانم از کتاب قائله تاسیه کتاب کرم و سلطانیه از تسمیه محتاج شده و بعضی
 از آنکه تفسیر اعداد و معادله اعداد و کتاب شده حکم باستعمال استقامت
 نموده است اما او طریقی و عقلانی در شرح کتاب کرده و سلطانیه جبریت باصول
 فرضیات کرده و در بیان استقامت مجهول را فکر نموده و از بعضی عواقب خطای
 در جمله تسمیه که از تسمیه و باستعمال ضلع مستقیم ذریع بکار برده است و تفسیر
 مکرر و معادله اعداد با احوال و کتاب شده علم قطعی و فرضیات استخارج کرده است
 و در بیان تفسیر اعداد و علم ابریه و جبریت بر تسمیه القادیر و احوال و احوال
 و ابریه و صفات و جماعت دیگر از تسمیه و جمله تسمیه از احوال و احوال
 باستعمال صدها دلات احوال با اعداد و اشیاء و کتاب شده و معادله احوال
 مانند تا یکی از تسمیه و احوال قاعده جبریت آن کرده و در تسمیه کتب ملک است
 ضبط نموده و در بعضی احوال یکی از صدها دلات غیر از تسمیه که در تسمیه علمیه
 معادله تسمیه است با عدد و کتب و معادله استقامت مجهول و احوال و احوال
 عیانت الف کاشانی استنباط نموده آن است که عدد مفروض بر ابریه و اشیاء
 تسمیه نموده و کتب خارج از تسمیه را بر عدد افزوده و حاصل را با اشیاء بر عدد
 تسمیه کرده و خارج را بر عدد افزوده و کتب حاصل را بر عدد اشیاء تسمیه نمایند

مکتب کرب و

خارج

سجده

خارج از تسمیه را بر عدد افزوده و کتب حاصل را بر عدد اشیاء تسمیه نمایند
 تسمیه یا تحقیق علم شود و تفسیر همان مثال آن در شرحی که در کتاب است و این
 تفسیر نیز بر سالها ایراد کرده مقدمه ثانیه و حاصلیم دو عدد مختلف را بر هم
 وقت نماییم که نسبت قسم اصغر از عدد اعظم قسم اصغر از عدد اول و نسبت
 اکثر از عدد اول باشد قسم اکثر از عدد اعظم و نیز قسم اصغر از عدد اول و نسبت
 باشد نماییم قسم اصغر از عدد اعظم و نسبت عدد اعظم و استقامت اقسام عدد بر طرف
 فقرات و ما المجهول بر عدد مکرر نیست بلکه بعد از استقامت و اعداد جبریت و مثال
 راجع بصدها مذکور و در تسمیه را بر عدد مکرر نیست و بصاعت طریقی و مکرر
 استقامت اقسام عدد بر عدد است آمده که محتاج باستعمال قاعد جبریت و مثال
 قطعی و فرضیات نیست و از حیث آن است که قسم اصغر از عدد اول را بر عدد
 فرض و احوال مکرر کرده و بر نصف عدد اعظم تسمیه و خارج از تسمیه را قسم اصغر از
 عدد اعظم فرض کرده و در فصل عدد اعظم بر آن ضرب و حاصل را بر احوال تسمیه
 از عدد اول فرض شده و تسمیه نماییم و خارج از تسمیه را قسم اکثر از عدد اول فرض کرده
 و با احوال اصغر از فرض شده و بر جمع و حاصل را بر احوال تسمیه و احوال عدد اول
 بر احوال فرض کرده و بر جمع و حاصل تسمیه نموده و خارج از تسمیه را بر احوال تسمیه
 فرض شده ضرب و حاصل ضرب را بر فرض بر فرض افزوده و اگر فرض اکثر از عدد اول
 و اگر زیاد بر آن باشد حاصل را از ضرب ضرب تسمیه نقصان نموده و حاصل باقی را قسم
 اصغر عدد اول فرض کرده و تا اینجا هیچ قسم عمل را با احوال و اشیاء تسمیه نکردیم
 زیاده باشد تحقیق احوال باشد و کتب که قسم اصغر از عدد اعظم را بر طرف تسمیه
 و احوال و قسم اعظم عدد اول ضرب و حاصل را بر قسم اصغر عدد اول تسمیه و خارج را
 اکثر از عدد اعظم فرض و فصل اکثر را بر جمع احوال و قسم ضرب گرفته و بر فرض
 این دو قسم تسمیه نموده و خارج را بر احوال و قسم اصغر از عدد اعظم ضرب و حاصل را بر فرض
 تسمیه افزوده و حاصل را قسم اکثر از عدد اعظم فرض نمایند و بهین هیچ عمل را با احوال

مکتب کرب و
 تسمیه
 قسم اصغر از عدد اول
 قسم اکثر از عدد اول
 حاصل را بر فرض تسمیه
 حاصل را بر فرض تسمیه

تسمیه
 قسم اصغر از عدد اول
 قسم اکثر از عدد اول
 حاصل را بر فرض تسمیه
 حاصل را بر فرض تسمیه

تسمیه
 قسم اصغر از عدد اول
 قسم اکثر از عدد اول
 حاصل را بر فرض تسمیه
 حاصل را بر فرض تسمیه

برسانیم بر طلب حاصل کرد و در این صورت نیز هرگاه مجموع ضلع اعظم از آن زیاد شود
بعد از نصف ضلع مجموع بر عدد اعظم و ضرب خارجی وقت در حدود قسم اصغر از آن باید
حاصل را از قسم اصغر نقصان نمود و دفع ثانی که در این عدد در ضلع سابق که طریق
استقامت نمی بخشد است در صورت مساوی آن با اعداد و کتاب احوال که در طریق و
دفع باعث اختلال کلی در علم شود بلکه باید که طریق و دفع ثانیه و تا حد ضعیف
و وقت قوت و اختلات در اینه فاسد شود بعد از تمیز و دفعه ششم در
مقدور شد و اساطیر مدور و از هندس فاضل عیال الذی جمید پس چنانچه
آن فرض کنیم فرض است و در برابر آن وقت کنیم از ابرو نقطه در نسبت قسم
مساوی و آن فرضهای است و در وقت و وصل کنیم افکار است و در وقت و در
و در برابر آن به بعد اضلاع است و در واقع در برابر است و در شکلانی از
ضلع عاشق از آنکه اول از کتاب سطح بیان شد که هر فرضی را به بعد اضلاع که در واقع
در برابر باشد مجموع سطح هر ضلعی از آن در ضلع مقابل آن مساوی سطح اضلاع آن
شکلات در نقطه یکسان و بنابراین مجموع سطح است و در وقت و در وقت
مساوی سطح است و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
سطح است و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
فرض هر ضلع است مساوی سطحی است و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
از دو فرض است و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بر فرض کنیم که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
پایه و ثانیه از آنکه اول از کتاب سطح بیان شد که هر فرضی را به بعد اضلاع که در واقع
پایه و ثانیه از آنکه اول از کتاب سطح بیان شد که هر فرضی را به بعد اضلاع که در واقع
مجموعی در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بیان شد است و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

اصد

اصول افکند پس هر فن شده پس چهار مال الایک تاثیر از مال عادل را می خط آد
است و آن عادل را بهی خط سه و سطح آن و هر فن آدست و هر خط سه و هر فن
شده بهی آن یک مال است و سطح آن و هر فن آدست و هر فن آدست و هر فن آدست
فایده سه مال الایک تاثیر از مال عادل را می خط آدست و هر فن آدست و هر فن
دست آد از اشیا و یک تاثیر از مال عادل سه مال است و بعد از یک ثلث مقدار
دست آد از اشیا و یک تاثیر از مال عادل سه مال است و بعد از یک ثلث مقدار
ثلث مقدار دست آد و یک ثلث از یکب عادل یک ثلث است پس ظاهر شد که دست
ثلث هر فن سه مال است و هر فن سه مال است مقدار یک ثلث از یکب سه ثلث آن دست
پس بقاعد مذکور در مقدمه اول ثلث هر فن سه مال است اگر فن سه مال است از یکب
از ابراهان افزوده پس یک ثلث از یکب حاصل برای آن می افزایم و یک ثلث را حاصل
شد و فصل شالی آن در هر سال مذکور شد و اما طریقه که این فقیر استنباط کرده
پس باین آن آن است که هر فن سه مال است با اعتبار نقصان از نصف و مساوات با آن
و زیادت برای آن با نقصان از سه بیع و مساوات با آن یا زیادت برای آن و نقصان
از تمام محیط از پنج وجه خارج باشد **و جواز اول** آنکه از نصف صد کمتر باشد و بیست یا
نقص و هر فن سه مال است از ابراهان آدست و هر فن سه مال است و هر فن سه مال است که
انها و سه مال آدست و هر فن سه مال است و هر فن سه مال است و هر فن سه مال است
تا با یکدیگر متافع و در نقطه ح و محیط متصل شوند و وصل کنیم او تا سه مال آدست و هر فن سه
و بیستیم هر یک از دو خط اطاعت مساوی هر یک از او تا سه مال آدست و هر فن سه مال است
چون فن سه مال است و هر فن سه مال است و هر فن سه مال است و هر فن سه مال است
مساوی فن سه مال است پس فن سه مال است و هر فن سه مال است و هر فن سه مال است

۱۰ - خالیدی در جمله بره و قس نام و اتق اندو
راویه شده عظیمیه شکرنامه و ده مرکز است
خواجه از شکل بعد از قتل نامه کتاب العبدی ظاهر



و بدانین بیان مساوات را در سه از مثلثات
 با زاویه از مثلث سه ثابت شود و چون در
 سه سه ضلع و سه در بیاضند
 زاویه سه در مرکز با هر یک از دو زاویه
 ط و د محیطیه مساوی باشند پس زاویه از
 مثلث است و زاویه ط از مثلث و ط و د مساوی
 زاویه باشند از مثلث سه و زاویه از آن مثلث مساوی است بجهت
 سابق سه و زاویه از مثلث است مساوی باشند علم چیز و زاویه
 ط از مثلث و ط و د خط مساوی در خط است باشد و خط ط و د مساوی
 و این است مطلق و نفی نماید که اثبات مساوات خط است با خط از مجموع
 آن سه لازم نمی آید بلکه در اثبات مساوات ما چهار بر سه مثلث سه لازم است و علم
 کمال پس در مثلث است ط و د مساوی اند و هر یک مساوی مثلث سه و د پس
 نسبت خط سه که نصف قطرات با ضلع آن که وتر مثلث قوس منفرجه است چنان
 نسبت خط سه بلکه خط آن است با خط سه پس آن سه و نسبت باشد میان
 نصف قطر و تمام قطر باز باقی خط سه یا د و این نسبت یکسان نیست باقیین
 در قسم اول است اما نسبت دیگر که فیما بین اقسام و در تمام قطر بود در تمام
 منفرجه است چه تناسبی فیما بین قطر و حاصل نیست و فیما بین استخراج جدول در
 این صورت بطریق هندسی با وجو عیای الدین مستقیم است و بطلان قطع و غیره
 نیز ممکن و تصدیق آن مناسب اتمام نیست و ادعا علم بالاصواب و المیزان
 المآب **تتمیم** در مقدمه ثانیه اشاره شد که استفاده اقسام عددی منفرجه بر
 نسبت منفرجه بطریق جبر و متالجه راجع بطریق مستنبطه فاصله منفرجه است و تصدیق آن
 چنان است که چون صورت منفرجه اگر عددی از قطرات و مقدار آن طبق اصطلاح
 بنظر محاسبان و اهل هندسه صد و بیست درجه است پس هرگاه قسم اصغر از آن

شماره

شئی فرغ کنیم و در نصف قطر ضرب کنیم حاصل را بهی قسم اصغر از عدد اقل باشد و چون
 شئی از مراتب هم است اول آن است که از مال فرغ کنیم تا منفرجه آن در تحت ثقت
 مال باشد و بعد از آن در ط و د **۱۰** و خامه از شئی است و این قسم اصغر از وتر
 منفرجه باشد و نسبت آن با نسبت تمام عدد اقل باشد با ستان و ط و د **۱۰** و
 خامه از شئی بطریق الاصل و بقیقا و اربعه تناسبه سطح ط و د که صد و بیست و
 یک است مساوی سطح ط و د باشد و آن حاصل ضرب تمام عدد اقل باشد با ستان و
 قسم اصغر از آن و در ط و د **۱۰** و خامه از شئی هرگاه قوس منفرجه صد و
 باشد و تران نیز سه هزار و بیست و هشت و در ط و د **۱۰** و خامه از شئی ضرب
 کنیم حاصل شود **۱۰۰** و ط و د **۱۰** و خامه از شئی و بعد از تقصیر منفرجه بثلث
 منفرجه منفرجه که در ط و د **۱۰** و خامه از شئی است از آن باقی ماند **۱۰۰** و ط و د
۱۰ و خامه از شئی الا تحت ط و د و آن عادل صد و بیست و یک است الا بعد از آن
 بعد از جبر و متالجه **۱۰** مال عادل شد با مال ط و د **۱۰** و ط و د **۱۰** و
 خامه از شئی و نیز مال **۱۰** استی عادل شد با یک و ط و د **۱۰** و ط و د
۱۰ و خامه از شئی و در این صورت عادل را شیا است با یک و اعداد چنانچه مذکور شد
 و بعد از آن شئی واحد مساوی است با یک و ثانی از یک و ... و ط و د
 و از اینجا نیز قانع کل میسر است بدست آورده و هر چه اصل علم صغیر تمام و امری
 استخراج و در آن یکسان است اما در در محصله مقوله کفایت و کند زیادت لها
 موجب اسباب است **خاصه** با آنکه هفت اهل شرافت قاصر و بخت کلام
 بلاغت نظام الناس اعداد و احوال غالب انباء و هر در تمام از راه علم راضیه
 و هندسیات میباشد و اما تاسیس کل علم مقدار هندسیات و سایر ریاضیات
 مقدار اقسام اکثر است از این مختار و در آن مختار آنجا بلکه اگر هم صرف اصول
 الادراک شده و علم چیز را با بعضی اقسام بر چنانچه مقید سهله و
 و میباشد بطریق و از حقایق عجیبه بجزان و خاص تمام دارند و این سبب غالب حقایق

نسخه

بدیده کرد و در عهد خانیه و قرون ماضیه مهود و مالوت بود. از میان رفته بلکه غالب
 آن است که اگر فکر کنی از آنها سر و کلاه و مقام انکار و ادعای عدم امکان آن
 بر آید و غافلند از آنچه حکما تصریح بان فرموده اند که کلا قریح سعت از الخراب
 فذره فی بقعة الاکان مالم یزل عنده قاطع البرهان چنانچه یک از ضایع عجیبه
 که در اعصار سابقه مهود بود. میزان الحکمة بوده است و خاصیت غریبه آن میزان
 آن است که مقدار و میزان اجزای اجسام مرکبه بدون تحلیل و تفکیک اجزای آنها
 باستان آن به دست می آید و فاعله تا به سرخفت آن مرتب چه باستان آن
 بسیار غش در هم و بنابر سایر آلات معصومه حاصل می شود و در میزان المارون
 بادشا. صالیه اکلیل عظیم القدر منتقن الصنعة حکم الهی از یکی از زوایا محبت او
 آمده و آن اکلیل مرکب از طلا و نقره بود پس آید و در خاست که مقدار ذرات
 هر یک از طلا و نقره آن اکلیل را بداند و از شکفتن آن اگر. داشت پس میتوان
 و از باب حیل را احصا و از ایشان طایب بیان مقدار هر یک از اکلیل مرکب
 هیچ یک را از سقیم مقدار آنها نیافتند مگر از سقیم و مندر که استنباط طریق
 آن را فرموده و این ملاحظه از مقدار و جود اسکندر و بعد از آن مانا لوس مندر
 که چهار صد سال بعد از اسکندر بود در آن ناله کرده و طرق کلیه حسابیه و در آن
 استنباط و در ساله نوشته و بجهت ذر و ما طایفه از سیمک بر زبان فرستاده و در ایام
 مامون الرشید بر حجاب یوسف را حدیث الفضل المساج در آن نظر داشتند و در
 ایام ملوک سامانیه محمد بن زکریا میزان در ساله در آن باب نوشته و در زمان
 دایم ابن الهیثم یا شیخ رئیس او بطریق سینه و آن ناله نموده و بکار بر می بردند
 و در ایام آل ناصر الدین ابوالرحمان میرد فی تصرفات در آن مقرر و در مجاور
 زمان دولت سلاجقه عمر خیام تحقیقات در آن کرده و در احاطه مظهر بن اسعد
 الاسفندیوس میباید در سید علمایان فرموده و بجهت اجزاء در آن زیاد کرده و سیمیه آن
 میزان الحکمة از او است و در زمان سلطان محمد بن خلیفه عبدالرحمن الحافظ در آن

نقد

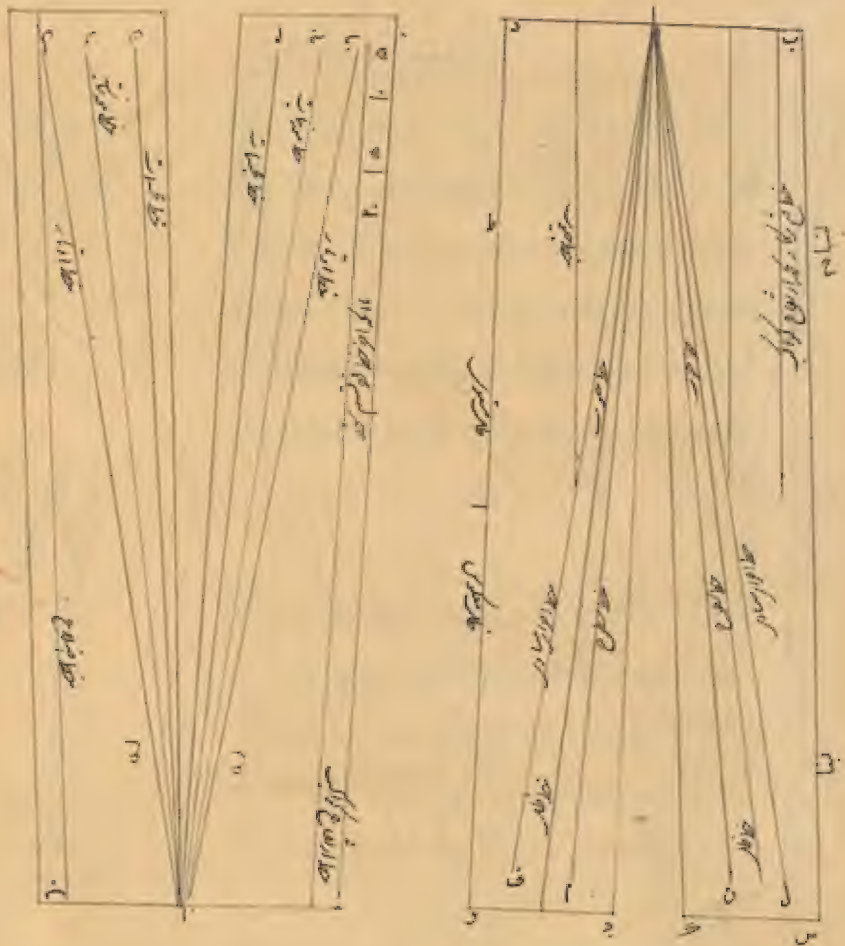
نظر کرده و تصرفات فرموده و در ساله در آن باب نوشته و بر این جهت آن را کفایت صفا
 و عمل بان را تفصیل بیان کرده و خلاصه احوال سابقین را از امر شیعی و مانا لوس
 و محمد بن زکریا و محمد بن ابوالهمیم خیام و امام ابو جعفر مظهر بن اسعد را بر حجاب
 برین برادر چنان آورده و قدر از آن ساله و در نزد خیر و جود است و یکی از فضلا
 اعلام و امر العباد و بجهت خیر حکایت کرد که ساله مرقد را به دست آورده و پس
 و اهتمام یکی از مهندسان آن بلد که در صنعت اسطیلاب مهارت تمام داشته و مقام
 صفت آن میزان بر آنکه و با تمام رسانده و ادعای تجربه و امتحان و ترتیب فرایند
 نزدیک را بر آن نموده و القدره علیه امید میدادند و در بار احدیت چنان است که
 در زمان این دولت قریب احوال اسرار مینما و غلبتها علی سایر الدول اکثر ضاعات
 منوخره که از قصد است انوار هر از میان رفته و بمن هفت و نه به خاطر خیر است
 شهرت و سادت مدخله در ملک و اهتمام تمام سرکار جلالت مدار و درین حدیث
 نصیر الدین انانی را دام اسما یام عرفه و قبا که جلوه نما و منصف برین مظهر آید
 چنانچه آنکار آن را میباید مقرر و مقرر است و بسیار از ضایع غیر از این
 اندک در حالات امین مستقر و سید و ناله الله سبحانه
تعلیل و فیه و برین و علوم و قدر و سلطان و سیمیه
و احیا ما اندر من و اما الشریعیه الطاهره بمحاصنه و قدر
القالبه الباهره و مساعد شریکة الترتیب النما
و حقیقه الترتیب البهره الی الله محمد
عمر بن الاطین الاطهار
کتبه فی القدر السیمیه
ابن زکریا
نقد

مسألة التمام

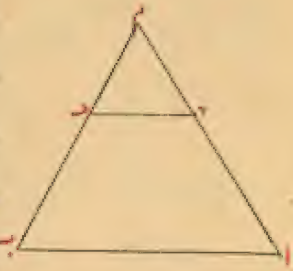
این لوح مستطیل که بر کار نسبت تجزیه و ضرب و قسمة این است
و نیز قوس و جیب و زین و قطر ظل زان کشف میکند اگر اهل بصیرت
در شرح آن فیهر محمد رفیع را باشد ساله که زانرا صفت
شری که بر مداد رفیع است نسبت چیری که و کی گرفته است نسبت
پوسته حسن این را در او زد و کند کمانش را و عزیز تر را لا محجبه است
و نسبت است وضع سطوح و مطلع انوار هم که این همه را کتابت
بر کار متناسبه آیه آله التمام مشتمل بر دو سواد و حج و کما
بر مرکز واحد حاصل که دور او بر همان وضع متحرک باشند و چون از
سواد باز کنند هر یک مسطره شوند و در بر کار متناسبه چهار خط از مرکز
الخراج شده مستقیم مساوی و در یک طرف مسطره و در نا
در مسطره دیگر باین طریق که آن دو خط در یک مسطره اند منطبق و
متوازی باشند بدو خط دیگر که در مسطره میباشند خط اول افلا
که در مسطره اول منقوس است و او را خط اجزای مساوی میگویند
از آنکه تقسیم او بر دو بیت اجزای مساوی میباشند خط دوم آن
که در مسطره ثانی است او را خط اوتار میگویند و آن منقسم است بر صد
هشتاد درجات و آن خط اوتار در مسطره ثانی متوازی و منطبق است

بر خطوط اجزای مساوی یعنی آن و هر قاعده آن مرکز خطوط اوتار
مساوی بزاویه مرکز آن خطوط اجزای مساوی و منطبق است
بر آن خط ثالث آن در مسطره اول او را سطوح میگویند و آن
بر صد سطح شامل است باین ترتیب که سطح اول دوم را دو بار برسم
سه بار و همچنین بر همین قیاس عا د کند خط رابع آن در مسطره
ثانی او را خط محتمات میخوانند و او ۱۲۵ محتمات را شامل است باین
طریق که سابقا گذشت یعنی که محتم اول و دوم را دو بار برسم راسته بار
و بر همین قیاس عا د کند و این خط محتمات منطبق و متوازی بر خطوط
سطوح میباشند یعنی ذوای مرکز ایشان که آن است مساوی
اما چهار خط مذکور خطوط اصلی مخصوص بر کار متناسبه
میباشند چهار خط دیگر میباشند که ملحوظ اند خط اول خط
از خط معدنیات است که در مسطره ثانی که از مرکز بر کار متناسبه
خراج شده میان خطوط اوتار و محتمات همان قدر میباشند
تقسیم او بر هفت نقاط و علامات کواکب سیاره یعنی هفت معدن
که با ایشان منسوب است از همان خط معدنیات مرقوم شده و بر
بی و هفت درجه تقطبی است ق و و نسبت قطر با محیط است خط
دوم آن را در مسطره اول متوازی کنار بر کار متناسبه سلم دواز
اصابع میگویند که بر صد و بیست منقسم است یعنی که هر کدام اصابع

میگویند که برصد و بیست منقسم است یعنی که هر کدام اصابع
 پنج حصه کرده ایم تا عمل دقیق تر باشد در همان سطره خط ثالث
 ط و می باشد متوازی بر سطره دوازده اصابع و او را نزد درجه
 کرده ایم برای ارتفاع کواکب تا آن دو خط استعمال نتوانند کرد
 میباشد که نشان آن حق بر کنار هر یک را متناسبه نمود باشد باریان
 شاقول در آن نقطه که هر آنجا داده ایم خط رابع ب و د و اول خط
 اضلاع میگویند و وسطه را بخط مستقیم آوریم و متوازی کواکب
 تا خط آ و درجه هر یک درجه شصت دقیقه قیمت کردیم که بیست و شصت
 باشد هر حصه بدو دقیقه حساب کرد و اما در وسطه اول تا این
 ۳۰ درجه منقسم است و صورت شکل در ظهور صفحه مرقوم است عمل
 بر کار متناسبه چون در عمل بر کار متناسبه اصطلاحات مخصوصه
 میباشد اول تفصیل و معانی ایشان باید دانست تا استعمال آن
 آسان تر گردد اول هرگاه کوئیم فلان خط را غاد کنند مراد آنست
 که خط مذکور را با پرکار متعارف برداشته بر خط اجزای مقدار
 با خط او تا بهر یک که مقصود باشد تطبیق کنند تا معلوم کرده اند
 ملاحظه مفروض چند اجزاء متساوی یا اجزای را شملت دیم کوئیم
 فلان خط را بقیه شصت مثلاً باید بردارند که آن خط را با پرکار
 متعارف برداشته و پای پرکار که بر دو نقطه شصت مثلاً باید بردارند



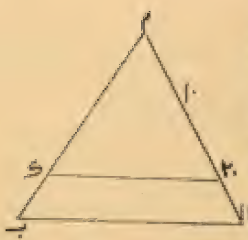
چاه اجزای مساوی گرفتیم پس کنیم که خط آ ب را چهار قسمت
 آ ب ب دلیل عمل مذکور مثلاً م آ م ب خطوط اجزای مساوی باشد
 و خط ب م دو بیت اجزای مساوی چنانکه ق م چاه اجزای
 مساوی میگیریم که فحه ف د ربع فحه پ ا یعنی خط ق د ربع خط آ ب
 مفروض چون خطوط ق م د مساوی میباشند یعنی چاه اجزای
 مساوی لازم آید که خطوط آ ب ا بر همان نسبت منقسم باشد
 پس از شکل د م مقاله ششم اصول خط ق د متوازی خط آ ب
 باشد زیرا که ق م د مساوی بنا بر این که ق م ب باشد از شکل د م
 مقاله اول اصول چون زاویه ق م مشترک است ثلثین ق م د
 م آ مساوی الساقین مشابه اند از شکل چهارم مقاله ششم پس نسبت
 ق م آ الی ب م هجرت آ الی ب شکل د م مقاله ششم م آ م ق
 ربع م ب است پس ق د نیز ربع ا ب است که مطلوب است اگر خط مفروض
 آ ب قدر کار متناسبه تجاویز میگیرد تا و که باشد یعنی که باقی
 مثلاً ب م میگیریم که برابر عا د شده ب ق را سه بار عا د و کند و آ
 باقی باشد پس ب م فحه دو بیت اجزای مساوی بریم فحه چاه
 اجزای مساوی ب م را چهار قسمت میکند که اگران فحه ب م ق سبه
 عا د کنیم و را چهار قسمت میگیریم و ا و ب م باشد و اگر نخواهیم آن
 فحه مذکور را سه بار عا د کنیم فحه صد و چاه ب م را نیز چهار



ب م
 د م
 ا م

میکنند و ان ب م باشد پس ق آ یعنی باقی از خط مفروض
 د و بیت بریم فحه چاه م ر میدهد پس ب م ربع خط آ ب
 مفروض است دلیل بر عمل از شکل سابق ظم میگرد و ان
 شکل د م مقاله پنجم اصول چون نسبت ب ق الی ب م
 هجرت ق آ الی م ر پس نسبت ب آ الی ب ر هجرت آ الی م ر
 اقامه ربع ق آ است پس ب ر ربع ب آ است که مطلوب است
مقاله پنجم خط مفروض را بر کسر مفروض قسمت کردن قاعده است
 که نسبت کسر خارج الی خط مفروض همچو کسر الی جزو مطلوب
 مثلاً خط آ ب مفروض باشد و دو ثلث از او خواهیم جزو
 نسبت یعنی دو و سه جزء کم میباشند رفع عدد د بر سه همان
 میگیریم پس بجای د و ثلث بیست و سه میگیریم پس خط آ ب مفروض
 یعنی سی اجزاء مساوی بریم فحه بیست و سه اجزای مساوی
 ق م را حاصل میکنند که مطلب است یعنی دو ثلث از آ ب دلیل
 از شکل سابق بر میگرد و بشرط م د و ثلث از م ب باشد
 لازم آید که ق د دو ثلث از آ ب باشد **مقاله ششم** خط مفروض
 بکسر از کسر مفروض قسمت کردن طریق است که کسر را اگر واحد
 کنند بعد از آن عمل چنانچه سابق است بنماید مثلاً خواهیم که
 دو ثلث را از سه خمس که واحد شده دو خمس میباشند پس خط

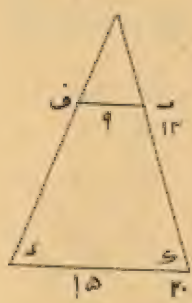
خط مفروض را بر کسر
 مفروض قسمت کردن



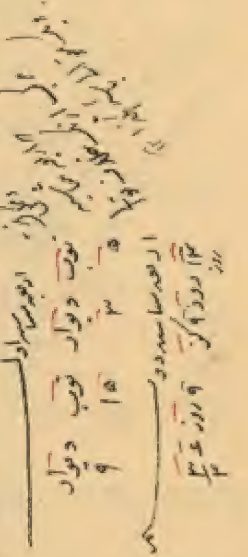
آب را بفیضه پنجاه میبریم و فیضه بیست مطلب است که از خط
 آب دو خمس یعنی د و ثلث از سه خمس قطع کند چنانچه خطوط
 قسمت کردیم با برکار متناسبه ضرب نیز میتوان کرد با برکار
 نسبت هر عدد که باشد الی خط مفروض هر چه حاصل ضرب چهار
 فی نفس خود سازده باشد بر خط آب بفیضه چهل میبریم و فیضه
 صد و شصت مطلب است که برابر چهار آب باشد دلیل
 این عمل ثابت است بعکس دلیل عمل سابق بقدرض کرده ب چهار
 برابر م ف باشد و فیضه ف مساوی خط آب مفروض لازم
 می آید که فیضه ب آ چهار برابر فیضه ف باشد **عمل چهارم** در خط
 مفروض باشند که اجزای آب از خط معلوم باشد اجزاء خط
 دیگر دانستن قاعده است که خط معلوم بر فیضه اجزای معلوم ببرد
 بعد از آن خط دیگر که اجزاء او مجهول اند با برکار متعارف
 از انفرج یا انفرج بسبرند تا جاکه منطبق بر دو نقطه مقابل شود
 مجهول حاصل شده است مثلا خط دو و بیست اجزاء باشد خط
 دیگر ب مفروض است چند اجزاء است خط ف را بفیضه د و بیست
 خط ب را از انفرج یا انفرج برده بر پنجاه منطبق میشود پس میگویم
 که خط ب پنجاه اجزاء دارد از آن اجزاء که ف دو و بیست است دلیل بر
 همان شکل سابق میگردد بفرض که نقطه آ دو و بیست باشد و فیضه آب



مساوی خط ف مفروض پنجاه باشد و فیضه ده مساوی خط
 ب مفروض **عمل پنجم** اربعه متناسبه بر سه قسم است بر توالی
 و مخالف توالی یعنی عکس توالی و مرکب اما اربعه متناسبه بر
 توالی یعنی که نسبت مقدم الی تالی همچو نسبت مقدم تالی الی
 مجهول مثلا اگر کوکب در بیست روز پانزده درجه طی میکند
 در دوازده روز چند درجه طی میکند پس پانزده اجزای
 مساوی به فیضه بیست میبریم و فیضه دوازده بر همان خط اجزاء
 مساوی عا د شده نه درجه حاصل شد و این طریق اربعه
 متناسبه بر همه خطوط برکار متناسبه جاریست چنانچه بعد از آن
 مذکور میشود و دلیل آنست که آنکه آن خطوط اجزاء متناسق
 و نقطه که بیست میباشد و نقطه ب دوازده فیضه که دوازده
 پس میگوئیم که فیضه ب ق یعنی نقطه ۱۴ نباشد از ثلثات آنکه
 د آب ق متشابه اند پس نسبت آنکه الی بیست و پانزده همچو آب
 الی ب ق نه آب یعنی ۱۴ آنکه را بیست و یک بار با د و ثلث عاد
 میکند پس باید که ب ق را پانزده یکبار با د و ثلث عاد می کند
 با برکار کرده عدد مفروض باشند که سیم نسبت پیدا می آید
 عدد آخر را دومنبره حساب می کنیم تا طریق اربعه متناسبه تمام
 باشد مثلا سیم نسبت خواجهیم بصد و بیست و هشت الی شصت

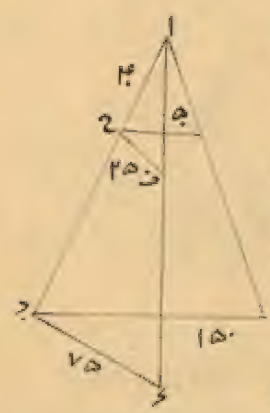


اخذ و یکدیگر یعنی ضرب سه ۱۵ و حاصل فی ۹ مقسوم علیه با
 خارج قسمت مجولست اما چون ضرب باقیمت علاوه در یکا رنیت
 عمل باد و رعبه متناسبه بر توانی با تمام میسرمانیم با بقاعده اگر چنانچه
 توب در دوازده روز می کند دیوار خراب میکنند باز ده توب
 در دوازده روز چند کرد دیوار خراب می کنند مجول نه کن
 بعد از آن اگر دوازده روز نه کرد دیوار خراب می کنند نه روز چند
 کرد دیوار خراب می کند مجول مطلوب شش کن با سه ربع کز است
 بر این عمل بر این رقم اسان بر یکدیگر در این رعبه متناسبه
 چنانچه سابق ذکر شد بنمایند توب و دیوار توب دیوار
 عمل رعبه متناسبه و اعمال دیگر روز دیوار روز دیوار
 یکا متناسبه چون اعداد مفروض ۱۲ ۹ ۹ ۹ و کز است
 زیاد تر یا کمتر میباشد حاصل که فحش یکا متناسبه معتبر میشود
 طریقت است که اعداد مفروض با اقل عددین مارفع بر همان نسبت
 بنایند و عمل چنانچه سابق ذکر شد کنند بعد از آن مجول حال
 شده بر همان نسبت اقل یا رفع کنند مثلا اگر نسبت و نه آدم چنانچه توانا
 خرج کنند بر آدم چه قدر خرج میکند چون چاه یعنی نالی و غیره
 یعنی مقدم ثانی بفتح بیت می کنند نصف چاه بگوید که ۱۲ است
 بر این رعبه متناسبه با این طریقت میشود آدم تومان آدم اربعه متناسبه
 ۲ ۲۵ ۲۵ ۲۵

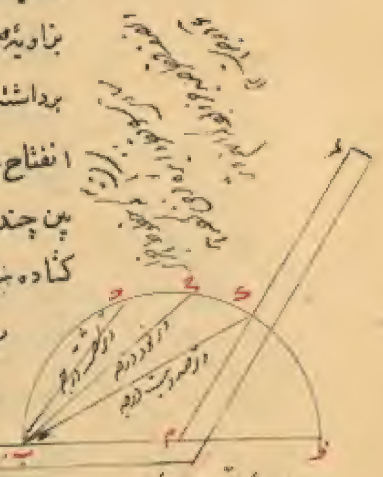


۵ توب	۳ ربع	۱۲ روز
۵ توب	۳ ربع	۱۲ روز
۵ توب	۳ ربع	۱۲ روز

بقاعده سابق با تمام رسا بنیدیم هفتاد و پنج مجول شد اما چون
 از نالی نصف گرفتیم یعنی اقل عددین بواسطه دو کردیم مجول را بوا
 دو ضرب میباشد کرد و بر صد و پنجاه تومان میباشد یعنی فحش
 آدم چاه تومان خرج میکنند بر همان نسبت بر آدم چاه تومان
 خرج خواهند کرد دلیل آن آیه خطوط اجرای مقاری باشند
 و آن مسطره یعنی ستاره بر کار متناسبه که چاه بفتح بیت در نوب
 یکجدا و مسطره هشت شصت باشد چنانچه ح ۲ باشد فرض کنیم
 که نالی یعنی خط چاه بفتح بیت می کنند ۲۵ ح ۲ گرفتیم که بفتح بیت
 یکجدا میگوئیم که چنانچه ح ۲ نصف نالی است هر صرح در نصف مجول
 است چرا که مثلثات آح ق آ و مساوی الساقین متشابهند چنانچه
 مثلثات آح ب آ و که بر نسبت آح الی اء هر صرح ق الی و نسبت
 آح الی آ و هر صرح ب الی ح که است بر نسبت ح ق الی و هر صرح
 ح ب الی و اما ح ق ۲ نصف ح ب ۲ مفروضات پس ح ق
 نصف ح که است سبب آنست که مجول ۲ بواسطه دو ضرب میکنیم
 چون نالی را بواسطه دو اقل کرده بودیم و از این شکل اقل یا رفع عددی را
 کرد و این دلیل کلی باشد چون اعداد و اعمال دیگر رفع یا اقل بگوئیم
علامه یکا متناسبه را بر زاویه مفروض فحش دادن طریقت است که و
 زاویه مفروض بفتح بر وجه که نصف قطراست و در خط او قرار میدهند



خطوط او نار بر زاویه مفروض کشاده میشود اگر همان وتر زاویه
مفروض بقطعه صد اجزای مساوی ببرند هم خطوط اجزای مقدار
بر زاویه مفروض افتتاح خواهند داشت مثلاً اگر خواهیم که خطوط او نار
بر زاویه ۱۴۰ درجه انفتاح دهم از مرکز پرکار متناسبه وتر ۱۲۰ درجه
بر داشته و بقطعه شصت درجه بر دهم خطوط او نار بر زاویه ۱۲۰ درجه
انفتاح دارند عکس بر عمل که خطوط او نار کشاده باشد زاویه
بین چند درجه است فحده ۶۰ درجه گرفتیم و بر خطوط او نار
کشاده شصت بر هاشم گرفتیم ام پرکار متناسبه باشند و بتمام
نصف قطر پرکار متناسبه و قطرب ۵ و نصف دائره
بتمام ۵ و ۵ که مساوی است خط او نار و از شکل
ب ۱۰ مقاله چهارم و از نصف درجه مساوی نصف قطر دائره
یعنی مساوی است بتمام ۵ پس سطره ۵ و اگر پرکار متحرک باشد نقطه
۶ درجه از محیط بتمام ۵ جدا میشود پس سیب است که او نار بتمام
۵ بتمام ۵ فحده ۶۰ درجه میبریم تا زاویه بتمام ۵ مساوی زاویه مطلوب
باشد **عمل هشتم** بر خط مفروض زاویه مطلوب نقش کردن طریق
است که کتب و زمره درجه الی نصف قطر دائره زاویه مطلوب هر چه
زاویه مفروض در پرکار متناسبه الی وتر زاویه مفروض بر نصف قطر
زاویه مطلوب بقطعه ۶ درجه بر دهم فحده وتر زاویه مفروض در پرکار



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

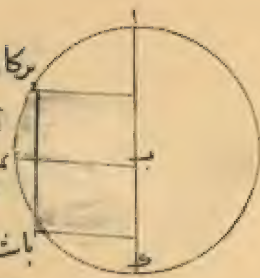
قصائد



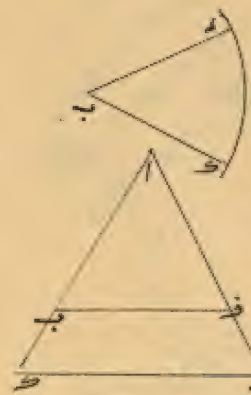
متناسبه را برقرار کنید عاده شده مطلب میرساند مثلاً خواهیم
که بر خط AB زاویه ۲۰ درجه نقش کنیم از الف بعد که خواهیم
دایره مکشیم و نصف قطران دایره اعنی AB بقطعه بر درجه ۲۰
بر بقدر فاصله وتر ۲۰ درجه باشد از B بکان نشان
کردیم پس بر الف خط AC کشیدیم که زاویه ۲۰ درجه برابر
شد و بل AM خطوط او تا باشند نقطه A و وتر ۲۰ درجه
 AB و ۲۰ درجه و فاصله ۲۰ درجه یعنی خط AM مساوی نصف
 AB مفروض باشد میگوئیم که فاصله ۲۰ درجه مساوی وتر
قریب B یعنی چپ درجه و مثلث AMB که M آن متناهیست
از لیل سابق پس ثبت M آلی B همچو AM الی B که M آلی B
وتر ۲۰ درجه است پس AB و ۲۰ درجه می باشد در آن دایره
که آن نصف قطر باشد تا AM مساوی نصف قطری AB باشد
خواهد بود بر وتر B که زاویه ۲۰ درجه که مطلب است ۵
علم هشتم هرگاه که باشد او را سیصد و شصت و شش مساوی
کردن از این فاصله پرکار و مناسبه قاعده است که ثبت وتر ۲۰ درجه
نصف قطر دایره مفروض همچو انفرج هرگاه و تا پرکار و مناسبه الی
شصت سه درجه دایره مفروض مثلاً خواهیم که دایره AC که C ثبت
مساوی کنیم نصف قطر اعنی AB بقطعه شصت درجه بر نیم فاصله

[illegible]

برکار متناسبه محیط آدک سجد و شصت قسم مساوی میکنند
 آدک لیل از بل سابق بر میگردد اگر آنکه برای وتر ۲۰ درجه
 بر او تار دیگر منطبق کنند **عمل یازدهم** زاویه مستقیم خطوط
 باشد خواهیم که خطوط او تار را بر زاویه مساوی منقسم دهیم قاعده
 است که از یک کار متناسبه یک وتر با یک متعارف بردارند قوس زاویه
 مفروض قوس کنند و وتر قوس مفروض بقیعه وتری که از پیش اختیار
 شده ببرند که خطوط او تار بر زاویه مفروض کشاده باشد مثلا
 خواهیم که خطوط او تار را بر زاویه مساوی زاویه تارک انفتاح دهیم
 وتر ۲۰ درجه برداشتم و از آن قوس تار کشیدیم بعد از آن وتر قوس
 تار بقیعه چهل درجه بودیم میگوئیم که خطوط او تار کشوده شده
 بر زاویه مساوی آت مفروض دلیل هم است از آنکه نصف قطرات
 مساوی و وتر ۲۰ درجه کردیم و وتر قوس تار بقیعه ۲۰ درجه بودیم
 مثلث آت بر خطوط او تار منقسم شد **عمل دوازدهم** زاویه مفروض
 درجات او دانستن قاعده است که بر آن زاویه قوس بکشند و نصف
 قطر او بقیعه و تر شصت درجه برند و بعد از آن وتر قوس مثلث خطوط
 زاویه مفروض را بر خطوط او تار انفرایج با انفرایج ببرند معلوم میشود
 که زاویه مفروض چند درجه است مثلا زاویه تار که مفروض است
 از ۲۰ قوس تار کشیدیم تار نصف قطر او بقیعه شصت درجه بودیم

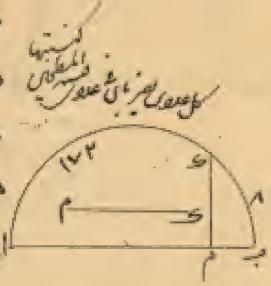


و وتر قوس تار بر خطوط او تار انفرایج با انفرایج برده یافتیم که
 بر چاه درجه منطبق شد پس زاویه تار میگوئیم که چاه درجه
 دلیل از شکل سابق بر میگردد مثلا آدک خطوط او تار باشند
 نقطه تار شصت درجه باشد فاصله مساوی زاویه تار که نصف
 قطر تار ۲۰ قوس مساوی و وتر قوس تار است پس میگوئیم که
 وتر تار زاویه تار که مفروض از دلیل سابق چون نسبت
 تار که نصف قطر است الی ب ف که وتر قوس مفروض است هم
 آنکه وتر شصت درجه یعنی نصف قطر یک متناسبه الی آت که
 وتر زاویه تار که مفروض است **عمل سیزدهم** از اعمال سابق در باب
 فخر یک متناسبه و زاویه ساختن آسان شد که سکی را که دوی
 الاضلاع و زاویه ای و مفروض باشد با خضار پاریم چون اضلاع کز یا
 شبر یا فرسخ مفروض اند نقاط خطوط اجزا مساوی گزها یا شبرها یا نخها
 میساید داشت که زوایای موافق که مفروض اند مساوی ساختن
 از این شکل معلوم میشود **عمل چهاردهم** قوس مفروض باشد حساب پیدا
 کردن طریق است که در جواب قوس مفروض را تصنیف کنند و از هر کز
 خطوط او تار حاصل تصنیف را بردارند اگر آن فخر یک متناسبه را
 خطوط اجزاء مساوی تطبیق کنند معلوم میگردد که از چپ چند
 اجزاء میساید بان فرض که ستین و شصت اجزاء باشد مثلا هم بدانیم

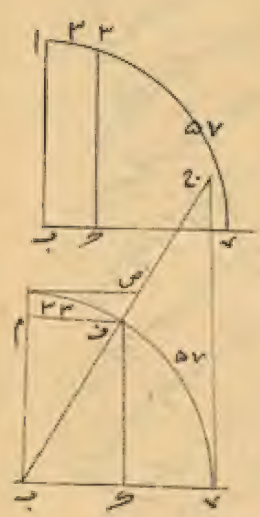


در این کتاب که در این باب است
در این باب که در این باب است
در این باب که در این باب است

نجاه و هفت درجه را بنجاه و هفت را تضعیف کردیم صد و چهارده
شد پس و بر صد و چهارده درجه را برده اشته و بر خطوط اجزای مساوی
تطبق میکنیم معلوم میگردد که ۶۰ و ۱۰ است باین قرار که ستایش
باشد دلیل بر قوسیت بر شکل هفتم مقابل هفتم اصول که اگر نصف
قطر دائره با هر یک از جیبها ضرب کنند همه حاصل ضربها در همان
نسبت میباشد که نصف قطرها جیب پس چون وتر قوس که باشد
ضعیف جیب نصف قوس است لازم بیاید که نسبت نصف قطر دائره بجیبها
همچنین نسبت قطر دائره بر وترها در همان دایره سبب است که
او درجات مفروض تضعیف کردیم چون خواستیم جیب قوس مفروض
را **عمل نهم** جیب مفروض باشد درجات او را داشتن مگر عمل
سابق است مگر آنکه اول میباید داشت که زاویه او منفرجه است
یا حاده چون جیب زاویه منفرجه باز او نه حاده یکی میباشد مثلاً ۵۰
جیب است خواهیم بدینم که جیب چند درجات ضعف او را بر خطوط
اونار عدد کردیم باقیم که برشانه زده درجه منتهی شد پس شانه زده
تضعیف کردیم میگردیم که جیب هشت درجات با صد و هفتاد و
دو درجه دلیل بر شکل آت که تمام است چون جیب ۵۰ م مفروض جیب
آت صد و هفتاد و دو درجه میباشد **عمل شانزدهم** سهم پیدا کردن
طریق است که ضعف جیب تمام را بجای آن دیگر و تضعیف قوس تمام را

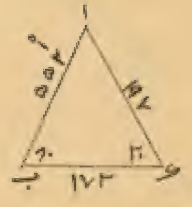
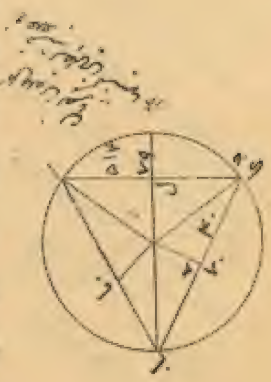


از خط اونار اسقاط کرده ما بقایا بر جا را متعارف بردارند
و بخط اجزای مساوی تطبیق کنند آنچه مطابق باشد نصف او مقدار
سهم مطلوب است مثلاً خواهیم که سهم بنجاه و هفت درجه را بدینم قوس
تمام می شود در درجات ضعف او شصت و شش یا از مرکز بر خطوط
او نایم شده بعد از آنجا که منتهی شده تا نقطه اخر یعنی صد و هشتاد و
درجه برداشته و بر خطوط اجزای مساوی تطبیق کنیم معلوم می شود
که نود و یک جز است از آن قرار که ستایش دو پست است دلیل بر آن
در ربع دائره باشد قوس ۴۰ بنجاه و هفت درجه باشد قوس
تمام آت می شود در درجات جیب او ۱۰ از ستایش ۱۰ نقصان
۱۰ سهم مطابق باقی میماند اما چون خطوط اونار مثل بر وترهاست
و بر ضعف جیب است و تضعیف و تضعیف نسبت را تغییر میدهد مثلاً
صحیح باشد **عمل هفتم** خط قوس مفروض پیدا کردن بر دو طریق است اول
که از خلال از خط مخصوصه شوازی کنایه کار متناسبه که بر فوق خط
و سهم منقوش است بردارند او را برای عمل قوی تر ناده دقیقه
کرده ایم که شش حصه یک درجه باشد اما تا خط ضعف و شش درجه
بیشتر معلوم نمیکردد طریق دیگر بر اینست میگردیم مثلاً میخواهیم
که خط بنجاه و هفت درجه بدینم ضعف قوس تمام ۵۰ میباشد بر نسبت
شصت و شش درجه ضعف می شود قوس تمام الی صد و چهارده که ضعف

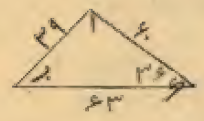


در این کتاب که در این باب است
در این باب که در این باب است
در این باب که در این باب است

مقاله اول و ثانی است که اضلاع آیه که تب تصفیف شده اند بشکلیسیم
مقاله سیم و آل جیب زاویه آم که باشد از عمل سازد هم و زاویه آم که
نصف زاویه آم که میباشد بشکل هشتم مقاله اول و زاویه آم که ضعف
زاویه آیه که بشکل نهم مقاله سیم بر آل جیب زاویه آم که تب مقابل
مباشند همان دلیل جاریست بر نصف اضلاع دیگر تب که آیه که جیب را
تصفیف کنند از شکل هفتم مقاله هفتم هجدهم هجدهم هجدهم هجدهم هجدهم
آیه که آیه که جیب های زاویه مقابل اندا چون جیبها بغیر این که در
برکار متناسبه در نسبت حساب می کنیم و اضلاع مثلها انداز منقول اند
سیانت که بر وسطه اربعه متناسبه نسبت جیب اضلاع همچو جیب
ضلع دیگر است چون سه زاویه در مثل مستقیم الخطوط معلوم باشند
نسبت اضلاع با هم میتوان دانست با هر طریق چون جیب زاویه از شکل
متناسبه با اضلاع مثلا مثلث آیه که زاویه معلوم دارد اگر جیب
زاویه از خطوط او نار بر دارند و بر خطوط اجزای متساوی عده کنند
معلوم میشود که اضلاع بر صد و هشتاد و سه است ضلع آیه که صد
بست و هشت و نیم ضلع اصد و نود و هشت **مقاله دهم** مستقیم مثلث مستقیم
الخطوط معلوم باشد زاویه دانستن قاعده است که ضلع مقابل
زاویه مطلوب بقیه ضلعین بر خطوط اجزای متساوی بریزد بعد از آن
نقطه صد اجزای متساوی گرفته بر خطوط او نار عده کند معلوم میشود که

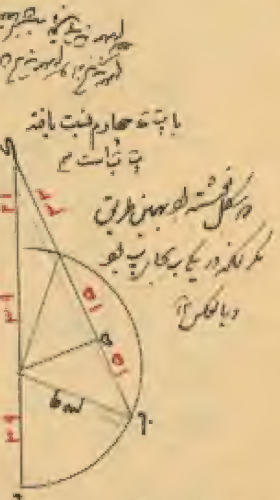


زاویه مطلوب چند درجات مثلا خواهیم که در مثل آیه که اضلاع معلوم
دارد زاویه که بداییم ضلع آیه چون مقابل است بر زاویه مطلوب یعنی بر
اجزای متساوی بقیه ضلعین آیه که تب یعنی شصت و سه و شصت اجزای متساوی
بر خطوط او نار عده کردیم معلوم شد که زاویه که سی و شش درجه و پنجاه
دو دقیقه است و زاویه دیگر با این طریق معلوم میگردد و بطریق دیگر زاویه که
بدایم شود در این و در شکل نسبت تب که شصت و سه و شصت و سه و شصت و سه
شصت یعنی نود و نه مجموع ضلعین همچو نسبت تب و تب یعنی با این
ضلعین الی چهارم نسبت بر چیت و تب اجزای متساوی بقیه ضلعین شصت و سه
بریم نقطه نود و نه گرفتهیم که چهارم ضلع است یعنی سی و سه بر ما بین قاعده
شصت و سه با این چهارم نسبت اعنی سی و سه باقیم که سی میباشد نصف
کردیم باز نود و نه شد که با این چهارم نسبت اعنی سی و سه جمع شد چهل و هشت
مباشند بر زاویه که با این طریق پیدا میشود که نسبت تب الی ضلع آیه که شصت
همچو چهل و هشت الی جیب تمام زاویه که مجهول پس شصت اجزای متساوی
بقیه و شصت اجزای متساوی برداشته بر خطوط او نار عده کردیم باقیم کبر
صد و شش درجه و شانزده دقیقه متعین شد که زاویه تمام که مطلوب است نود
درجه و سی و سه دقیقه را تصفیف کردیم ۳۵ درجه و سه دقیقه شد
او را از نود درجه تفریق کردیم باقی ۵۴ درجه و سه دقیقه ماند برای زاویه
که مطلوب است دلیل آیه که مثلث مفروض است و زاویه الف نصف دائره و م تب تب



مقاله سیم و آل جیب زاویه آم که باشد از عمل سازد هم و زاویه آم که نصف زاویه آم که میباشد بشکل هشتم مقاله اول و زاویه آم که ضعف زاویه آیه که بشکل نهم مقاله سیم بر آل جیب زاویه آم که تب مقابل میباشد همان دلیل جاریست بر نصف اضلاع دیگر تب که آیه که جیب را تصفیف کنند از شکل هفتم مقاله هفتم هجدهم هجدهم هجدهم هجدهم هجدهم آیه که آیه که جیب های زاویه مقابل اندا چون جیبها بغیر این که در برکار متناسبه در نسبت حساب می کنیم و اضلاع مثلها انداز منقول اند سیانت که بر وسطه اربعه متناسبه نسبت جیب اضلاع همچو جیب ضلع دیگر است چون سه زاویه در مثل مستقیم الخطوط معلوم باشند نسبت اضلاع با هم میتوان دانست با هر طریق چون جیب زاویه از شکل متناسبه با اضلاع مثلا مثلث آیه که زاویه معلوم دارد اگر جیب زاویه از خطوط او نار بر دارند و بر خطوط اجزای متساوی عده کنند معلوم میشود که اضلاع بر صد و هشتاد و سه است ضلع آیه که صد بست و هشت و نیم ضلع اصد و نود و هشت مقاله دهم مستقیم مثلث مستقیم الخطوط معلوم باشد زاویه دانستن قاعده است که ضلع مقابل زاویه مطلوب بقیه ضلعین بر خطوط اجزای متساوی بریزد بعد از آن نقطه صد اجزای متساوی گرفته بر خطوط او نار عده کند معلوم میشود که

باشد حاصل که نصف قطرها و آب باشد تا هم ضلعین آواب باشند
 و از آنم شکل که مقاله سیم معلوم است که مستطیل ب که در هر
 مستطیل که در هر دو زاویه بقدر ما بین ضلعین آواب است و معلوم است
 بر نسبت ب که قاعده که تصف شد و آبان بهات بر آبان ب یا
 که جمع شد و آن حاصل است و در مثل آن که زاویه قائمه ضلع آن معلوم
 ضلع آن معلوم زاویه آن قائمه عمل سابق زاویه آن معلوم میشود که از
 خود درجه نقصان شده زاویه آب و آب مجهول معلوم شد و آن سبب الیه
 متناسبه اخر است طریق دیگر بر آن قاعده است نسبت ضلع مستطیل
 الی ثبوت ما بین تفاوت میان مربع قاعده آن و مربعای ضلعین مجهولین
 الی الجیب تمام زاویه مثل ضلعین مذکور بر رشت سابق رقم اربعه متقا
 همچنین میباشد تا زاویه که مطلوب حاصل شود نسبت ده الی اربعه متقا
 همچو سنین الجیب تمام زاویه چون اعداد مقدم و تا الی زده در یک
 متناسبه بخاور میکنند ظاهرین برهان نسبت یعنی حد یکم با این طریق
 نسبت $\frac{75}{100}$ الی همچنین سنین الجیب تمام زاویه تمام که مطلوب بر نسبت
 نیم اجزای متساوی بنحته هفتاد و پنج و نیم سیم و بنحته دویست اجزای متساوی
 یعنی نیم چون متساویند کو نیم برابر نا رحد کردیم فخر بر کار متساوی
 بر صد و شش و ربع شانزده دقیقه که نصف و پنجاه و سه درجه و شش دقیقه
 میباشد و لایق است که متساوی باشد و عود ساختیم نسبت سنین الجیب تمام زاویه



مسطرة و در وقت
 ۵۵۲۱
 ۱۰۰
 ۷۵۴۱

مربع کاب

۶	۳	۱
۳	۱	۹
۱	۹	۳

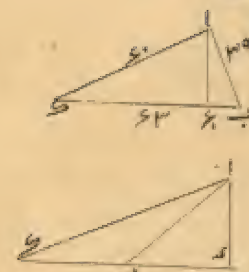
۳۹ ۶۹
 مربع کاب
 ۳۶۰۰

مجموع المربعین
 ۷۵۴۱
 ۳۶۰۰
 ۱۱۱۴۱
 ۶۰۲۱

در هر دو زاویه بقدر ما بین ضلعین آواب است و معلوم است
 بر نسبت ب که قاعده که تصف شد و آبان بهات بر آبان ب یا
 که جمع شد و آن حاصل است و در مثل آن که زاویه قائمه ضلع آن معلوم
 ضلع آن معلوم زاویه آن قائمه عمل سابق زاویه آن معلوم میشود که از
 خود درجه نقصان شده زاویه آب و آب مجهول معلوم شد و آن سبب الیه
 متناسبه اخر است طریق دیگر بر آن قاعده است نسبت ضلع مستطیل
 الی ثبوت ما بین تفاوت میان مربع قاعده آن و مربعای ضلعین مجهولین
 الی الجیب تمام زاویه مثل ضلعین مذکور بر رشت سابق رقم اربعه متقا
 همچنین میباشد تا زاویه که مطلوب حاصل شود نسبت ده الی اربعه متقا
 همچو سنین الجیب تمام زاویه چون اعداد مقدم و تا الی زده در یک
 متناسبه بخاور میکنند ظاهرین برهان نسبت یعنی حد یکم با این طریق
 نسبت $\frac{75}{100}$ الی همچنین سنین الجیب تمام زاویه تمام که مطلوب بر نسبت
 نیم اجزای متساوی بنحته هفتاد و پنج و نیم سیم و بنحته دویست اجزای متساوی
 یعنی نیم چون متساویند کو نیم برابر نا رحد کردیم فخر بر کار متساوی
 بر صد و شش و ربع شانزده دقیقه که نصف و پنجاه و سه درجه و شش دقیقه
 میباشد و لایق است که متساوی باشد و عود ساختیم نسبت سنین الجیب تمام زاویه

ب آ و همچو اب الیه و از عمل همچو هم که گذشت و نسبت اب الی ب و مستطیل
 آب ب که الی مستطیل آب ب که در شکل اول مقاله ششم و مستطیل آب
 ب که الی مستطیل آب ب که در همین با هم نسبت دارند که ضعف مستطیل
 اول الی الضعف مستطیل ویم از شکل با این دهم مقاله پنجم و در مستطیل
 آب ب که در متساویند مربع ب که مربع ب که الی مربع ب که مع مربع ب که الی
 دوم بر نسبت دو و مستطیل آب ب که الی مربع ب که مع مربع ب که الی
 آن همچنین سنین الجیب زاویه آن از شکل با دهم مقاله پنجم و در مثل آن
 که در آن زاویه که قائم است زاویه معلوم میشود از شکل سیم و دوم متقا
 اول و این عمل در اخر آورده ایم تا ط باشد که در بر کار متناسبه عمل شد
 اسان بر میگردد چون برای زوایا پیدا کردن عمل اول بدیجات **عمل**

پنجم رشت مستقیم الخطوط و ضلع با زاویه بر فرض باشد ضلع دیگر
 تا زوایا پیدا کردن قاعده است که خطوط اجرای متساوی بر زاویه معلوم
 بگردانند بعد از آن فخر اضلاع مفروض بگردانند که آن فخر ضلع مجهول
 شد مثلاً در مثل آب ب که ضلعین آب ب که با زاویه که آب مفروض باشد خط
 اجرای متساوی بر زاویه که آب یعنی سی و هفت درجه میگردانیم و فخر
 ضلعین یعنی مجهول و مجهول و میگیریم که ضلع آب حاصل شد و خط
 اجرای متساوی عارضه قریب $\frac{75}{100}$ بر برای ضلع ب که اید زوایای
 بطریق سابق معلوم میشوند عمل ضلعین با زاویه بر فرض معلوم باشند



در هر دو زاویه بقدر ما بین ضلعین آواب است و معلوم است
 بر نسبت ب که قاعده که تصف شد و آبان بهات بر آبان ب یا
 که جمع شد و آن حاصل است و در مثل آن که زاویه قائمه ضلع آن معلوم
 ضلع آن معلوم زاویه آن قائمه عمل سابق زاویه آن معلوم میشود که از
 خود درجه نقصان شده زاویه آب و آب مجهول معلوم شد و آن سبب الیه
 متناسبه اخر است طریق دیگر بر آن قاعده است نسبت ضلع مستطیل
 الی ثبوت ما بین تفاوت میان مربع قاعده آن و مربعای ضلعین مجهولین
 الی الجیب تمام زاویه مثل ضلعین مذکور بر رشت سابق رقم اربعه متقا
 همچنین میباشد تا زاویه که مطلوب حاصل شود نسبت ده الی اربعه متقا
 همچو سنین الجیب تمام زاویه چون اعداد مقدم و تا الی زده در یک
 متناسبه بخاور میکنند ظاهرین برهان نسبت یعنی حد یکم با این طریق
 نسبت $\frac{75}{100}$ الی همچنین سنین الجیب تمام زاویه تمام که مطلوب بر نسبت
 نیم اجزای متساوی بنحته هفتاد و پنج و نیم سیم و بنحته دویست اجزای متساوی
 یعنی نیم چون متساویند کو نیم برابر نا رحد کردیم فخر بر کار متساوی
 بر صد و شش و ربع شانزده دقیقه که نصف و پنجاه و سه درجه و شش دقیقه
 میباشد و لایق است که متساوی باشد و عود ساختیم نسبت سنین الجیب تمام زاویه



و این را می بینیم که در این مثلث
 زاویه ب و ج برابر است با زاویه ا و ج
 و این را می بینیم که در این مثلث
 زاویه ا و ب برابر است با زاویه ب و ج

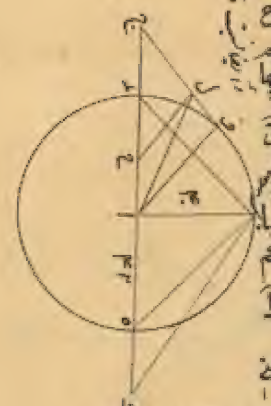
علمیت یکم در آیه ای مجهول پیدا کردن قاعده است که نسبت
 مجموع ضلعین مفروضه را مابین ایشان هر چه نصف از وین مجهول
 الی ظل نصف مابین ایشان هرگاه نصف مابین را وین را با
 زا وین جمع کنی زاویه مجهول اعظم حاصل میشود اگر آن نصف مابین
 مذکور از نصف زا وین مجهولین نقصان کنی زاویه اصغر معلوم
 میشود و این طریق را استخراج تعدلات در حرکت کوکبا ساز میگرد
 مثلا در مثلث آب که ضلعین آنیم زا وین ۳۰ درجه میگیریم
 که نسبت هشتاد و دو ضلعین الی ۲ مابین ایشان هر چه مثل
 پنجاه درجه یعنی نصف زا وین مجهول الی ظل نصف مابین ایشان
 پس در اجزای مساوی تا محل معتبر تر باشد پنجاه ۱۲ بعد از آن
 ظل پنجاه درجه بر خطوط اجزای مساوی عاود شده و در درجه
 ۱۸ دقیقه معلوم شد پس زاویه ب و ج ۱۸ اعظم ۳۰ درجه ۱۸ دقیقه
 میباشد و زاویه ب و ج اصغر ۴۲ درجه ۴۴ دقیقه است اما در این
 اربعه متناسبه چون مقدسین اعظم میباشد و تا لیکن کم میباشد
 مقدسین را از اعدادین بر همان نسبت میکنیم تا اولین را رفع کنیم چون
 قدر پرکار متناسبه میان مقدرات تا اعظم و اصغر هوای است پس
 اعداد و مقدرات که در اربعه متناسبه هم میرسند همچو اول
 وضع میاید نمود تا در طول با فخر پرکار متناسبه منتهی باشند و اول

در این متناسبه چون
 مقدسین را از اعدادین
 بر همان نسبت میکنیم
 تا اولین را رفع کنیم
 چون قدر پرکار متناسبه
 میان مقدرات تا اعظم
 و اصغر هوای است پس
 اعداد و مقدرات که
 در اربعه متناسبه هم
 میرسند همچو اول
 وضع میاید نمود تا
 در طول با فخر پرکار
 متناسبه منتهی باشند
 و اول

و این را می بینیم که در این مثلث
 زاویه ب و ج برابر است با زاویه ا و ج
 و این را می بینیم که در این مثلث
 زاویه ا و ب برابر است با زاویه ب و ج

مثلا آب که مثلث مفروضه باشند زاویه خارجی و مساوی
 زا وین و داخلی مجهولست و قوس ب و ج نصف باشد پس
 خط و قوس ماسر عبود بر قوس ا ب نصف از وین مجهول میباشد
 و خط اک متوازی ضلع ب که پس زاویه ک ا د مساوی زا وین باشد
 و همچنین زاویه ک ا ب مساوی نصف مابین زا وین مجهول خط
 عمود ماسر مابین ک و قوس ا ب نصف مابین را وین است چرا که
 د ب و ج که بر خطوط متوازی با هم متساویند چنانچه مثلثهای ا ب ج
 ب و ج متساویند که نسبت د ب الی و ب همچون د ج الی ج ک از شکلها

و این را می بینیم که در این مثلث
 زاویه ب و ج برابر است با زاویه ا و ج
 و این را می بینیم که در این مثلث
 زاویه ا و ب برابر است با زاویه ب و ج

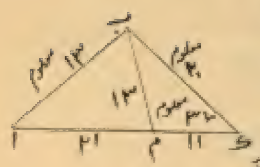


لاذ که مجهول بود با بر
 متناسبه معلوم شد

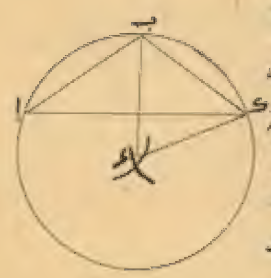
مقاله ششم بر نسبت د ب الی و ب همچون د ج الی ج ک از شکلها
 از شکل ۲۲ مقاله پنجم با شکل و ق م مقاله ششم بر نسبت د ب
 الی و ب معلوم همچنین ج و معلوم الی و ب مجهول از شکل ۲۲ مقاله پنجم
 چون زاویه ک ا ج مساوی زا وین ب و ج است لازم اید که زاویه ک
 آب مساوی زا وین آب باشد که شملت ب و وین ب و ج یعنی
 نصف زا وین مجهول با زاویه ک ا ب یعنی نصف مابین را وین
 که مطلوب است **علمیت یکم** در مثلث مستقیم الخطوط و ضلع با زا وین صغیر
 مفروضه باشند ضلع دیگر بازو یا پیدا کردن قاعده است که خطوط
 اجزاء مساوی را با زاویه معلوم میگردانند بعد از آن با پرکار متناسبه
 بر ضلع دیگر نهاده پای دیگر بر صطره دیگر برینجا که منطبق شود

مجهول حاصل میشود بشرط آنکه جنس زاویه نیز معلوم باشد
 منفرجه است یا حاده زیرا که پای پرکار متعارف بر دو نقطه
 خطوط اجزای متساوی می افتد مثلاً آ ب که مثلث مفر و
 بر زاویه خطوط اجزای متساوی بر او پرت معلوم یعنی بی و
 درجه فحه مبدی و سیزده اجزای متساوی یعنی ضلع
 ب آ بر داشته پای پرکار متعارف بر بیت یعنی ضلع ب که
 معلوم مفروض نهاد پای پرکار متعارف بر آ یا آ اجزای
 متساوی می یافته بر ضلع آ بیت و یکست اگر زاویه ب منفرجه
 باشد یا یازده است اگر حاده باشد دلیل نم است از شکل
 فرض کنیم که مرکز پرکار متناسب است و بر بیت اجزای
 متساوی که خط اجزای متساوی دیگر چون زاویه مرکزی
 پرکار متناسبه مساوی زاویه مفروض است لازم آید که
 فحه ۱۳ یعنی آ ب ضلع معلوم باشد دلیل که ضلع آ ب آ است
 با آ برین شکل که نوشته موقوف چون ضلعین ب آ و ب آ
 مساویند زاویه ب آ م لازم و زاویه ب آ م لازم است
 که منفرجه باشد اگر زاویه الطریق سابق او لا پیدا کنیم نسبت
 ۱۳ یعنی ب آ الحیب ۴۴ درجه یعنی زاویه که هم چنین بیت
 یعنی ضلع ب که الحیب زاویه یا الحیب زاویه ب آ م که منفرجه

الک



اقاجیب قوس با قوس تمام تا نصف دائرة یکی است از عمل ۵۵
 پس اجماع معلوم میشود که زاویه مقابل ضلع ب که منفرجه است
 یا حاده و همچنین معلوم میشود قاعده آ ب آ است یا یازده
 این در وقتی است که معلوم نباشد که زاویه آ ب که
 یا حاده **عمل بیست و نهم** هرگاه سه نقطه مفروض باشند بشرط آنکه
 در خط مستقیم نباشند برایشان دائرة گذاریندن قاعده ۱۱
 که مثلث نقش کنیم بعد از آن از عمل سابق یک زاویه حاده پیدا
 پس پرکار متناسبه را بضعفان زاویه بکشایم و ضلع مقابل
 بر او پیدا کرده از آنفراج با آنفراج بریم از آنجا که منطبق میشود
 تا مرکز پرکار متناسبه نصف قطر دائرة مطلوبه است مثلاً
 آ ب که سه نقطه باشند برایشان مثلث آ ب ک نقش کردیم
 و زاویه حاده ب آ ک پیدا کردیم ۴۵ درجه بر خطوط اجزاء
 متساوی بر او پرت نهاد درجه کنادیم و ضلع ب ک مقابل زاویه
 آ از آنفراج با آنفراج بریم یافتیم که آ م اجزای متساوی منطبق
 شد پس با پرکار متعارف هم اجزای متساوی بر پیدا بریم و
 از او که قوسها بر می کشیم محل تقاطع ایشان مرکز دائرة است
 که نسبت نقطه مفروض آ ب که میکند همان طریق مذکور
 قوس مفروض پیدا میشود اگر بر سه نقطه نقش کند دلیل



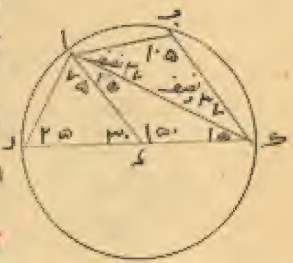
که زاویه مرکزی آن ضعف زاویه محیطی آن باشد از
 شکل ۴ مقاله سیم سبب آنست که خطوط اجزای مساوی بر زاویه
 ضعف کشایم حاصل که دو قوس است این خطوط اجزای مساوی
 شدند و ضلع ب که را از آن قوس با انقراج برده از آنجا یعنی آن
 که منطبق شد تا مرکز دایره را مناسبت نصف قطر دایره مطلوب
عمل چهارم در جاب مقوس مفروض است قاعده آنست که اگر
 نصف قطر چنانچه مذکور شد پیدا کنند بعد از آن نسبت نصف
 قطر الی وتر قوس مفروض همچون نصف قطر یکا را مناسبت یعنی
 وتر نصف درجه الی وتر قوس مفروض که بر خطوط او تار غاشده
 معلوم میگردد که قوس مفروض چند درجه است چنانچه در شکل ۵
 آب قوس مفروض است و در جاب او خواهیم بدینیم نصف قطر دایره
 هم اجزای مساوی یافتیم پس و تا آن قوس مفروض بقدر هم اجزای
 مساوی بریم فاصله ۱۱ اجزای مساوی یعنی درجه گرفته بر خطوط
 او تار غاشده معلوم میگردد که قوس آب که چند درجه است پس
 ق و د نصف قطر قوس مفروض باشد و د ب و وتر قوس د م به مفروض
 تا وتر ب درجه یعنی نصف قطر یکا را مناسبت باشد و قوس د ب
 باب که میباشد از فرض مثلین آب که د و ج مساوی ثابتن
 مشابه پس نسبت د و یعنی هم اجزای مساوی الی وتر د ب قوس مفروض



همچون آب نصف قطر یکا را مناسبت الی ب که بر خطوط او تار غاش
 شده معلوم میگردد که قوس ب که یعنی قوس د م به مفروض چند
 است اسکان این است **عمل پنجم** بر خط مفروض قوس کشیدیم که زاویه
 مفروض قبول کند قاعده آنست که زاویه مفروض از ۱۰ درجه نقص
 کنیم و باقی را ضعف کنیم و آن جیب ضعیف مقدم اول باشد خط مفروض
 تا جیب مابین زاویه مفروض باشد درجه مقدم ثانی باشد و بعد از آن
 بر خطوط او تار غاشده نصف قطر دایره مطلوب حاصل میشود مثلاً اگر
 که بر خط آب قوس یکشیم که زاویه صد و پنج درجه قبول کند پس قوس
 ناصد و هشتاد و چهار درجه ۵۰ درجه است که ضعیف شده ۱۰ درجه
 آن مقدم اول باشد مابین ۵۰ درجه یعنی زاویه مطلوب تا ۹۰ درجه
 ۴۰ است چنان مقدم ثانی باشد پس خط آب بقدر جیب سی درجه
 بر دیم یعنی قوس تمام ۹۰ درجه و فاصله با وتره درجه گرفته نصف قطر
 که حاصل شد که مطلوب است دلیل آنست خط مفروض است که بر او قوس آب که
 میزهریم یکشیم که زاویه آب که ۱۰ درجه قبول کند زاویه آب که باز دیم
 آنکه مساوی و قائمه انداز شکل ۴ مقاله سیم سبب آنست که زاویه
 درجه مفروض از ۱۰ نقصان کردیم مرکزی آنکه ضعف زاویه آنکه محیط از
 شکل ۴ مقاله سیم چون آنکه منفرد است یعنی ۹۰ درجه قوس تمام گرفتیم
 یعنی سی درجه برای مقدم اول و الا که زاویه حاده یا قائمه میبود چنان

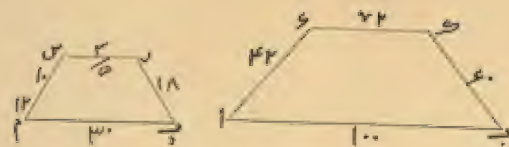
و این عمل در جیب
 و در جیب و در جیب
 و در جیب و در جیب

زاویه را میگویند نه جیب تمام آنرا چون داند آن نصف قطرا اند
 مثلین داند که مساوی الکتافین اند و زاویه مساوی اند از شکل پنجم
 اول پس زاویه را از زاویه حاد و مساوی برآید و زاویه آن داند
 اما زاویه را که قائمه است چون در نصف امه باشد از شکل ششم
 مقاله پنجم برآید و زاویه حاد و مابین ۷ و ۹ و درجات یعنی پانزده که زاویه
 آن برآید و زاویه حاد و دارد پس در مثل اول که مساوی الکتافین زاویه یا
 یا بایک ضلع یعنی آن معلوم اند پس عمل ۸ سابق در مثلث مستقیم
 المخطوط ضلع آن دین نصف قطر داند مطلوب پیدا کنیم معلوم بود
 که در هر یک متناسبه درجات زاویه یا تضعیف کند چنانچه قبل ازین
 معلوم شد پس در این اربعه متناسبه قاعده چنانست نسبت جیب
 المخطوط آن مفروض هجده جیب ۲۲ درجه المده نصف قطر مطلوب
 عمل پنجم سه نقطه مفروض باشند خواهیم که چهارم نقطه پیدا کنیم که
 سه خط از او بقاط مفروض آخر بکشیم که آن سه خط دوازده و زاویه مفروض
 شامل باشند بشرط آنکه آن دوازده و زاویه مفروض زد و قائمه کمتر باشند
 قاعده است که بر سه نقطه در خط تقریر کنند بعد از آن بر این خطوط بقر
 سابق قوسین که زاویه مفروض قبول کنند بسازند خط تقاطع قوسین
 نقطه مطلوب است مثلا آن سه نقطه مفروض باشند از این خطوط بقر
 وصل کردیم و زاویه مفروض ۲۸ درجه و ۲۰ درجه باشند پس خط آب قوس



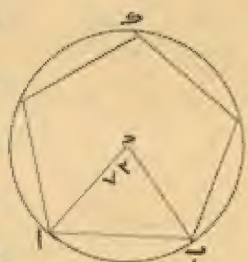
که زاویه ۲۸ درجه قبول کند و بر خط آن قوس که زاویه هفتاد و
 قبول کند محل تقاطع این باشد که نقطه مطلوب پس خطوط آن
 و آن خارج شد میگویند که زاویه ۲۸ درجه است و زاویه ۲۰ درجه
 زاویه هفتاد و درجات و دلیل از شکل سابق هم است چون بر هر یکی از
 خطوط برآید قوسها کشیدیم که زاویه ای مطلوب قبول کنند **عمل ششم**
 بر خط مفروض شکلی را ساختن که بشکلی که مفروض متشابه باشند قاعده
 است که نسبت ضلع شکل مفروض الم ضلع دیگر در همان شکل مفروض هجده
 مفروض الم خط دیگر یعنی ضلع نظیر و همچنین یا ربع متناسبه شکل تمام
 مثلا منفرجه آن و مفروض باشد و بر خط آن خواهیم که منفرجه دیگر متشابه
 او سازیم پس نسبت اقبالی ب آن هجده جیب ۲۲ الی پ و پس زاویه ۲۰ درجه
 مساوی زاویه آب و ساختم یا ربع متناسبه دیگر میگویند که نسبت
 المده و هجده جیب ۲۲ الی ز پس هجده جیب بر همان قوسین بر این اربعه متشابه
 بر خطوط اجزای متساوی توانستند نمود اول اضلاع منفرجه آن و منفرجه
 بر خطوط اجزای متساوی عاد میسازد کرد مثلا آب صد جزء باشد ب
 جزء باشد آن خط مفروض می جزء بر شصت جزء و بقیه اجزای متساوی
 بر دهیم فخر ۳۳ اجزای متساوی ب آن میرساند همچنین برای اضلاع دیگر
 و چون زوایای متساوی برآید یا منفرجه ساختم منفرجه ۲۲ درجه متشابه
 منفرجه آن و مفروض است که بر خط آن مفروض ساختم که مطلب است دلیل





نکته

نکته است چون زوایا مساوی ساختیم و اضلاع با رجه متناسبه پیدا کردیم
در دایره مفروضه اشکال ذوی الاضلاع تقریر کردن قاعده است که اگر
محیط را بعد از اضلاع قسمت کنند تا زاویه مرکز آن شکل ذوی الاضلاع
مطلوب معلوم باشد باین طریق باشد زاویه مرکز مثلث مساوی الاضلاع
۱۲۰ درجه است زاویه مرکز مربع ۹۰ درجه زاویه مرکز مخمس ۷۲ درجه زاویه
مرکز سدس ۶۰ درجه و همچنین بر همان طریق خواهیم که در دایره آب خنجر
مخمر را تقسیم کنیم نسبت نصف پرکار متناسبه یعنی شصت درجه الی دایره
قطر دایره مفروضه همچو وتر هفتاد و دو درجه الی آب ضلع مخمر طاق
پیرا آب را بقیع شصت درجه برجه هم فسخ هفتاد و دو درجه آب حاصل
دلیل از شکل عمل هم نکه است چون نسبت نصف پرکار متناسبه الی وتر
هفتاد و دو درجه در پرکار متناسبه یعنی نسبت نصف قطر آب الی آب وتر
هفتاد و دو درجه در دایره مفروضه **عمل پنجم** خط مستقیم مفروض
باشد میضاهیم که او ضلع مخمر باشد قاعده است که زاویه مرکز ۷۲
درجه از ۱۸۰ درجه نقصا کنیم باقی را شصت کنند و باقی نصف درین
عمل ۶۰ درجه است پس نسبت جیب ۷۲ درجه زاویه مرکزی الی آب مفروض
میجیب ۶۰ درجه الی دایره نصف قطر دایره مطلوب که در او خط آب پنج
عادت شد مخمر تمام می رسد پس آب را بقیع ۶۰ درجه برجه فسخ ۱۲۰ درجه
حاصل شد که نصف قطر دایره مطلوب است دلیل از شکل سابق و از عمل مثلثات



مستقیم الخطوط اسان بر میگردد چون دو مثلث آب ب مثلثات
التساوی زاویه مرکز و معلوم است پس زاوین بر قاعده آب
از شکل مخم مقاله اول و ضلع آب مفروض است پس ضلع آب
بطریق هجدهم در مثلثات مستقیم الخطوط پیدا کردیم و این
قاعده جاریست بر همه اشکال ذوی الاضلاع بشرط آنکه
موازن زاویه مرکز ایشان عمل نمایند و همان عمل نیز باین طریق
میشود نسبت وتر هفتاد و دو درجه الی وتر ۷۲ درجه همچو
آب الی دایره نصف قطر مطلوب **عمل ششم** ارتفاع شکل ذوی الاضلاع
پیدا کردن یعنی عمود که از مرکز ج بر خط آب ضلع شکل ذوی الا
ضلاع خارج شد است پس قاعده است که نسبت جیب نصف زاویه
مرکز الی نصف ضلع شکل ذوی الاضلاع همچو جیب تمام آن نصف
زاویه مرکزی الی عمود مثلا خواهیم که عمود هم مخمس باین نسبت
سوی شش درجه الی م ب همچو جیب نصف زاویه م ب یعنی ۴۸
درجه الی م که مطلوب است و دلیل از شکل سابق و از مثلثات
ب چون مساوی الساقین است و جیم بر قاعده آب عمود است لکن
اید که زاویه آب شصت باشد پس در مثلث م ب زاویه
قائم است پس سه زاویه با ضلع م ب و ب معلوم داریم و از
عمل مثلثات مستقیم الخطوط ضلع م پیدا میشود **عمل هفتم**

نکته
مستقیم الخطوط
مرکز را از آب تقصیف
پس زاویه مرکز
آب م معلوم شد
بسیار که معلوم
شده

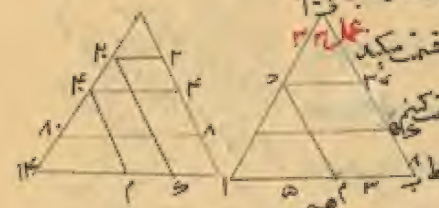
خط مستقیم مفروض باشد و فرض موثر چند ضلع شکلی باشد
 آن شکل در وی که اضلاع مطلوب با تمام رسانیدن قاعده است
 که زاویه مرکزی را در عدد اضلاعی که خط مفروض را موثر میکنند
 ضرب کنند پس نسبت وتر مدجات از حاصل ضرب الی خط مفروض
 همچو نصف پرکار متناسبه متناسبه یعنی وتر شصت درجه الی بول
 قطر دائره محیط بذوی الاضلاع مطلوب مثلا خواهیم که خطی در
 دو ضلع محسوس باشد پس زاویه مرکزی هفتاد و دو درجه محسوس را
 تضعیف کردیم بمقام حاصل شد پس خط مفروض را بقدر هفتاد و دو
 فتح شصت درجه گرفتیم که نصف قطر آن دائره آب دانست که بر
 محیط باشد باین وضع که خط آب مفروض و ضلع آده ب موثر
 کند دلیل از شکل سابق معلوم است چون زاویه آن مرکز تضعیف
 زاویه آب حاصل شد پس در مثلث آب مساوی الساقین
 همان نسبت است که در عمل ۴۴ مذکور شد **عمل سی و نهم** خط مفروض را
 بر نسبت مفروض منقسم کردن قاعده است که حد و نسبت یعنی
 مقدم با تالی جمع کنند بعد از آن نسبت حاصل جمع الی خط مفروض
 همچنین نسبت مقدم الی قطر مثلا خواهیم که خط آب را بر نسبت
 ۴۴ الی پنج قسمت کنیم حاصل جمع حدود نسبت مفروض هستند اینجا
 بر خط آب بفتح هشتاد و چهار مساوی بردهیم فتح ۴۴ اجزای متساوی



مطلوب

اینجا در این کتاب
 در این باب
 در این باب
 در این باب

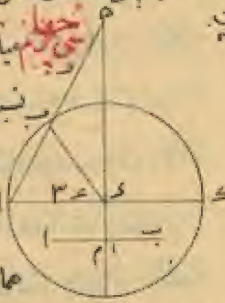
مطلوب که بم باشد پس میگوئیم نسبت ۴۴ الی ۵ همچو نسبت ۴۴
 الی ۴۴ دلیل آن ب خطوط اجرای متساوی باشد و نقطه ۴۴
 و نقطه ۵۵ حاصل جمع است و رفع بر مساوی خط آب مفروض میکنیم
 نسبت ۴۴ الی ۴۴ همچو ۴۴ یعنی بم الی آب اما قاعده ۴۴
 میباشد پس ۴۴ یعنی بم ۴۴ است چون بم ۴۴ باشد
 و ۴۴ باشد پس نسبت بم الی ۴۴ همچو ۴۴ الی ۴۴ که مطلب است
 همان طریقت است اگر خواهیم که خط مفروض را سه قسمت کنیم که با هم
 داشته باشند مثلا خواهیم که خط آب بر سه قسمت کنیم که با هم
 داشته باشند چنانچه ۴۴ الی ۴۴ و ۴۴ الی ۴۴ حاصل جمع حدود نسبت
 ۴۴ است بر خط مفروض را بفتح صد و چهل اجزای متساوی برده ایم
 ۴۴ اجزای متساوی آب را بقاط ۴۴ مطلبی قسمت میکند
 خواهیم خط مفروض را بذات وسط و طریقین قسمت کنیم
 قاعده است که نسبت وتر شصت درجه الی خط آب
 مفروض همچو وتر سی و شش درجه الی قسم اعظم مطلوب مثلا
 که خط آب را بذات وسط و طریقین قسمت کنیم آب را بفتح شصت درجه
 بردهیم فتح سی و شش درجه آیم است که قسم اعظم است بم باقی قسم
 اصغر است مثلا اگر آب صد اجزای متساوی باشد ۴۴ بم ۴۴ بم ۴۴
 ۴۴ است دلیل موقوف بر شکل ۴۴ مقاله ۴۴ و در دائره آب ۴۴





وترشکل معترض باشد و معلوم است زیرا که آن وتر زاویه مرکزی باشد
 و وترشکل درجه است به وتر مساوی باشد و این دو وتر آب به
 یا به در خط مستقیم باشند اگر آن دو وتر یعنی خط آه در یک دایره
 منقوس باشند میگوئیم که خط آه منقسم است بذات وسط و طرفین
 و نقطه آب یعنی آب آه الی آه یعنی به همچنین آب یعنی به الی آب
 در همان دایره منقسم است بذات وسط و طرفین و نقطه آب ما میگوئیم
 که اگر وتر مساوی منقسم کرد بذات وسط و طرفین قطع اعظم و ترشکل
 معترض است دلیل آب ق را مساوی آب یعنی و ترشکل معترض داریم و چون
 ثلثات آب آه آنرا از اولید پس شکل ۱۶ مقاله سیزدهم مثابه اند
 پس نسبت آه الی آب همچنین آب الی آب پس نسبت آب الی آب و
 همچنین آب الی آه از شکل نهم مقاله پنجم سیب است که خط
 منقوس یعنی و ترشکل درجه یعنی و تر مساوی میگوئیم و فتح میگوئیم

و بعضی در شکل نهم عشر میگویم که قطع اعظم حاصل شد علی
 خط میان دو خط یاد عدد مفروضات واسطه
 نسبت پیدا کردن طریق است که از خطوط با
 مقادیر میان از خطوط اجزای متناهی
 یا از فرض بداند بعد از آن نسبت سطح
 همان عدد که خط اعظم مفروضات از خط اعظم



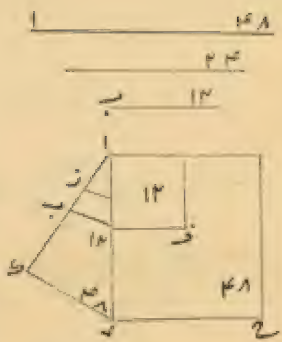
دقت در یادداشت کردن این موارد را فراموش نکنید

چون نسبت سطوح همان عدد که خط اصغر مفروض است الی واسطه
نسبت مطلوب مثلا خواهیم که میان خطوط اب باک واسطه بدانیم
یا مثالی که خط اچهل و هشت است و خط اب ۱۴ است بر میان چهل
هشت و ۱۴ باک واسطه نسبت خواهیم آرا بفتح چهل و هشت بر دو
فتح دوازده سطوح گرفتیم که بر خطوط اجزای متناوبی عاود شده
۲۴ شد بر میگوئیم نسبت چهل و هشت الی ۱۴ همچو ۱۴ الی ۱۴ که مطلب است
دلیل آن آد خطوط سطوح باشند و آد سطوح چهل و هشتم چنانچه
سطوح ۱۴ و فتح آن که مساوی خط ا که چهل و هشت است میگوئیم که فتح
ب به واسطه نسبت است میان خطوط آد ب مفروض نسبت مربع آج الی
مربع آن همچو نسبت ضلع آد الی آم سیم نسبت از شکل ۴۴ مقاله ششم
بر خط آد یعنی ضلع ۱۴ سطوح نسبت واسطه است میان آد یعنی ضلع
سطوح چهل و هشتم و خط آم سیم نسبت مذکوره و چون مثلثات
آد که آد مساوی السابقین مثلاً بدانند نسبت آد الی آه همچون د که
الیه آه اما آه واسطه نسبت است میان آد و آم بر فتح ب به واسطه نسبت
میان فتح د که بقوفاً اعظم مفروض و فتح آم یعنی خط مفروض که مطلب است
و اگر خط ب اصغر از فتح د دوازده سطوح بر بد فتح چهل و هشت سطوح
همان واسطه نسبت مطلوب میرساند و چنانچه بخواهیم اگر خطوط با اعداد
مفروض اند و خطوط سطوح تجاوز میگردند اقل عددی بر همان نسبت میباشد

Handwritten manuscript page from the 'Mushaf' (Qur'an) featuring dense Arabic script in Maghrebi style.

۱۰۰ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۱ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۲ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۳ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۴ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۵ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۶ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۷ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۸ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۰۹ مفاد علی بن ابی طالب
 ۱۱۰ مفاد علی بن ابی طالب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء دليلا على قدرته
وآياته العظمى والجليلة
والله اعلم بالصواب

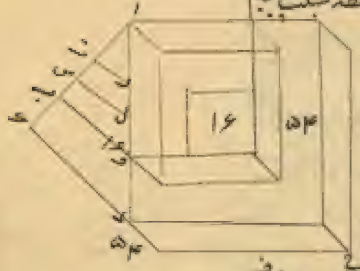


عمل چنانچه مساوی کردن و حاصل عمل یعنی واسطه نسبت پیدا شده
بر همان نسبت ضرب باید کرد مثلا فرض میکنیم که میان اعداد چهار
هشت و صد و نود و دو واسطه نسبت خواهیم بیع اعداد مذکوره دواز
و چهل و هشت میباشد پس میان ایشان چنانچه یافتیم واسطه
۲۴ است چرا و بر واسطه چهار ضرب میکنیم حاصل ضرب ۹۶ هست پس
میکنیم نسبت چهل و هشت الی نود و شش همچنین نود و شش الی صد
نود و دو و **عمل ششم** میان دو خط اف ۵ یاب و عدد مفروض
دو واسطه نسبت پیدا کردن قاعده است که نسبت جسم همان عدد
که خط اعظم مفروض باشد الی خط اعظم مذکور همچنین محسوم
عدد که خط اصغر مفروض باشد الی فتح آن جسم مذکور که اول واسطه
نسبت است قیاس خط اعظم بر نسبت جسم خط اعظم الی این واسطه
نسبت که حال پیدا شد همچنین جسم خط اصغر الی دویم واسطه نسبت
که مطلب است مثلا خواهیم که میان ۴ و ۵ دو واسطه نسبت پیدا
کنیم ۴ اجزاء متساوی بفتح پنجاه و چهارم حجم میبریم فتح شانزده
جسم بر خطوط اجزاء متساوی حاصل شده شش است که اول واسطه
نسبت است قیاس خط اعظم بر فتح اربابنجاه و چهارم حجم میبریم
فتح شانزدهم جسم بر خطوط اجزاء متساوی حاصل شده ۴ است
که دویم واسطه نسبت است که مطلب است پس نسبت ۴ الی ۴ هم چنین

نمودار نسبت
بر یک خط
در یک خط

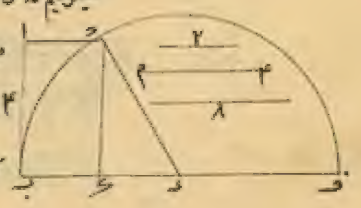
۴۴ الی ۴۴ دلیل آنکه آن خطوط بحسبات باشند نقطه و حجم چنانچه
چهارم چنانچه نقطه شانزدهم جسم چون بحسبات در نسبت متساوی
بالنظر بر شکل بیست و نهم مقاله بازدهم اصول میباشد نسبت حجم آن
۴۴ الی ۴۴ و بازدهم همچنین ضلع آن الی از چهارم نسبت بر ضلع آن
شانزدهم جسم اول واسطه نسبت است قیاس خط آن چنان فتح ۴۴ مساوی
خط اف ۵ مفروض است میکنیم که فتح ب ف یعنی شانزدهم جسم بر اول واسطه
نسبت است میان خطوط ۴۴ یعنی خط اف و خط ۴۴ یعنی خط اف و
مثلاً متساوی الساقین ۴۴ و ب ف متساوی اندازند و ب ف فتح ۴۴ را
مساوی ب ف یعنی بر اول واسطه نسبت پیدا شده کرده ایم از همان
دلیل لازم آید که فتح ب ف که ۴۴ است واسطه نسبت دیگر باشد
پس چون خط ۴۴ است و خط اف پنجاه و چهار است ب ۴۴ اول واسطه
نسبت است و همچنین میان خطوط اف ۵ و ۴۴ دو واسطه نسبت داریم

نمودار نسبت
بر یک خط
در یک خط

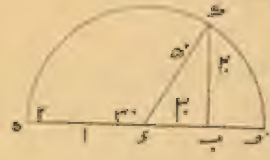


عمل ششم از سه عدد که بر نسبت هندی باشند
حاصل جمع طرفین با واسطه نسبت مفروض باشند
از هم جدا کردن یعنی آن سه عدد مفروض پیدا کردن
قاعده است که خطوط اجزای متساوی بر پایه قاعده بگذرانند
بعد از آن با پرگار متعارف نصف جمع طرفین بر پرگار بگذارند
بر واسطه نسبت مفروض کنند بر خطوط اجزای متساوی و پاری دیگر

برسطه دیگر برینا بجا که منطبق میشود تا مرکز بر کار مناسبه باشد
 جمع طرفین مذکوره جمع کنند عدد اعظم پیدا میشود و او را از جمع
 نقصا کنند باقی عدد اصغر است مثلاً هشت و چهار و دو مقروضند
 حاصل جمع طرفین کرده باشد معلومست و چهار واسطه نسبت میان آنها
 نیز معلوم طرفین را از هم جدا میابد که نصف جمع طرفین است
 اجزاء متساوی بر او نیز قائم گردانید با یکدیگر متعارف یعنی بخواه اجزای
 متساوی بر میداریم و پای بریم یعنی چهل میگذاریم پای دیگر بر کار
 برسطه دیگر بریم می افتد پس بجا بخواه جمع شده میشود ۱۰۰ میشود ۱۰۰ و ده
 یعنی از نصف جمع طرفین نقصا زنند ۱۰ باقی میماند پس نسبت ۱۰ الی ۱۰۰
 همچو ۱۰ الی ۱۰۰ که مطلب است چون حاصل جمع طرفین ۱۰۰ و ده است
 و چهار مقروض واسطه نسبت است دلیل ۱۰ جمع طرفین باشد ۱۰۰ و ۱۰
 نسبت میان طرفین ۱۰ به ۱۰۰ تصنیف شده ۱۰ است یا در هر مرکز
 نصف دایره ۱۰ به ۱۰۰ مخرب باشد و برآورد بر ۱۰ باشد ساری
 ۴ واسطه نسبت مقروض ۱۰ بر متوازی ۱۰ باشد ۱۰۰ و ۱۰۰ خود بر ۱۰
 میگویم که طرفین مطلوب ۱۰ به ۱۰۰ می باشد چون ۱۰۰ مساوی ۱۰۰
 میان ایشان واسطه نسبت است بر خطوط اجزای متساوی
 ۴ بر او نیز قائم باشند یعنی ۴ چهار و ده و چون ۱۰ به ۱۰۰
 لازم آید که ۱۰ به ۱۰۰ باشد و ده سه مع ۱۰ به ۱۰۰ هشت است



یعنی ۱۰ و ۱۰ باقی و است پس نسبت ۱۰ به ۱۰ هشت الی ۱۰۰
 ۱۰ الی ۱۰۰ ۱۰۰ الی ۱۰۰ ۱۰۰ الی ۱۰۰ ۱۰۰ الی ۱۰۰ ۱۰۰ الی ۱۰۰
 که بر توانی هندسی باشد واسطه با نسبت مابین طرفین مقروض
 طرفین را از هم جدا کردن قاعده است که مثلاً ۱۰ مابین طرفین با
 شصت و پنج و ۱۰ واسطه نسبت باشد خطوط اجزاء متساوی بر او
 قائم میگردانیم و فتح می کنیم چهل یعنی نصف مابین طرفین و واسطه
 نسبت مذکور میگیریم که ۱۰ باشد و ده و ده و ده و ده و ده و ده
 شده پس با یکدیگر متعارف ۱۰ اجزاء متساوی میگیریم و پای بر کار
 نهاده پای دیگر بریم برده در همان مسطره برهشتاد می افتد و همان
 پای دیگر بریم در همان مسطره بریم می افتد برهشتاد و ۱۰ طرفین پیدا
 که چهل واسطه نسبت است میان ایشان و شصت مابین طرفین دلیل ۱۰
 او بر اثر عمل ساری اند و ۱۰ متساوی ۱۰ است پس ۱۰ آت ۱۰ مساوی
 آت ۱۰ به واسطه نسبت است میان ۱۰ به ۱۰۰ الی ۱۰۰ الی ۱۰۰
 پس چون ۱۰ به ۱۰۰ مساوی ۱۰ است لازم آید که آت مقروض مابین طرفین
 باشد **عمل هشتم** خط مقروض را بر دو قسمت کردن حاصل که مستطیل است
 خط فیک قطعه الی مستطیل کل خط فی قطعه دیگر مثل نسبت مقروض باشد
 قاعده است که نسبت حاصل جمع حدود نسبت الی الی همچون خط مقروض
 الی جزء مطلوب مثلاً اگر می خواهیم که خط آت را بر دو قسمت کنیم حاصل که مستطیل



خط فیک قطعه الی مستطیل کل خط فی قطعه دیگر مثل نسبت مقروض باشد
 قاعده است که نسبت حاصل جمع حدود نسبت الی الی همچون خط مقروض
 الی جزء مطلوب مثلاً اگر می خواهیم که خط آت را بر دو قسمت کنیم حاصل که مستطیل

خط فیک قطعه الی مستطیل کل خط فی قطعه دیگر مثل نسبت مقروض باشد
 قاعده است که نسبت حاصل جمع حدود نسبت الی الی همچون خط مقروض
 الی جزء مطلوب مثلاً اگر می خواهیم که خط آت را بر دو قسمت کنیم حاصل که مستطیل

خط فیک قطعه الی مستطیل کل خط فی قطعه دیگر مثل نسبت مقروض باشد
 قاعده است که نسبت حاصل جمع حدود نسبت الی الی همچون خط مقروض
 الی جزء مطلوب مثلاً اگر می خواهیم که خط آت را بر دو قسمت کنیم حاصل که مستطیل

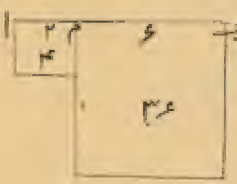
خط فیک قطعه الی مستطیل کل خط فی قطعه دیگر مثل نسبت مقروض باشد
 قاعده است که نسبت حاصل جمع حدود نسبت الی الی همچون خط مقروض
 الی جزء مطلوب مثلاً اگر می خواهیم که خط آت را بر دو قسمت کنیم حاصل که مستطیل

خط مفروض را با خط مستطیل که خط فی قطنه و در
 همچنین پنج المیته باشد خط آب مفروض را بر قطنه هشتاد که
 جمع می بخاه است بر دیم فقه بخاه یعنی م طلب است بر نسبت
 ام ق آب الی مستطیل م ب ق آب همچنین است که م الی ه و دلیل
 بر شکل اول مقاله ششم مفروض چون اشاع آب و در مستطیل
 مساویت بر ایشان در نسبت قاعدای م م آ میباشد **عملی**
 خط مفروض را برد و قسمت کردن حاصل که مربع اجزاء در نسبت مفروض باشد
 قاعده است مثلا خواهیم که خط آب که مفروض است باشد برد و قسم کنیم
 حاصل که نسبت مربع بر قطع اصغر الی مربع بر قطع اعظم همچنین نسبت یک
 الی نه باشد میان یک و نه یعنی هر قدر نسبت یک را وسطه نسبت پیدا
 و او نه باشد پس باید خط مفروض را بر نسبت یک و نه قسمت نمود
 تا اینکه نسبت مربع قسمن مثل نسبت یک و نه باشد پس بر خطوط اجزاء
 مقسومی و اربعه متناسب میکنیم بنا بر این قاعده نسبت مجموع یک و نه
 که چهار است الی یک یا هم الی ه همچنین خط آب ام باقی م ب
 م میشود پس میکنیم نسبت مربع بر ام یعنی م الی مربع بر م ب یعنی م
 همچنین یک الی ه یعنی نسبت م الی م همچنین یک الی نه و دلیل
 خط آب منقسم باشد برد و قسمت حاصل که نسبت مربع ام الی مربع م
 همچنین یک الی ه یعنی نسبت خط د الی خط ه میان خط د یک و

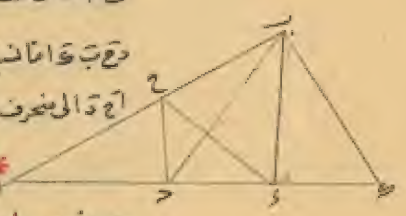
نمودیم که نسبت مربع بر ام
 به نسبت مربع بر م ب
 مساوی است با نسبت
 مربع بر م ب به نسبت
 مربع بر م ب



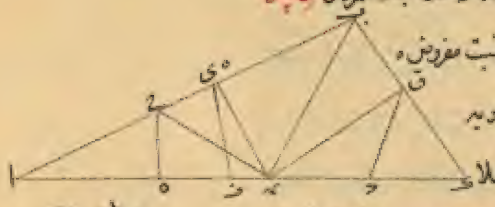
ق د یک واسطه نسبت شدیم پیدا کردیم و آب را قطع کردیم و نسبت د
 الی م بعل م م سابق بر میکنیم که نسبت مربع ام الی مربع م ب همچنین
 آتیک الی ه که مطلب است چون مرها در نسبت مناسبت بالکبر میباشد
 نسبت مربع م ب الی مربع م ب همچنین خط د الی خط ه است اما نسبت م
 الی م ب همچنین شده است که مربع د الی مربع م بر نسبت مربع بر ام الی مربع
 م ب همچنین د الی خط ه یعنی همچنین یک الی نه **عمل جمل** مثلث بر
 مفروض قسمت کردن با خطی که از زاویه مفروض خارج باشد قاعده
 است مثلا آب مثلث است و خواهیم او را بر نسبت یک الی م قسمت کنیم
 بواسطه خطی که از زاویه خارج باشد نسبت م حاصل جمع حدود
 الی ب د قاعده همچنین م الی ب که بر ب د را فقه م م که مرفوع
 م است اجزای مساوی بر دیم فقه می که مرفوع م است ب که مطلب است
 دلیل مرفوض بر شکل اول مقاله ششم چون نسبت م الی م و هم
 مثلث ب آ الی مثلث د آ است ازا عمل نسبت ب که الی ه و همچنین
 م الی یک بر نسبت مثلث ب آ الی مثلث د آ و همچنین م الی یک
عمل دیگر مثلث را بر یک نسبت مفروض قسمت کردن با خطی که از یک
 نقطه مفروض بر ضلع خارج باشد مثلا خواهیم که مثلث آب و را از
 د قسمت کنیم در نسبت پنج الی ه قاعده است که نسبت یازده یعنی حاصل
 جمع حدود نسبت الی ه و همچنین پنج الی آ و بر آ و را فقه صد و ده



مساوی بردیم فیه آه مبرساند بعد از آن نسبت آه الی آه هجین
 آب الی آه بر از نقطه مفروض خط دح وصل کردیم مطابق اصل شد
 بر میگوئیم نسبت مشک آه الی مفروض دح و آب هجین آه الی دح دلیل
 مثلثای دح و ح ب مساوی اند از شکل ۲۴ مقاله اول با هر یکی از
 مثلثین مشک مشترک آه را جمع کنند بر مثلثای آه و آب و مساویند
 بر نسبت مشک آب الی مشک آب و هجین آب الی آه و از شکل
 مقاله پنجم براسطه تفصیل نسبت مشک د ب الی مشک آب و هجین ب
 دح ب الی مشک آه د ابدال نسبت مشک آب هجین مشک آه الی مفروض
 دح ب آه امانت مشک آب الی مشک آه ب هجین آه الی دح ب مشک
 آه الی مفروض دح ب هجین آه الی دح یعنی آه الی دح و مطلب
 مشک مفروض را ازین نقطه که بر سطح مفروض
 چند قسمت مساوی کردن طریق است که مثلا مشک آب آه از نقطه د خراهم
 که چهار قسمت مساوی کنیم آه را چهار قسمت کنیم در آن عمل و انعام آه و
 د ب باشند بعد از آن چهارم نسبت براسطه عمل پنجم خطوط آه الی
 آه هجین آب الی آه و دیگر نسبت آب الی آه هجین آب الی آه و دیگر نسبت
 د الی د و هجین آب الی د ب بر از نقطه د خطوط را بر نقاط ح ب
 ق پیدا شد وصل میکنیم و میگوئیم که چهار سطح آه دح د ب د ق و د ق مساوی
 دلیل در عمل ۲۴ سابق ثابت شد که مشک آه و ربع مشک مفروض است یعنی



نسبت مشک آه الی مشک آب و هجین آه الی آه و از همان دلیل
 آه و نصف مشک آب و مفروض است چون نسبت مشک آه الی مشک آب
 و مفروض هجین آه الی آه است و از شکل سابق مفروض آب و ربع
 آب است یعنی که نسبت مفروض آب و ربع الی مشک آب و هجین آه الی آه
 بر لازم میاید که مشک د ق ربع باشد از مشک آب و مفروض **عمل پنجم**
 مفروض را یعنی شکل چهار ضلع را بر نسبت مفروض
 مقسم کردن بواسطه خطی که ازین زاویه
 مفروض خارج باشد قاعد است که مثلا
 آه و ب مفروض باشد و از از طرف آ مقسم کند در همان نسبت که نسبت
 خطه الی ق بر سپایان زاویه مفروض بر او ب که مقابل خط آه خارج
 و از رویای دیگر د ب عمودهای دح ب و خارج باشد و ق مساوی
 و د جناحه ق الی مساوی ب باشد بر نسبت خطه الی خط ق هجین
 آه الی آه است و این عمل براسطه عمل پنجم حاصل میشود یعنی نسبت آه ق
 الی هجین آه الی آه و چون نقطه ق بر خطی و متناسب نسبت که مشک
 آه است میافند باید ضلع د ق را مقسم باین نسبت می آه الی ق هجین
 د ق الی د و آن خارج باشد میگوئیم نسبت خطه الی ق هجین مشک آه
 الی باقی یعنی مفروض آن و ب دلیل چون نسبت د ق الی د هجین مشک
 د آ ق الی مشک آه از شکل اول مقاله ششم براسطه عمل کرده ایم نسبت د



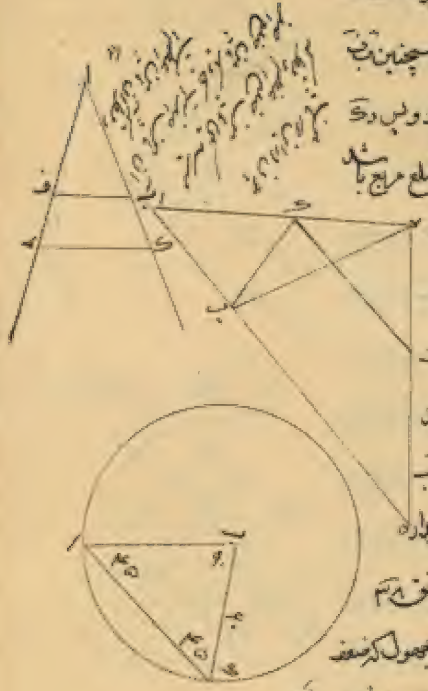
فیه آه مبرساند بعد از آن نسبت آه الی آه هجین
 آب الی آه بر از نقطه مفروض خط دح وصل کردیم مطابق اصل شد
 بر میگوئیم نسبت مشک آه الی مفروض دح و آب هجین آه الی دح دلیل
 مثلثای دح و ح ب مساوی اند از شکل ۲۴ مقاله اول با هر یکی از
 مثلثین مشک مشترک آه را جمع کنند بر مثلثای آه و آب و مساویند
 بر نسبت مشک آب الی مشک آب و هجین آب الی آه و از شکل
 مقاله پنجم براسطه تفصیل نسبت مشک د ب الی مشک آب و هجین ب
 دح ب الی مشک آه د ابدال نسبت مشک آب هجین مشک آه الی مفروض
 دح ب آه امانت مشک آب الی مشک آه ب هجین آه الی دح ب مشک
 آه الی مفروض دح ب هجین آه الی دح یعنی آه الی دح و مطلب
 مشک مفروض را ازین نقطه که بر سطح مفروض
 چند قسمت مساوی کردن طریق است که مثلا مشک آب آه از نقطه د خراهم
 که چهار قسمت مساوی کنیم آه را چهار قسمت کنیم در آن عمل و انعام آه و
 د ب باشند بعد از آن چهارم نسبت براسطه عمل پنجم خطوط آه الی
 آه هجین آب الی آه و دیگر نسبت آب الی آه هجین آب الی آه و دیگر نسبت
 د الی د و هجین آب الی د ب بر از نقطه د خطوط را بر نقاط ح ب
 ق پیدا شد وصل میکنیم و میگوئیم که چهار سطح آه دح د ب د ق و د ق مساوی
 دلیل در عمل ۲۴ سابق ثابت شد که مشک آه و ربع مشک مفروض است یعنی

عمود و مساوی آب میا زیم و آن وصل شد اخرج میکنم تا اینکه
 در مقدار آب بشود با ده هم رسد پس ب و د را وصل کرده و از نقطه د بر خط
 ا د عمود ده اخرج میکنم و خط آب را اخرج میکنم تا آنکه آب با ده هم رسد
 بر نقطه ه پس میگویم که ا د با ده ضلع مربع مطلوب و آ ه قطر ضلع مربع
 چون آب ب و د مساویند و زاویه آب که قائمه لازم آید که زاویه
 آنصف قائمه باشد و چون زاویه ا د ه در مثل ا د ه از قاعده است
 زاویه ا د ه نصف قائمه است پس زاویه ه نصف قائمه است همچنین آ ه قطر
 د و مربع ا د ه چون ضلع ب و د مساوی اند از قبل میگویم که از شکل
 میگذرد و ایا ب و د ه قائمه اند اگر آنها را از اینها نقصان کنی باقی
 ا یعنی زاویه بین د ب و ه د مساوی اند و همچنین د و خط د ه ب
 مساویند اما آب مابین آ ه و ب است پس ب و ه یعنی د و ضلع مربع
 در همین مطلب بر خطوط سطوح است که نسبت هر سطوح که باشد
 الی آب مابین مفروض همچنین ضعفان سطوح مذکور الی آ ه
 مطلوب پس آب را بفضله ده سطوح مثلاً مییم فضا است سطوح آ ه
 مطلوب و فضا ب و د مساوی آب مابین مفروض میگویم که فضا
 د مساوی آن در شکل سابق بیان نسبت چون در مثل آب و د شکل سابق
 یعنی طریق د و ب زاویه ب قائمه است و ضلعین آب ب و د مساوی
 از شکل ۲ هم از مقاله اول نسبت مربع آب الی مربع آب که همچنین یک

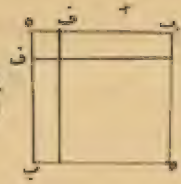
در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

الی در این ضلع آب الی ضلع آب که همچنین یک الی جذر و چون مثلثات
 در طریق سیم و آب و آن متشابهند نسبت آب الی آب که همچنین یک
 الی د و اما آب ضلع مربع یک است چنانچه آب ضلع مربع د و ب و د
 ضلع مربع د و ب باشد یعنی قطر ضلع د و ب مربع که ب و د ضلع مربع باشد
 که مطلب است اگر سطوح را نفع کنند همان نسبت باقی میماند
علم چنانچه مابین ضلعین قیاس با قطر ضلع و مستطیل
 مفروض باشند اضلاع مستطیل پیدا کردن قاعده است
 که مثلاً ب مابین ضلع اعظم مستطیل با قطر ضلع باشد
 و آب مابین ضلع اصغر مستطیل با قطر ضلع مذکور بر آب
 مابین اعظم نصف دائرة آب باشد عمل آ و مساوی مقدره
 تفاوت د و مابین مفروض یعنی آ باشد عمل بعد از آن موافق هم
 سابق ب و معلوم را واسطه نسبت میکنم میان دو مقدار مجهول که ضلع
 ب که معلوم مابین الطرفين باشد یعنی ب و د و واسطه عمل ۳ طرفین
 مجهول معلوم میگرد که آن ب و د باشند میگویم که مستطیل ب و د
 یعنی مستطیل که مثلث ب و د ب و د مع آن یعنی د و مطلب است یعنی
 که آب مابین باشد میان ب و د ضلع اصغر مستطیل با قطر ضلع اعظم ب و د
 چنانچه ب مابین د و ضلع اعظم مستطیل با د و قطر ضلع که مطلب است
 و بکل چون ب و د واسطه نسبت میان ب و د است لازم آید از شکل



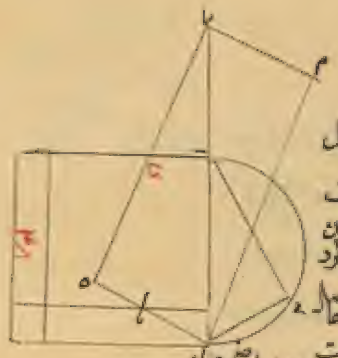
در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب



Handwritten notes in Persian script at the top of the right page.

هفتم مقاله ششم که مربع ب د مساوی باشد مستطیل ب د فی د
ق د یعنی مساوی مربع ب د الا مستطیل ب د فی ب د و از شکل دیم
مقاله دیم چون زاویه ا د ب قائمه از شکل می بینیم مقاله ششم
مربع ب د مساوی مربع ا ب الا مربع ا ب الا یعنی مساوی مربع ب د
و نصف مستطیل ب د فی ب د از شکل چهارم مقاله دوم در مربع
ب د الا مستطیل ب د فی ب د مساوی خواهد بود مربع ب د
و نصف مستطیل ب د فی ب د یعنی مساوی مربع ب د و مستطیل
ب د فی ب د از میان معادلتان مستطیل ب د فی ب د را جمع کنیم
مربع ب د مساوی میشود مربع ب د و مستطیل ب د فی ب د مع
ب د فی ب د را با ا د و مشتمل بر ا د و ب د پس مربع ب د مساوی
میشود بمربع ب د مع مستطیل ب د فی ب د یعنی بمستطیل ب د فی
خط مشتمل علی ب د مع ضعف د ا اگر هر یک از این معادلتان را با
مربع د ا جمع کنی مربع ب د از شکل چهل و هفتم مقاله اول مساوی
میشود بمستطیل ب د فی خط مشتمل بر ب د مع ضعف د ا با مربع د ا
اما از شکل چهارم مقاله دوم مربع ب د مساوی بمستطیل ب د
فی خط مشتمل علی ب د مع ضعف د ا با مربع د ا مساوی خواهد
بود بدین دلیلی که ما بین مابینین مفروض بود مساوی د ا فی خط د ا معنی
و آنکه میباشد که ما بین مابینین مفروض بود مساوی د ا فی خط د ا معنی

Handwritten notes in Persian script on the right margin of the right page.



ب ا مساوی ب باقی یعنی ب به ضلع اصغر مستطیل
مطابق نسبت **عجله هفتم** مساحت مستطیل تا نسبت
ضلعین مفروض باشد اضلاع مستطیل پیدا کرد
قاعدت آنست که حد و نسبت با هم ضرب کنند حال
مقدم اول باشد حد و نسبت با افراد هائی که مستطیل
مفروض مقدم ثانی باشد و در این چهاره متناسب بر خطوط سطوح
بنمایند مثلاً مستطیلی است که مساحت او چهار هزار هشتصد
که میباشد و نسبت ضلع اصغری ضلع اعظم همچنین دو الی شصت
چون حد و نسبت کم میباشد میگوئیم ب د فی ب د میگوئیم
حد و نسبت مفروض ب د و ضلع است حاصل ضرب ایشان
که یک هزار و دویست است مقدم اولست ب د تا ضلع ثانی چهار
هزار و هشتصد مقدم ثانی بر ب د اجزای مساوی هفت
دوازده سطوح بر دیم هفت دوازده سطوح بر خطوط اجزای مساوی
حادثه ب د میرساند برای ضلع اصغر بعد از آن نسبت اجزای
مساوی هفت دوازده سطوح میبریم هفت دوازده سطوح بر
اجزای مساوی حادثه ب د میرساند برای ضلع اعظم اگر ب د را با
صد و بیست ضرب کنیم چهار هزار و هشتصد ضرب است که مساوی
مستطیل مفروض است دلیل بر این موقوفست که اعداد متناسبه الا
فی سطح خور

Handwritten notes in Persian script on the left margin of the left page.

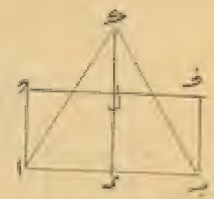
Table with numbers 4800 and 215.

Table with numbers 40, 2, 4800, and 215.

هر چه بیشتر باشد
از هر چه کمتر باشد

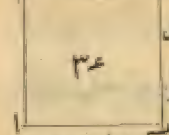
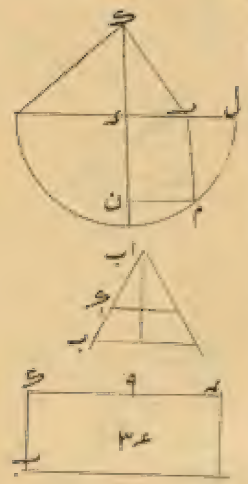
در هر دو صورت

مقتابه و متناسبه انداز بدی و در نسبت شبات بالکبر انداز
از شکل ۱۱ مقاله ۱۲ و چون خطوط سطوح ها چنان یعنی در جهات
نسبت میباشند سبب است که اربعه متناسبه بر سطوح بسپارند و چون
حدود نسبت مفروض ۲ و ۳ بودند که حاصل ضرب ایشان ۱۲ است
اما چون فضا بر یکا متناسبه معتبر نیست و سبب است که اعداد را رفع
با اقل عددین بر همان نسبت کردیم بر رقم قاعده هجده است
مقاله ششم مثلث را مستطیل کردن طریق آنست که قاعده یا ارتفاع
او را بفضحه دو بیت اجزای متساوی ببرند و فضحه صد اجزای
متساوی بگیرند که ارتفاع آن مثلث با قاعده بر دو وقت متساوی
شده باشد مثلاً مثلث آ ب که را خواهیم که مستطیلی مساوی آن
پیدا کنیم ارتفاع او د که نصف کردیم دل شد و بر دل یعنی ب
ف ه مستطیل آ ب ه ق ساخیم که مساوی آ ب که است دلیل
دلیل مستطیل آ ب فی د که ضعف مستطیل آ ب است از شکل ۱۰
مقاله ششم مستطیل آ ب فی د که ضعف مثلث آ ب که از شکل
۱۱ هم مقاله پس اول مستطیل آ ب مساوی مثلث آ ب که است که
مطلب است همان علت است اگر عرض ارتفاع مثلث قاعده او نصف
شده بود **مقاله ششم** مثلث را مربع کردن طریق آنست که مثلاً آ ب ه
مثلث مفروض باشد ارتفاع او د که بفضحه دو بیت اجزای متساوی



برویم

برویم فضا و حاصل شد ب ه مساوی و ب یکیم و بر ال غ
داره آ م ل میبازیم و اب عمود ب م اخرج می کنیم میگوئیم که
مربع بر ب م مساوی مساوی مثلث آ ب که مفروض دلیل چون
ب ل مساوی نصف ارتفاع و د شک مفروض است از شکل ۱۱
سایون لازم آید که مستطیل ب ل فی ب آ مساوی باشد مثلث آ ب
ب آ ق ب م چون واسطه نسبت است میان ب ل ب آ از شکل
۱۲ مقاله و پس لازم آید از شکل ۱۲ مقاله که مربع ب ل مساوی
باشد بمستطیل ب ل فی ب آ یعنی مثلث آ ب که مفروض که مستطیل
مقاله ششم بر خط مفروض مستطیلی مثل مربع مفروض ساختن
قاعده آنست که مثلاً بر خط آ ب خواهیم که مستطیلی مساوی مربع
آ ب کنیم آ ب ضلع مربع را بفضحه ب ه کردیم همان آ با عمود کردیم
که مطلب است که است پس میگوئیم که مستطیل ب ه فی د مساوی
ب مربع ب م مفروض است که مطلب است دلیل آنست از شکل ۱۱
مقاله ششم **مقاله ششم** مستطیل مفروض باشد
مستطیل دیگر ساختن مساوی را حاصل که یکبار از
استلاع مفروض باشد و قاعده آنست مثلاً مستطیل ه ق د
مفروض است و بر خط آ ب خواهیم مستطیل دیگر مساوی او
بسازیم بر خطوط اجزاء متساوی نسبت ب ه آ ل ه ق ضلع مستطیل



در بحث او ده و بن نوشته شده یعنی کرده نقطه خطوط اجزا
مساوی را یکی باید اعتبار کرد پس صد اجزای مساوی بفتح صد
سطوح بریم فته شصت و چهار سطوح بر خطوط اجزای مساوی
عادت شده حاصل شده اما چون هجده نقطه یکی میباشد دانست
عوض هشتاد و هشت میباشد پس میکنیم که جذره مفروض است

اگر این عدد جذور مفروض فرد باشد باین جدولی دریم رجوع
میباشد کرد چنانچه سابق مکرر صد اجزای مساوی بفتح ده
سطوح میبریم مثلا خواهیم که جذر ... تم پیدا کنیم در جدولی
ویم میبینیم که پنج در کدام مربع است در فوق و میبینیم که سه نوشته
پس از جذر و مفروض سه شکل او را بطریق سابق اخراج میکنیم
چهار باقی میماند و بر بران پنج مذکور میبینیم که هر نقطه خطوط اجزا
مساوی بر یک میباشد شمرده پس صد اجزای مساوی بفتح ده
خط سطحات بریم فته چهل خط سطحات بر خطوط اجزای مساوی
حاصل شده ویت حاصل شد برای جذر ... تم جذر و مفروض
دلیل آداب خطوط سطوح باشند چنانچه کنیم صد سطوح را

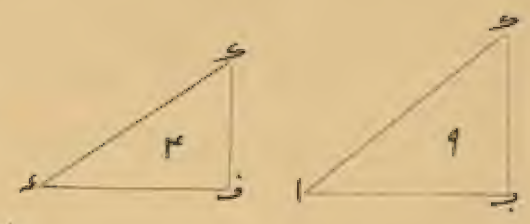
برین

به ترتیب و ترکیب مذکوره این صد سطوح چون احاد و عشرات و
مات دارند هر مرتبه اعداد که باشد قبول میکنند چرا که احاد و
عشرات و مات که در این صد سطوح میباشد بالوف یا الف یا اوف
رفع میتوان کرد پی آنکه نسبت میان سطوح متغیر شود خواهیم
که جذر ... پیدا کنیم چنانچه گذشت خطوط سطوح آداب بنویسند
شد اندر ب ... یعنی صد سطوح که جز حقیقی بوده میباشد و در خط
سطوح بر کار مناسب عدد ... نسبت آداب را یعنی خطوط
تا ... آ سطوح اخراج میکنیم تا سطوح یعنی جذر و مفروض که ... است
در خطوط سطوح بر کار مناسب پیدا شود اگر در این فرض صد اجزا
مساوی بفتح ده یعنی ... آ سطوح میبریم فته ... یعنی ...
سطوح بخواه میباشد اما چون خطوط سطوح بر آداب یعنی صد
سطوح منتهی شده اند لازم آید که سطوح ... آ و سطوح ...
را اقل عدد بکنیم پس از هر یکی از این سطوح مذکوره در شکل
اخراج میکنیم و میکنیم که نسبت ده هزار الی ده ... هجده
الی ... شد بر نسبت آن ... آ الی ... آ هجده
چون مثلها متشابه اند انصاف ایشان نیز متناسب است بر نسبت
و الی ... آ هجده الی ... آ اما در فته ... آ یعنی
صد سطوح جذر حقیقی آن که ... آ است یعنی صد بریم بفتح

این جدول را در کتاب
اصول در هندسه
در این جدول
در این جدول

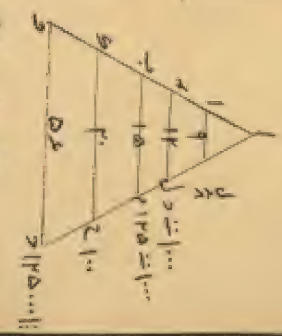
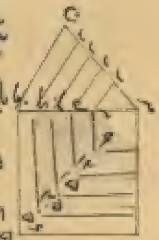
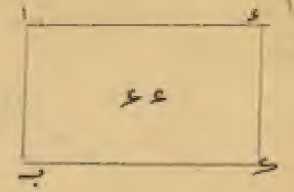
این رسم در هر دو طرف
 از هر دو طرف در هر دو طرف
 از هر دو طرف در هر دو طرف
 از هر دو طرف در هر دو طرف

با اطلاق از خطوط سطوح و محتمات یکی می باشد مگر آنکه سطوح
 در نسبت مثلثات با التکر بر در سطوح اگر جذرها از یک
 زیاد کنیم مجذور را زد و صفر زیاد میشود یا برعکس اما محتمات
 اگر مثلث از یک صفر زیاد کنیم مکعب از سه صفر زیاد میشود دلیل
 برای رفع با افل خطوط اجزای تساوی با افل عددین در هر دو عمل
 یعنی برای استخراج جذرها و اطلاق یکی می باشد چون اجزای
 ۴۰ را بخا و از یک کنند **عمل بخا و عجز** شکل سطح مفروض را زیاد
 یا کم کردن بر یک نسبت مفروض قاعده انت بر خطوط سطوح
 که نسبت مقدم الی تالی نسبت مفروض همچنین ضلع شکل مفروض
 الی ضلع نظیر شکل مطلوب مثلا خراجه که مثلث است که را کم کنیم
 بر نسبت ۴ الی چهار بر ضلع آب بر نه سطوح بر دیم فضا ۴ سطوح
 دق نظیر اب است بعد از آن ضلع ب که بفضه ۴ سطوح بر دیم فضا
 ۴ سطوح ق که نظیر میدهد برها عمل دق پیدا میکنیم زوایای ق
 مساوی زوایای آب که مفروض که کرده ایم میگوئیم که نسبت مثلث
 آب که الی مثلث دق و همچنین تالی چهار دلیل است که آب
 از خطوط سطوح باشند و نقطه دق در سطوح چنانچه نقطه ق در سطوح
 باشند دق مساوی آب یعنی ضلع مثلث آب که میگوئیم که فضا ۴
 ضلع نظیر اب است یعنی که نسبت ۴ الی ۴ هم چنین مثلث آب که الی مثلث



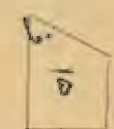
این رسم در هر دو طرف
 از هر دو طرف در هر دو طرف
 از هر دو طرف در هر دو طرف
 از هر دو طرف در هر دو طرف

دق مثلها در نسبت مناسب با التکر بر می باشد چنانچه
 سطوح که در پرکار شاسبه منقوش اند بر نسبت ضلع سطوح
 اداة الی ضلع سطوح است که همچنین ضلع دق یعنی آب که
 ضلع دق نظیر دق مثلث است که مطلب است اگر دق و نسبت ۴ و ۴
 برها از نسبت رفع کنند چنانچه ۴ و ۴ سطوح باشند و عمل چنانچه
 سابق بنایند حاصل میشود **عمل بخا و عجز** میان دو شکل متشابه
 مفروض نسبت پیدا کردن قاعده انت که یک ضلع شکل مفروض
 بفضه هر سطح که باشد برای مقدم نسبت ببرند بعد از آن ضلع
 نظیر شکل دیگر از آن خراج با خراج بر دایجا که منطبق میشود تالی
 نسبت است مثلا دق و مستطیل ب دق ح مفروض باشند خراجه
 بدانیم میان ایشان چه نسبت است ب که را بفضه ۴ سطوح
 بر دیم بعد از آن ضلع نظیر ق که از آن خراج با خراج بر دیم با فیم
 که بر ۴ سطوح منقسم میشود پس میگوئیم نسبت مستطیل ب دق الی
 مستطیل ق ح همچنین تالی آ یعنی همچنین دق الی یک دلیل
 چون این عمل بر عمل سابق است همچنان از عجز دلیل او دلیل این
 شکل می باید دانست اگر مساحت یکی از شکل مفروض معلوم باشد
 مساحت شکل دیگر معلوم میشود یا بر طریق مثلا مساحت شکل
 ب ا ع د مفروضات خواهیم که مساحت شکل ح د متشابه پیدا

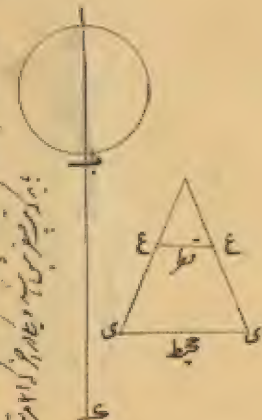


بده و آن ضلع نظیر از انفرج با ضلع
برده باقیم که بر سه سطح منطبق میشود پس میگویم که مساحت
مستطیل قاعده است **علی بن ابراهیم** اشکال متشابه سطح منفرجه
یکی را شناختن که هر دو شامل باشد مثلاً چهار مربع آب که در منفرجه
باشد و خواهیم که مربع برابریم که هر دو شامل باشد ضلع و آن منفرجه
هر سطح که باشد میبریم مثلاً پست سطح و ضلع دیگر آن
انفرج با انفرج برده می یابیم که در آن منطبق میشود و ضلع دیگر
آن سطح و ضلع آن سطح برابر چهار عدد جمع میکنیم حاصل
جمع آن است پس آنکه انفرج بر کار مناسبه تغییر یافته باشد
فقط پنجاه و شش سطح میگیریم که ضلع نظیر است پس میگویم که مربع
قاعده های آب که در منفرجه شامل است دلیل قائم است از ترکیب
خطوط سطح میگویم که مربع قاعده هر مربع م که ۲۰ م ۲۰ م ۱۰
۱۱۶/۲۶۲ شامل است چون این مربع م ۲۰ م ۲۰ م ۱۰ جمع هر حاصل شد
چون انفرج آن قاعده و در و چون اضلاع سطح قاعده
م ۲۰ م ۲۰ م ۱۰ متناسب اند لازم آید که هر چه بر اضلاع سطح
ثابت میشود هم بر انفرج ثابت باشد میباید دانست **علی بن ابراهیم**
پنجاه و هشتم دو شکل متشابه مفروض باشند سیم را پیدا کردن که
مساری مابین ایشان باشد و هم متشابه باشد مثلاً منفرجه

آب با منفرجه قاعده متشابه مفروض باشند و خواهیم که یک منفرجه
متشابه مساوی مابین ایشان پیدا کنیم طریق آنست که ضلع آب
بمنفرجه هر سطح که باشد مثلاً سطح بزرگ بعد از آن ضلع نظیر
قاعده که از انفرج با انفرج برده بر پانزده سطح منطبق میشود
پس پانزده از آن نقصان میکنیم باقی فقط شش سطح باقی نماند که کار
متناسبه تعیین یافته باشد میگیریم و آن فقط نظیر نظیر است و این
در باقی اضلاع پس میگویم که منفرجه قاعده متشابه مساوی مابین
منفرجه آب و منفرجه قاعده مفروض **علی بن ابراهیم** محیط دایره مفروض
باشد و محیط مستقیم آوردن قاعده آنست که بر خطوط معدنیات
نقطه قاعده نقش کرده ایم قریب بی هفت درجه و آنرا و آن نسبت
قطر با محیط میگیریم پس قطر دایره مفروضه بان نقطه مذکور میبریم
فقط نقطه آخر معدنیات یعنی قی مطلب است مثلاً دایره آب منفرجه
باشد و محیط او محیط مستقیم منفرجه برابریم قطر آب فقط آن نقطه
قاعده مذکور میبریم بعد از آن فقط نقطه آخر خطوط معدنیات
قی میگیریم که آن است مطلب است مگر آن عمل آنست که خط مستقیم
باشد اگر او را محیط فرض کنیم قطر آن محیط چه قدر باشد پس خط
مستقیم مفروض فقط میبریم قاعده نقطه مذکور و قطر محیط
دلیل موقوفست بر نسبت آن دو نقطه مذکور که بر خطوط معدنیات

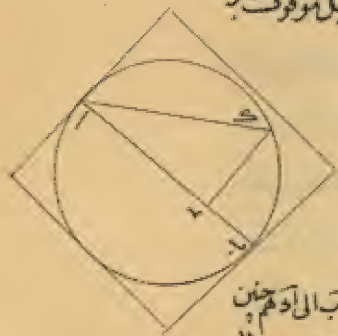


نقش کردیم بر نسبت که اگر قطر دایره و محیط این دایره باشد هم قطر
 دایره باشد محیط این دایره می باشد **عمل ششم** دایره را به پنج
 آوردن یعنی ضلع مربع که مساوی مساحت دایره مفروض باشد پیدا
 کردن طریق آنست که ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰
 میان نصف ۳۱۴ | ۱۵۹ | ۷۹۵ | ۳۹۸ | ۱۹۹ | ۹۹ | ۴۹ | ۲۴ | ۱۲ | ۶
 محیط خط ۳۱۴ | ۱۵۹ | ۷۹۵ | ۳۹۸ | ۱۹۹ | ۹۹ | ۴۹ | ۲۴ | ۱۲ | ۶
 مستقیم آورده و نصف قطر دایره مفروضه یک واسطه نسبت پیدا
 کنند و آن ضلع مطلوب است مثلاً دایره را ب مفرض باشد و
 خواهیم که مربع مساوی مساحت پیدا کنیم آن ب را محیط خط
 آوردهیم بعمل سابق اگر ضلع آن محیط باشد پس میان نصف قطر آن
 یعنی ۵۰ یا ۱۰۰ و آن نصف محیط واسطه نسبت پیدا کردیم
 میگوئیم که مربع بر آن دایره مساوی مربع طایفه یک دایره دلیل موقوف بر این
 شدیم که ثابت کرده مساحت دایره مساوی مثلث قائمه زاویه
 قائمه که مستطیل باشد بر آن نصف قطر و آن محیط دایره مفروضه
 اما مستطیل را دایره مساوی آن مثلث مذکور است و مستطیل
 را دایره موقوف بر نصف محیط و نصف قطر مساوی دایره را ب
 مفروض است و چون دایره مساوی دایره است پس بر آن نصف دایره
 میگوئیم از شکل ۱۳ مقاله دایره واسطه نسبت است میان آن دایره چنان

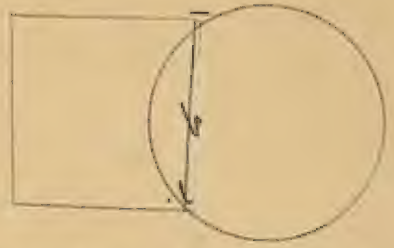
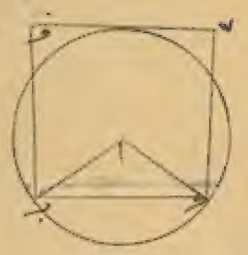


نقش کردیم بر نسبت که اگر قطر دایره و محیط این دایره باشد هم قطر دایره باشد محیط این دایره می باشد

دایره اضلاع مستطیل را دایره بر مربع بر دایره مساوی مستطیل آن را از
 شکل ۱۴ مقاله دایره همچنین مساوی مساحت دایره را ب دیگر
 در همان مطلب قطر دایره مفروضه یعنی ۵۰ اجزای متساوی کردند
 و فاصله ۱۱ بگیرند بعد از آن میان این فاصله و قطر دایره مفروضه
 یک واسطه نسبت پیدا کنند و ضلع مربع مساوی مساحت دایره
 مفروض باشد مثلاً دایره را ب مفرض باشد و خواهیم مربع
 او پیدا کنیم آن را ب فاصله ۱۱ اجزای متساوی بردیم فاصله ۱۱
 حاصل شد پس میان آن ب و یک واسطه نسبت پیدا کنیم و آن دایره
 میگوئیم که آن ضلع مساوی دایره مطلوب است دلیل موقوف بر
 برهان ارشیدیم که ثابت کرد آن ب که مربع بر آن
 قطر دایره را ب همچنین ۱۱ الی ۱۱ اما نسبت آن
 الی ۱۱ همچنین ۱۱ الی ۱۱ از عمل و از شکل هشتم
 مقاله ششم آن واسطه نسبت است میان آن ب و پس
 سه مقدار بر تری هندسی آن دایره داریم و نسبت آن الی آن چنان
 ۱۱ الی ۱۱ دیگر در همان مطلب بر خطوط او تا را ربع مناسب تمام
 نسبت و تره ۱۱ درجه و ۱۴ دقیقه الی نصف قطر دایره مفروضه
 و تره ۱۱ درجه و ۱۴ دقیقه الی ضلع مربع مطلوب مثلاً خواهیم که ضلع مربع
 متساوی دایره را ب پیدا کنیم آن ب فاصله ۵۵ درجه و ۱۴ دقیقه پس



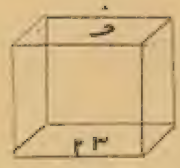
فصل ۳۳ درجه و ۴۴ دقیقه و ۵۵ ثانیه است که مطلب است یعنی ربع قوسه
 به مساوی دایره آب است دلیل موقوف بر آن که از قناتین بعد از
 فاضل دریافت که اگر نصف قطر دایره آب ۵۵۰۰ قرار دهند ضلع ربع مربع
 مطلوب قریب ترین ۱۱۷۷۲۴۴ است پس مثلث آب و مساوی است
 شد که اضلاع او معلومند و بر اساسه عمل سابقه مثلاً در تقسیم الخطوط
 زاویه ۴۷ درجه و ۵۵ دقیقه است چنانچه زاویه مرکزی ۱۳۴
 درجه و ۵۴ دقیقه و همچنین بر اساسه عمل آب است پیدا کردیم که
 مطلب است در همان مطلب خطوط اجزای متساوی بر او و به ۱۴۴ درجه
 ۵۴ دقیقه اتفاح دهند و نصف قطر آب بر خطوط حاد کنند افقا
 که منتهی شود و فاصله ربع مطلب است که ضلع ربع مطلب است دلیل
 بدیهی چون بر خطوط اجزای متساوی پرکار و تناسبه عین مثلث آب است
 منقوش شده است **عمل ششم** مساحت دایره مفروض پیدا کردن قاعده
 آنست که نسبت ۴۴ الی ۱۱ هجدهمین مربع بر قطر دایره مفروض الی مساحت
 دایره مفروض بعده آورده فی نفسه ضرب میکنیم و حاصل ضرب
 بقصه ۱۱۱ اجزای متساوی مساحت دایره مفروض است مثلاً دایره
 آب که مفروض است و مساحت او را خواهیم بدینم قطر دایره آب
 آید شد بخود و او صد است پس صد اجزای متساوی بقصه صد و
 صدیم بقصه صد و ده صاحب آب است که حد شده هفتاد و هشت



چهار و دهفت میباشد دلیل اشبهیدین که ثابت کرد نسبت مسا
 مربع او یعنی بر قطر دایره آب الی مساحت همان دایره آب که هم
 ۴۴ الی ۱۱ اما دلیل اشبهیدین در آن فرض میباشد که نسبت معاد
 محیط با قطر مسلم باشد **عمل ششم** محجم مفروض باشد او را زیاد
 یا کم کردن بر نسبت مفروض قاعده آنست که بر خطوط مجسمات اربعه
 متناسبه نمایند در این نسبت مقدم الی ثانی نسبت مفروض هجدهمین
 ظل محجم مفروض الی ظل نظیر محجم مطلوب مثلاً مکعب آب و مفروض
 باشد و او را خواهیم کم کنیم بر نسبت پنج الی دویس آب را بقصه محجم
 مقدم نسبت مفروض صدیم بقصه ثانی یعنی صدیم محجم و ظل نظیر است
 پس در مکعب چون طول عرض و عمق مساوی میباشد یکی ضلع پیدا
 کردن برابر است اگر محجم آب مفروض مکعب غیر بود همه اضلاع مختلفه باین
 اربعه متناسبه مذکوره میباشد بود تا اضلاع نظیر حاصل شود و دلیل
 بر ترکیب خطوط مجسمات موقوف بر آنست که خطوط مجسمات باشند
 و نقطه محجم محجم باشد چنانکه در محجم دوم و بقصه ده مساوی آب یعنی
 ضلع مکعب آب و مفروض است پس میکنیم نسبت آه الی ۴۴ هم چنین در
 الی ۴۴ یعنی پنج الی ۲ چون مجسمات آب و ۴۴ در چنانچه مجسمات
 در پرکار متناسبه و نسبت مثلاً بالکثیر **عمل ششم** در میان دو
 متناسبه دانستن که چه نسبت است مثلاً واسطوانه آب و ۴۴ متناسبه



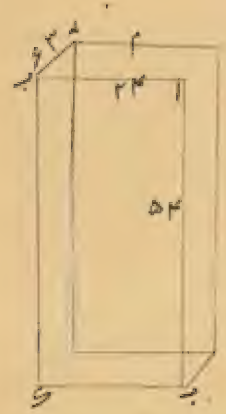
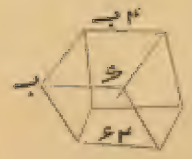
مفروض باشد میان ایشان دانستن که چه نسبت است بر قطر ارض
 بقطر هر مجسم که باشد میبریم مثلاً بر بیستم جسم بریم تا آن عدد
 مقدم در نسبت باشد بعد از آن قطر ارض دیگر ده از انفرج با انفرج
 میبریم می بینیم که آن مجسم یکجدا میسر میگویم که نسبت آن میسر
 اسطوانه آ ب که الی اسطوانه ده و تا اگر قطر قاعده ده از انفرج با انفرج
 که میبریم یکس در بر جمعات منطبق میشود آ ب قطر قاعده آن الی بر فضا
 مجسم دیگر میبریم که پیدا کنیم که هر دو قاعده اسطوانین آ ب ده بر دو
 مجسم یکجدا تا ایشان مقدم و تالی نسبت منطبق باشند دلیل موقوفست بر
 آنکه اسطوانه ها در نسبت مثلثین بالنگر میباشند بشکل ۱۲ مقاله ۱۲
 یعنی نسبت دارند چنانچه قطر قاعده ها با هم نسبت دارند بشکل ۱۳
 مقاله ۱۲ اصول اگر جسمانی اسطوانه آ ب که معلوم باشد جمعات
 اسطوانه ده و تا مجهول معلوم میشود باین قاعده مثلاً جمعات
 اسطوانه آ ب که ده آ باشد پس قاعده آ ب را بقطر صد مجسم میبریم بعد
 از آن قاعده دو از انفرج با انفرج برده میبایم که بر مجسم یکجدا پس
 میگویم که جمعات اسطوانه ده و تا هفتاد و پنج است **علی ششم**
 چند نسبت منطبقه مفروض باشد یکی را منطبقه ساختن که هر دو را
 باشد قاعده آنست که مثلاً آ ب که اینها منطبقه مفروض باشند و خواهیم
 کرد یکی را بسایریم که هر دو را شامل باشد **مثلاً** بقطر هر مجسم که باشد میبریم



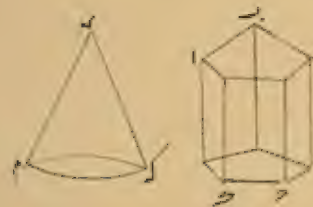
مثلاً بر فضا هشتم بریم بعد از آنکه پانزده بر کار مناسبه تغییر یافته باشد
 می بینیم که قطر نظیر بر فضا ده هم مجسم منطبق میشود چنانچه ضلع نظیر
 که بر پنج منطبق میشود پس هشت رده و پنج جمع کردیم و فضا پست و بیستم
 مجسم یعنی حاصل جمع ق قطر نظیر است که بر او بنده منطبقه میبایم
 که هر دو لاینها را ب و د مفروض را شامل باشد دلیل از ترکیب خطوط
 جمعات نظیر است **علی ششم** در مجسم منطبقه مفروض باشد یکی
 ساختن که منطبقه مساوی ما بین ایشان باشد قاعده آنست که
 مثلاً مجسم او مجسم ب مفروض باشد بعل ۴ و الف را بقطر هر مجسم که
 باشد مثلاً هشتم مجسم میبریم بعد از آن ب را از انفرج با انفرج
 برده می بینیم که بر پنج مجسم منطبق میشود پس پنج از هشت نقصان شد
 سه میباید پانزده بر کار مناسبه تغییر یافته باشد با فضا بیستم مجسم میبریم
 که ضلع نظیر که است مطلب است **علی ششم** مجسم مفروض باشد که
 جمعات او ده آ باشد و نسبت طول المعرض همچنین یک الی و تا
 عرض الی عرض همچنین دو الی شش طول و عرض و حق آن مجسم مذکور
 پیدا میباید کرد قاعده آنست که حد و د نسبت در هم ضرب کنند حاصل
 ضرب ۱۲ مقدم اول باشد حد و د نسبت تالی و مجسم مفروض ده
 مقدم ثانی بعد از آن بر خطوط جمعات سه اربعه مناسبه نمایند
 حاصلها جمع است چون اعداد نسبت کم میباشند رفع میباید کرد چنانچه



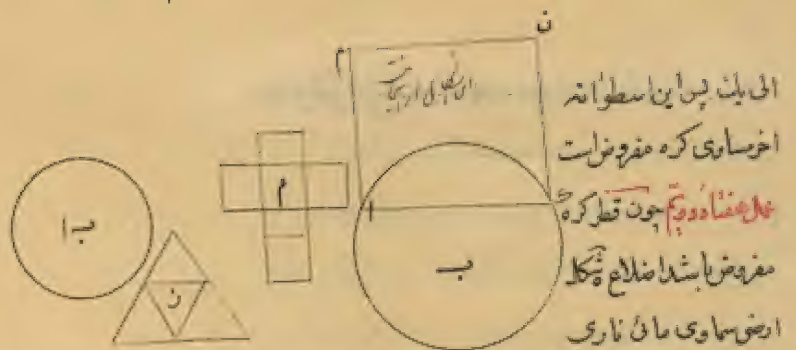
قبل از این گفته شد پس قاعد هم چنین باشد چون حجمات در یک
 متناسبه تا ۴۴ منقوشند از مقدمین دو شکل اخراج کنی
 یعنی قاعدین برهما از نسبت میگیریم پس ۲۰ جزای مساوی
 بفضحه ۴۰ حجم بردهیم فحه ۴۰ حجم ۵۰ است برای طول پست اجرا
 مساوی بفضحه ۴۰ بردهیم فحه ۴۰ حجم ۵۰ است برای عرض شصت اجرا
 مساوی بفضحه ۴۰ حجم بردهیم فحه ۴۰ حجم ۵۰ است برای
 اگر طول و عرض حاصل شده یعنی ۴۰ حاصل ضرب ۵۰ برسی
 کنیم ۵۰۰ حاصل میشود که مطلب است دلیل موقوف بر آنکه حجم
 بر نسبت مثلین بالکری می باشد و متشابه چنانچه در آن قاعد
 حجات مقدمین متشابه اند بر اضلاع ایشان یعنی تا لیتین نیز
 متشابه می باشند **عمل هشتم** **نسبت** فرض باشد او که یک
 یعنی ظل مکعب ساری لبه مفروض پیدا کردن قاعد است که مثلا
 آب ۵۰ لبه مفروض باشد و طول او آب ۴۰ و عرض او آب ۴۰
 و ضلعین که آب قاعد باشد بر میان ایشان یعنی میان ۴۰
 و ۴۰ یک واسطه نسبت پیدا می کنیم با هر طریق که گذشت ۴۰ اجرا
 مساوی بفضحه ۴۰ سطوح بردهیم فحه ۴۰ سطوح ۴۰ که واسطه
 نسبت است بر میان ۴۰ و ارتفاع ۴۰ یعنی ۴۰ و دو واسطه نسبت
 پیدا می کنیم بطریق سابق یعنی که ۴۰ حجم را میبریم بفضحه ۴۰ حجم ۴۰



۴۴ واسطه اول می باشد که ضلع مکعب ساری لبه مفروض که
 مطلب است چون قاعد ۴۰ مفروض در لبه مفروض مربع میشود
 سبب است که میان ضلعین واسطه نسبت پیدا کردیم تا حاصل
 ضوب آن ساری قاعد ۴۰ و مربع باشد دلیل موقوف بر شکل
 ۴۴ مقاله ۴۰ که اگر ۴۰ عدد با خط برزالی هندسی باشد مثلا
 ۴۰ به لبه که قاعد ۴۰ و مربع باشد یعنی یکی از طریقین مثلا ۴۰ و ۴۰
 و ارتفاع او ۴۰ یکی از طریقین دیگر باشد آن لبه مساوی می شود
 که بر ۴۰ که مقدار دوم است شده باشد پس در این دو مثال ۴۰
 در ۴۰ چهار است ۴۰ در ۴۰ شده ۴۰ می باشد پس مکعب نیز ۴۰
 که سالت سبب است که میان ارتفاع و قاعد آن لبه مفروض
 دو واسطه نسبت پیدا کردیم و اول واسطه نسبت ضلع مکعب
عمل هشتم مکعب مفروض باشد او را مستطیل حجم ساختن
 حاصل که در ارتفاع مفروض باشد مثلا آب ۴۰ مکعب مفروض باشد
 و آب ضلع او که چهار است خواهیم که بر ارتفاع ۴۰ که دو است
 مستطیل حجم بسازیم ساری مکعب مفروض نسبت پیدا کنیم در
 از نسبت نسبت دو یعنی ۴۰ ارتفاع مفروض الی ۴۰ آب ضلع
 همچنین ۴۰ الی ۴۰ یعنی ۴۰ و ۴۰ هم ساری ضلع مکعب مفروض
 ضلع دیگر مستطیل بسازیم و قاعد او ۴۰ باشد یعنی ۴۰



حاصل ضرب π فی هفت و ارتفاع $ق$ که یعنی دورا عمود تر میکنیم
 و همچنین مستطیل حجم $ق$ مساوی آب π مفروض یعنی $ق$ دلیل
 موقوفت بر شکل $د$ مقاله ۱۱ اصول **علم هندسه** مضلع را غوطه
 کردن یا اسطوانه اضلاعی را مستدیر ساختن مثلا خواهیم که او را
 مخروط بیاوریم قاعده $ق$ یعنی $ق$ و بطریق سابق دایره
 آب بیاوریم که قاعده مخروط آب π باشد و همان ارتفاع مخروط
 مستدیر بیاوریم پس میگوئیم که مخروط آب مساوی مضلع $ق$ و
 میباشد همان عمل است برای اسطوانه **علم هندسه** استوانه را غوطه
 کردن قاعده است که قاعده آب اسطوانه π برابر کنند بعمل آید
 و آن π باشد بعد از آن مخروط $ق$ هم زیر همان ارتفاع میسازیم
 که مطالبات دلیل موقوفت به $ع$ مقاله دوازدهم **علم هندسه**
 اسطوانه را مساوی کرده مفروض ساختن مثلا آن مفروض باشد
 قطرا و $ق$ بقیه $ع$ اجزای مساوی بریم فته $ع$ اجزای مساوی
 ارتفاع $ب$ ط اسطوانه مطلوب و دایره عظیمه که مفروض
 قاعده این اسطوانه باشد که مطالبات دلیل از ارشمیدس
 میباشد یعنی اسطوانه که قاعده او دایره اعظم در $ق$ باشد
 با ارتفاع مساوی قطر که مذکور با $ق$ نسبت دارد چنانچه $ب$ الی
 بک اما همان اسطوانه با اسطوانه دیگر بر همان قاعده و ارتفاع او $ب$



الی بک پس این اسطوانه
 اخر مساوی کرده مفروض است
علم هندسه چون قطر $ق$
 مفروض باشد اضلاع $ق$ کل
 ارض سماوی مای ناری
 هوایی پیدا کردن قاعده است که قطر $ق$ آب بقیه $ب$ سطوح برید
 فته π سطوح ضلع شکل ناری نبات فته $ق$ سطوح ضلع شکل هوایی
 و فته π درجه ضلع شکل سماوی $ق$ است و او را بقیه $ب$ درجه برید
 فته $ب$ درجه ضلع شکل مای $ق$ میسازد که مطالبات دلیل موقوف
 بر شکل $د$ مقاله ۱۳ و بر شکل $ب$ مقاله ۱۴ چون همان دایره باشد
 عجم در شکل سماوی و مثلث در شکل مای که در همان $ق$ نقش میشود
 پس سبب است که چون ضلع شکل سماوی بقیه $ق$ و دو درجه بریم
 فته $ب$ درجه ضلع شکل مای میسازد اما ثابت شد از شکل $د$
 مقاله ۱۳ که مربع بر قطر $ق$ چون $ق$ باشد مربع ضلع شکل ناری
 $ق$ میسازد و مربع بر شکل ارضی $ق$ میسازد اما تا عمل تغییر نرود
 این اعداد دفع که ضعیفان درها نسبت میباشد از شکل
 $د$ مقاله ضلع شکل سماوی از شکل $د$ مقاله قطع اعظم است
 اگر ضلع شکل ناری بذات وسط طرفین قطع کند سبب است که او را

ب سطوح ضلع شکل ارضی $ق$ و اگر
 ان ضلع شکل ارضی بقیه $ق$ درجه برید
 فته $ق$



موافق عمل است و بقدره درجه برده و فاصله درجه کریم **عمل**
هفتم قطر کره از یک معدن مفروض باشد مثلاً اب قطر کره
 طلای و خواهیم قطر کره از معدنیات دیگر همان وزن پیدا کنیم
 قاعده آنست که آب را بقدره شمس یعنی سه پند مثلاً در بعضی قمر
 نقره قطر کره تم قیاس است از نقره با همان وزن که کره آب طلای
 مفروضه لیل خطوط آب و خطوط معدنیات باشد با علامات
 ترس یعنی طلا در بعضی نقره چون مثلین است و در مثلثات
 نسبت است الی آن همچنین فتح ترس یعنی قطر آب طلای مفروضه
 فتح در قطر تم نقره که مطلب است **عمل هفتم** چهار دانستن میان
 معدنیات چه نسبت است مثلاً میان طلا و نقره دو وزن است
 از مرکز پرکار و تناسبه بعد از آن یعنی نقره میگیریم و بقدره هر یک
 باشد مثلاً صد حجم میگیریم بعد از آن بعد از آن شمس طلا با پرکار
 متعارف از انفرج با انفرج بر خطوط محتمات میگیریم که برده هم در حجم
 میشود پس میگیریم که نسبت دو وزن طلا و نقره همچنین صد الی ۱۰۰
 مثال نقره بر پاشند بر همان کره نقره آب ساختن دلیل بر آن
 موقوفست که در معدنیات درش مشاهده میاید کرد که یکی وزن دیگری
 مقدار بقدری که یک معدن قلیل است مقدارش کوچکتر است و بقدره
 که معدن خفیف است مقدار او اعظم است بنا بر این خطوط معدنیات بر

پرکار

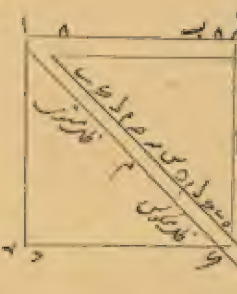
پرکار متناسبه نقش کردیم بر آب و خطوط معدنیات باشند است
 مقدار طلا از مقدار نقره همان وزن و در خطوط محتمات
 و نقاط که مساوی است از نسبت آن یعنی شمس طلا الی بعد از آن
 نقره همچنین **عمل هفتم** طرفان یک معدن مفروض
 باشد و وزن او معلوم خواهیم که از معدن دیگر بر
 هما مقدار طرف دیگر بسازیم مثلاً طرف آب

قلی باشد که وزن او ۱۰۰ مثقال است و خواهیم که طرف از نقره
 مقدار برابریم چه مقدار نقره داخل میشود با پرکار متعارف از مرکز
 پرکار متناسبه بر خطوط معدنیات بعد تا نقطه یعنی قمر نقره میگیریم
 و بقدره حجم یعنی وزن مفروض میگیریم بعد از آن از مرکز پرکار
 بعد تا یعنی قمر میگیریم و از انفرج با انفرج برده میگیریم
 بر ۱۰۰ حجم میگیریم پس میگیریم که ۱۰۰ مثقال نقره داخل طرف آب
 مطلوب میرسد دلیل رضایق ظاهر است **عمل هفتم** قطر وزن
 یک کره از یک معدن مفروض باشد قطر و وزن کره معدن دیگر
 پیدا کردن قاعده آنست که مثلاً اب قطر کره قلی مفروض باشد
 که وزن او ۱۰۰ مثقال است خواهیم که قطر کره آهن ۱۰۰ مثقال پیدا کنیم
 و عمل مختلف در هر مسئله میاید نمود اول قلی با باهر میاید آورد
 دوم وزن آن ۱۰۰ مثقال قاعده مثقال از یاد میاید کرد پس قطر

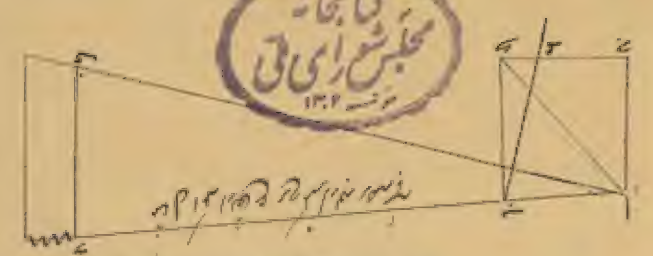


فلو بفتح می مشتری میبریم و ففتح خ ح آهن مربع میگیریم که قطر که آهنی
 است که وزن ۱۰ مثقال باشد بر آن قطر که آهنی ففجه آهنی حجم
 میبریم ففجه آهنی حجم ۲۰ مثقال ففجه آهنی **عمل هشتم** قطر
 دهن قوب مغز باشد و وزن کلوله او را استقن فاعده انت
 که مثلا از بخوبی یا از فرض دانستیم که قطر آهنی آب یک است بر آب
 بفتح اول حجم میبریم بعد از آن قطر ۲۰ دهن قوب از آن فاعده انت
 بر محبات میبریم میبایم که بر ۲۰ حجم منطبق میشود پس میگیریم که قوب
 ۲۰ کلوله و در قول کند **عمل نهم** چون همین قطر آهنی آب معاد
 داریم که وزن ازین مرز است خواهیم بداییم که کل که قوب ۲۰ اگر
 از طلا میبود چه قدر میشود فاعده انت که آب قطر آهنی ففجه
 سطح مربع بپند بعد از آن ففجه ترش شد طلا بگیرند و اقطر
 کره طلا باشد که وزن او یک باشد بر آن قطر کره طلا ففجه
 بایست حجم میبریم بعد از آن قطر ۲۰ دهن قوب چنانکه سابقا ازین
 با ففجه میبریم میبایم که بر ۲۰ حجم منطبق میشود پس میگیریم که کلوله
 برای قوب ۲۰ از طلا میبود حمار من و نیم میشد **عمل دهم** دهن
 در این حال سابق در باب خطوط معدنیات همین عمل کردیم بان
 شرط که معدنیات خالص باشند همان اعمال در باب معدنیات
 مرکب میتوان کرد بشرطی که خطوط معدنیات بر نسبت مطلوب ففجه

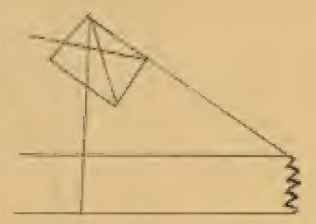
مثلا خواهیم که ظرف را نصف از نقره و نصف از طلا بپاییم میان
 سن در بعضی طلا و نقره نقطه وضع کنیم و بان نقطه عمل میگیریم
 عمل ۱۰ چنانچه آن نقطه علامت یک معدن میبود اگر بخواستیم بر آن
 یعنی طلا را یعنی نقره گذاریم بعد میان بر بعضی طلا و نقره حصص کنیم
 و با نقطه دیگر بر طلا عمل میگیریم چنانچه گذشت در شکل ۴ سابق
عمل شانزدهم ارتفاع برج و سایر بخوبی پیدا کردن فاعده انت که
 چنانچه در اول گفتیم بسنن و شاقول با انکیر میبایست کند و ففجه
 بر کار مناسب چنانچه گفتیم دهند و بدانند که در ضلع مربع ظل اصابع بر
 یک سطره بر کار مناسب آوریم یعنی ظل مستوی در نصف سطره
 که در او مرکز بر کار مناسب باشد و ظل معکوس در نصف سطره
 دیگر حاصل که آب ۲۰ مربع ظل اصابع باشد و آه ۲۰ و سطره



بر کار مناسب باشند ۲۰ ظل معکوس است ۲۰ ظل مستوی حاصل که
 هر چه در جای طلال ۲۰ که ثابت شده میباید دانست بنابر
 این در در لیلها همین ۲۰ ۲۰ ظل مستوی اخلال ۲۰ آینه
 خواهیم آورد ففجه برج باشد خود بر افق و از غل مرصدا ارتفاع
 او خواهیم بداییم بواسطه بسنن آب سه برج دیدیم شاقول
 بر ۲۰ یعنی ۲۰ غل اصابع ظل معکوس ففجه و از غل رسد نما
 پای برج بخت کز یافتیم پس بر خطوط اجرای تساوی اربعه تناسب بار



میکنیم نسبت به الی هم چنین عمده الی ۱۲ یعنی ارتفاع برج منور
بر عمده اجزای متساوی بریم فاصله ۴ اجزای متساوی حادث شد ۱۲
حاصل شد و مقدار ارتفاع برج در ذات دلیل در مثلث آه و زاویه
ف قائمه است از فرض شاقول به دعوات بر افق بر وجه موازیست
به وجه زاویه آب معادل زاویه آب پس زاویه آب که باقی
قائم آب است معادل زاویه آب که باقی قائم است پس زا
بای تمام به آف و آب در مثلثین مذکوره مساویند و همچنین
مثلثین به آف و آه متشابهند پس نسبت به آه الی آف هم
عمده عمده اصابع رسیده الی آف که مطالبات از ارتفاع قاعده
کل لازم آید و فو که در میان بر ظل معکوس می افتد یعنی که ارتفاع
از بعد صد که نسبت که نسبت شفت الی بعد صد هم چنین اصابع
رسیده به باشد لازم آید که ارتفاع مظا مساوی بعد رسیده
چون در آن مساوی بود بر وجه لازم آید که وجه ارتفاع مساوی باشد
بر اف اگر در میان بر ظل مستوی بفتد یعنی ارتفاع از بعد صد زیاد تر باشد
قاعده بر عکس سابق است مثلاً در عمارت باشد و او را بالبدین میزان
عمارت که صد کرده ایم شاقول بر وجه یعنی ۱۱ اصابع ظل مستوی شاقول
پس میگوئیم که نسبت عمده اصابع الی هم چنین آه که یعنی بعد رسیده
الی ارتفاع به عمده اگر مطلوب دلیل مثلث آب متشابه مثلث آه



چون زوایای مساویند پس نسبت آن به اصابع الی آه که یعنی
بعد صد هم چنین به عمده الی آه که مطالبات و از این
عمل قاعده کلیت چون در میان بر ظل مستوی می افتد یعنی نسبت اصابع
رسیده الی بعد صد هم چنین عمده الی ارتفاع مطلوب **عمل هشتم و یکم**
ارتفاع عمارت که از محل نایاب نشان بعد رسیده نمیتوان کرد قاعده
است که دو وجه بنایند و در هر وجه در میان بر ظل معکوس بفتد یا بر
مستوی یا در این رسیده دیگر در ظل مستوی یا از محل بر وجه باشد اول
ظل معکوس بر ظل مستوی میاید و در آن طریق و راقی نصف ضرب کنند
و حاصل ضرب بواسطه اصابع ظل معکوس قسمت کنند خارج قسمت
اصابع ظل مستوی میباشند مثلاً در میان آه و آب که چهل اصابع
ظل معکوس به آب افتاد و خواهیم بدانیم که چند اصابع ظل مستوی آه
میباشد و راقی نصف ضرب میکنیم عمده حاصل ضرب است که بواسطه به
قسمت میکنیم ۹ میشود و مقدار او است که مطالبات بر شفت اجزا
متساوی بفتد عمده اصابع یعنی بفتد عمده اجزای متساوی میبریم فاصله
شفت اجزای متساوی نود است پس موازی اصابع ظل معکوس نود اصابع
مستوی میاید نمود دلیل مثلث به عمده آه متشابه اند و ضلع به
به یعنی شفت مساویند پس نسبت به عمده الی آه که یعنی همین به عمده
الی آه خود که مطالبات دویم آنکه در هر دو وجه بر ظل مستوی افتد

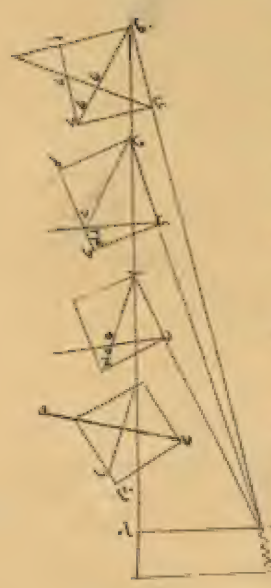


در هر دو وجه
بر ظل معکوس
بفتد یا بر
مستوی یا در این
رسیده دیگر
در ظل مستوی
میاید و در آن
طریق و راقی
نصف ضرب کنند

آج برج باشد و ارتفاع او خواهیم بداییم در محل اول رصد ساقول
 بر ۴ اصابع ظل مستوی افتاد و آن ۴ باشد در محل دوم
 که ساقول بر ۴ اصابع ظل مستوی افتاد یعنی ۴ بعد میان محل
 رصدین ۴ باشد مابین رصدین ۴ است برای مقدم اول بعد
 میان محل رصدین ۴ تا ۴ باشد ۴ مقدم ثان پس ۴ اجزای
 متساوی بقطعه ۴ بودیم قطعه ۴ اجزای متساوی حاد شد ۴ و قواست
 و ارتفاع آج انعکاست و دلیل مثلث آج با ۴ و ۴
 ۴ متساوی اند نسبت ۴ الی آج همچنین ۴ الی آج نسبت ۴ الی ۴
 ۴ همچنین ۴ الی آج از شکل ۴ مثاله ۴ نسبت ۴ الی ۴
 همچنین ۴ الی ۴ همچنین ۴ الی ۴ نسبت ۴ الی ۴ و ۴
 یعنی ۴ الی ۴ یعنی ۴ هم چنین ۴ الی ۴ از شکل ۴
 مثاله ۴ نسبت ۴ الی ۴ همچنین ۴ الی ۴ پس نسبت ۴
عمل هشتم و دهم برج خوب مفروض باشد و در رصد ساقول
 بر ۴ اصابع ظل معکوس مستوی
 کند معروض ۴ به ۴ اصابع ظل مستوی بکنند و عمل چهارچهار
 طریق در ۴ اول محل رصد باشد و ۴ اصابع ظل معکوس
 ۴ باشد و ۴ محل دوم رصد باشد و ۴ میان دو محل
 رصد ۴ زراع باشد فاعده است که نسبت مابین رصدین ۴

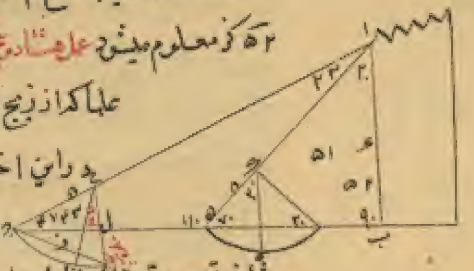


و ۴ الی ۴ همچنین رصد ۴ عمود الی ۴ شده
 عمود نسبت ۴ الی رصد ۴ ۴ همچنین ۴ الی ۴
 ۴ و در خمس ارتفاع مطلوب دلیل ۴ مثلث ۴ ۴ ۴
 ۴ متساوی اند چنانچه مثلثین ۴ و ۴ ۴ متساوی اند پس نسبت
 ۴ ۴ الی ۴ ۴ همچنین ۴ الی ۴ ۴ نسبت ۴ الی ۴
 ۴ ۴ همچنین ۴ الی ۴ ۴ و در خمس **عمل نهم و دهم**
 ارتفاع کوبک و انشتن فاعده است که چنانچه سابق است کوبک
 متساوی بالبقین و ساقول قرار دهند و خط شعاعی ببقین
 با کوبک وصل شود ساقول بر خط ارتفاع معلوم میکنند که در
 قناع چند درجات است مثلاً خواهیم که ارتفاع قمر بداییم بدان
 وضع که شکل بر کار متساوی در حاشیه سپاسد و ارتفاع قمر
 سه درجات است دلیل موقوف است بر ترکیب
 ان خط ارتفاع مذکور که درجات که در محیط
 ربع دائرة ام ۴ سپاسد بر خط ۴ بر کار متساوی
 او بدیم **عمل شانزدهم** ارتفاع عاربان بواسطه
 خط ارتفاع یعنی زوایا دانستن مثلاً ارتفاع برج آج خواهیم
 بداییم ۴ محل رصد اول باشد و زاویه ۴ ۴ درجه باشد
 زاویه ۴ ۴ سپاسد و زاویه ۴ ۴ درجه که محل



و ب

درجه ۴۵ دقیقه باشد نصف ۴۵ درجه و ۴۵ دقیقه مطلبست
 چون زاویه که مفروض حادثه است اما اگر زاویه مذکور منفرجه
 میبود ضلع آب ۴۵ درجه الا ۴۵ درجه دقیقه میبود و مثل مثلثات
 قوسی بسیار شرط میباشد که ما میباید دانست که ما معلوم باشد چون
 ضلع یا فلان زاویه خید درجه است اما چون مشخص شد قوسها مثلث
 مفروض از کدام دایره میباشند عمل سان میکرد و چون ناورد و سیرین
 ما لا ناورد و متناظرین در باب ان شرطهای مذکوره و دلیلهای اول
 مثلثات قوسی چندین نصف کرده اند در این رساله همین آنچه بخطوط
 او تار پرکار و مناسبه عمل توان کرد میاریم **عمل شانزدهم** در مثلث زاویه
 قائمه آب که زاویه ب قائمه باشد و وتر قائمه است ۴۵ درجه و ضلع آب
 ۴۵ درجه ۴۵ دقیقه و زاویه مایل که خواهیم بدانیم قاعده است که
 نسبت جیب ۴۵ درجه الی سین هجدهمین جیب ضلع آب ۴۵ درجه ۴۵ دقیقه
 دقیقه الی جیب زاویه که مطلوب است که آن درجه ۴۵ دقیقه میباشد
 پس ۴۵ درجه ۴۵ دقیقه ۴۵ درجه ۴۵ دقیقه گرفته و بر خطوط او
 حاد کردیم ۴۵ درجه ۴۵ دقیقه حاصل شد که نصف او آب ۴۵ درجه
 و ۴۵ دقیقه برای زاویه که مطلوب است **عمل شانزدهم** در مثلث قوسی زاویه
 قائمه بک ضلع با زاویه مقابل مغرض باشد و وتر قائمه پیدا کرد
 قاعده است که مثلا در مثلث آب که زاویه قاعده است ضلع آب ۴۵ درجه



در این رساله
 آنچه که در
 این رساله
 مذکور است
 در باب
 این رساله
 مذکور است

رصد دوم زاویه فتح ۴۵ درجه باشد لازم آید که زاویه
 ح ۴۵ درجه باشد و میان دو محل رصد ۴۵ درجه باشد در
 مثلث د آ م سه زاویه با ضلع د م معلومست پس بواسطه آن عمل
 سابق م معلوم میشود آنکه که در مثلث آب م چون زاویه ب
 قائمه است همه زوایا با ضلع م آ داریم پس عمل آب ارتفاع قوس
 ۴۵ که معلوم میشود **عمل شانزدهم** در مثلثات قوسی چون بعضی
 علماء که از ریج خروج میشوند برای هدایت ساله
 در این اخرا انداختیم اول عمل کل مثلثات
 قوسی را زاویه قائمه پیدا کرد
 مثلث قوسی وتر قائمه تا باین زاویه مایل مفروض باشد ضلع
 مقابل پیدا کردن قاعده است که نسبت سینین بوجوب بود
 درجه الی جیب زاویه مایل مذکور الی جیب ضلع مقابل مطلوب
 مثلا در مثلث آب که زاویه ب قائمه است و وتر زاویه قائمه است
 پنجاه و سه درجه باشد و زاویه مایل ۴۵ درجه و ضلع مقابل آب
 خواهیم بدانیم نسبتین الی جیب ۴۵ درجه ۴۵ دقیقه ۴۵ درجه الی
 ۴۵ درجه ۴۵ دقیقه چنانچه کفیم در جانب مفروض را تضعیف کنند
 عا درجه با یک رصدا راف بر میداریم بقیه ۴۵ درجه بقیه
 میبریم بقعه ۴۵ درجه میگیریم که بر خطوط او تار حادثه ۴۵

۴۴ دقیقه زاویه آء و جیب ۴۴ دقیقه و وتر قائمه آء پیدا میاید کرد
نسبت جیب زاویه آء و جیب ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه
همچنین الجیب آء و قائمه ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه
۴۴ دقیقه بر دهم فته سین لیون ۴۴ و جیب ۴۴ دقیقه و آء حاصل شد که
تصفیف شده ۴۴ و جیب برای وتر قائمه آء است **علمنا و جیب**
در مثل قوس با زاویه قائمه یا یکی از زوایا معلوم باشند اضلاع پیدا
کردن مثلا در مثل آ ب ک زاویه ب قائمه است زاویه ۴۴ دقیقه
دقیقه زاویه آء ۴۴ دقیقه و اضلاع اب خواهیم بدین نسبت
زاویه ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه الی سین همچنین جیب تمام زاویه
درجه ۴۴ دقیقه جیب تمام ضلع آ ب که ۴۴ درجه و ۴۴ دقیقه میاید
پس سین را یعنی ۴۴ و جیب ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه میاید
بر ۴۴ درجه ۴۴ دقیقه از صد و هشتاد نقصان کردیم باقی ۴۴
درجه و ۴۴ دقیقه تصفیف کردیم فان نصف ۴۴ درجه و ۴۴ دقیقه
میاید برای ضلع آ ب همان علت در اضلاع دیگر **علمنا و جیب**
در مثل زاویه قائمه یک ضلع با زاویه متصل مفروض باشند زاویه
دیگر مقابل با ضلاع مفروض پیدا کردن قاعده است مثلا در مثل آ ب ک
زاویه ب قائمه است ضلع ب ک ۴۴ درجه و ۴۴ دقیقه و زاویه متصل
زاویه آء ۴۴ درجه و ۴۴ دقیقه و زاویه مقابل ب ک مفروض هم

بدین نسبت سین الی جیب زاویه آء ۴۴ درجه ۴۴ دقیقه جیب تمام ک
۴۴ درجه ۴۴ دقیقه الی جیب تمام زاویه ک هم چنین سین الی جیب زاویه
۴۴ درجه ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه
باشند و تر قائمه پیدا کردن مثلا در مثل آ ب ک زاویه ب قائمه باشد
ضلع آ ب ۴۴ درجه ۴۴ دقیقه و ضلع ب ک ۴۴ درجه ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه
آن بدین نسبت سین الی جیب تمام ضلع آ ب ۴۴ درجه ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه
جیب تمام ضلع دیگر ب ک ۴۴ درجه ۴۴ دقیقه الی جیب تمام آن یعنی و تر قائمه
علمنا و جیب در مثل زاویه قائمه یک ضلع با و تر قائمه مفروض
ضلع دیگر پیدا کردن مثلا در مثل آ ب ک زاویه ب قائمه باشد
و تر قائمه آن ۴۴ درجه ضلع آ ب ۴۴ درجه و ۴۴ دقیقه و ضلع دیگر
ب ک خواهیم بدین نسبت جیب تمام ضلع آ ب ۴۴ درجه ۴۴ دقیقه و جیب ۴۴ دقیقه
الی سین همچنین جیب تمام ضلع آن الی جیب تمام ضلع ب ک **علمنا و جیب**
علمنا و جیب در مثل زاویه قائمه و ضلع مفروض باشند زاویه
پیدا کردن مثلا در مثل آ ب ک زاویه ب قائمه است ضلع آ ب ۴۴
درجه ۴۴ دقیقه و ضلع ب ک ۴۴ درجه و ۴۴ دقیقه و زاویه ب ک خواهیم بدین چنین
در این حال لایق مثلثات قوسی اضلال یا جیبها داخل ربعه شت
میشود چنانچه کقیم بعضی اضلال قدر بر کار متنا سبه میاید و میاید
لانم اید که اگر اضلال داخل قاعده اربعه متنا سبه پیدا شوند

ایضا از طریق ۳۰ سابق عددین کنند و عمل چنانچه گذشت نماید
نسبت ستین الی جیب ضلع اب ۳۴ چه همچنین ظل تمام ب ۳۹
جه ۳۰ الی ظل تمام زاویه ا ۳۹ چه برای زاویه هان
طریق است پس تمام ب ۳۹ یعنی قوه درجه ۳۰ قوه بقیه ستین میریم
فخر ۳۴ قوه یعنی جیب ضلع اب ظل تمام زاویه است که ۳۳ درجه
است و ۵۹ قوه معلوم باشد که چون خطوط اضلال در یک کاب
متناسبه از مرکز نقش خستند چون ضریب میشود که فخر فلان ظل
بگیرند اول ان ظل مذکور بر خطوط او تارها و کتند و اینجا که
منتهی شدن فخر گرفتن مطلب باشد قاعده دیگر برای زاویای دیگر
که پیدا کردن اول موثر قائمه که پیدا کنند بواسطه عمل ۱۰ سابق
بعد از ان زاویای آن بواسطه عمل ۱۰ سابق پیدا میشود **عمل نهم**
در مثلث زاویه قائمه یک ضلع با زاویه متصل مفروض باشند زاویه
دیگر پیدا کردن مثلا در مثلث اب که زاویه ب قائمه باشد ضلع اب ۴
جه ۴ قوه و زاویه متصل ب ضلع مفروض ۳۰ درجه باشد و ضلع دیگر
ب ۳۴ پیدا میاید کرد نسبت ستین الی جیب ضلع اب ۳۴ چه ۴ قوه
همچنین ظل با زاویه ۳۰ الی ظل ضلع ب ۳۹ چه ۴ قوه مطلوب
قاعده دیگر اول با زاویه بواسطه ۱۰ پیدا کنند بعد از ان ضلع پیدا
میشود بواسطه عمل ۱۰ یا عمل ۱۰ سابق **عمل دهم و چهارم** در مثلث زاویه

قاعده یک ضلع با زاویه مقابل مفروض باشند ضلع دیگر پیدا کردن
مثلا در مثلث اب که زاویه ب قائمه باشد ضلع اب ۳۴ چه ۴ قوه
زاویه ه مقابل آن ۳۰ قوه و ضلع ب ۳۹ چه دیگر پیدا میاید کرد نسبت
ستین الی ظل ضلع اب ۳۴ چه ۴ قوه همچنین ظل تمام زاویه ا ۳۹
جه ۴ قوه الی جیب ضلع ب ۳۹ چه ۴ قوه ۳۰ درجه ۳۰ قوه طریق دیگر اول و ترقا
آن بواسطه عمل ۱۰ پیدا کنند بعد از ان ضلع ب ۳۹ مطلوب پیدا
بواسطه ۱۰ **عمل نهم و پنجم** در مثلث زاویه قائمه یک ضلع با زاویه
متصل ب ضلع مفروض باشند و ترقا پیدا کردن مثلا در مثلث اب
که زاویه ب قائمه باشد ضلع اب ۳۴ چه ۴ قوه زاویه ا متصل ۴
درجه موثر قائمه آن پیدا میاید کرد نسبت تمام زاویه ا ۳۴ چه الی
ستین همچنین ظل ضلع اب ۳۴ چه ۴ قوه الی و ترقا ۵۹ چه
۴ قوه طریق دیگر اول زاویه پیدا کنند بعد از ان و ترقا
قاعده بواسطه عمل ۱۰ پیدا میشود **عمل دهم و پنجم** در مثلث زاویه
زاویه مفروض باشند ضلع متصل با زاویه مفروض پیدا کردن مثلا
در مثلث اب که زاویه ب قائمه باشد و ترقا ۵۹ چه ۴ قوه زاویه
ا ۴ قوه و ضلع متصل یعنی اب پیدا میاید کرد نسبت ستین الی جیب تمام
زاویه ا ۴ قوه همچنین ظل و ترقا ۵۹ چه الی ظل ضلع اب ۳۴
جه ۴ قوه طریق دیگر اول ضلع ب ۳۹ مقابل زاویه ا مفروض پیدا

بواسطه عمل در بعد از آن ضلع آب مطلوب بواسطه ۳۲ پیدا میشود
عمل نود و هفتم در مثلث زاویه قائمه وتر بایک ضلع مفروض باشد
 زاوین پیدا کردن مثلا در مثلث آب که زاویه قائمه باشد وتر
 قائمه ۵۰ درجه ضلع آب ۳۲ درجه ۴۴ قد و زاوین ۳۱ و ۳۲ میوهیم
 بدین نسبت سنین الی ظل تمام وتر قائمه ۵۰ درجه هم چنین ظل ضلع
 آب ۳۲ درجه ۴۴ قد الی جیب تمام زاویه ۳۹ درجه ۵۹ قد قاعد دیگر اولا
 زاویه مقابل با ضلع آب مفروض پیدا کنند بواسطه عمل در
 بعد از آن زاویه پیدا میشود بواسطه عمل ۴ سابق **عمل نود و هشتم**
 در مثلث زاویه قائمه وتر قائمه بایک زاویه مفروض باشد زاویه
 دیگر پیدا کردن مثلا در مثلث آب که زاویه قائمه باشد وتر قائم
 ۵۰ درجه درجه و زاویه ۳۹ درجه و دیگر پیدا میساید کرد نسبت
 سنین الی جیب تمام وتر قائمه ۵۰ درجه هم چنین ظل زاویه ۳۹
 درجه الی ظل تمام ۳۲ درجه ۴۴ قد طریق دیگر اولا بک پیدا کنند
 بواسطه عمل در بعد از آن زاویه پیدا میشود بواسطه عمل ۴
عمل نود و نهم در مثلث زاویه قائمه زاوین مفروض باشد وتر
 قائمه پیدا کردن مثلا در مثلث آب که زاویه قائمه باشد زاویه
 ۳۹ درجه زاویه ۳۲ درجه ۴۴ قد الی جیب تمام وتر قائمه ۵۰ درجه
 ۴۹ قد طریق دیگر اولا بک ضلع پیدا کنند بواسطه عمل در بعد از آن

وتر قائمه که پیدا شود بواسطه عمل ۴ چون عمل مثلثات قوسی زاویه
 قائمه موقوف بر ۴ قاعده که همیشه در خاطر داشتن مشکل نیست
 اینجا آوردیم که با اول نظر معلوم میشود بکدام قاعده رجوع میساید کرد
 تا از سه شی مفروض در مثلث قوسی زاویه قائمه یکی دیگر پیدا میکنیم
 و تر قائم پیدا میشود اگر بایک ضلع با زاویه مسا
عمل سدهم در مثلث قوسی غیر زاویه قائمه
 سه ضلع معلوم باشد زاویه پیدا کردن مثلا
 در مثلث ا ب ج ضلع آب ۳۰ درجه ۴۰ درجه ۳۰ قد ضلع آ ج
 ۴۲ درجه ۵۰ قد ضلع ب ج ۲۵ درجه مفروض باشد و اولا زاویه آ خواهم
 پیدا کنیم قاعده است که نسبت سنین الی جیب ضلع آب هم چنین جیب آ ج
 ۴۲ درجه الی هم نسبت و از مقدم اقل باشد در اربعه متناهی بعد از
 آن سهم آ ۴۰ درجه ۴۰ یعنی ما بین الضلعین آب آ ج که بزاویه آ مطلوب
 شاملند از سهم قاعده آب ۳۰ درجه ۴۰ نقصان میکنیم
 و این باقی الی باشد سنین مقدم ثانی باشد اربعه
 متناهی بر خطوط ا و تا رینماید سهم زاویه آ مطلوب
 حاصل میشود پس ۴۰ درجه یعنی نصف ضلع آب بقصه
 سنین یعنی ۴۰ درجه بریند فحده ۴۰ درجه ۵۰ فحده
 یعنی نصف ضلع آب چهارم نسبت مذکور ۴۰ درجه ۵۰ فحده

میباشد و آن مقدم اول باشد ضلع آب ۵۴ ضلع آه ۲۴ که ۵۵
 قدر مابین ایشان آه ۵۴ است که ضعف او ۲۴ که ۲۰ قدر میباشد
 ضعف قاعد ب ۵۴ است این دو عدد یعنی ۲۴ و ۲۰ جدا افتد و
 ۵۴ را و نقطه آخر خط او تا یعنی بر عکس مراتب درجات خارج قبل
 از این کنیم برای پیدا کردن حساب کنند و پای پرکار متعار
 بر ۴۴ جدا افتد قائم میکنند و پای دیگر بر ۵۴ جدا افتد ظاهر است که
 فاصله پرکار متعارف بقیه ۲۴ که ۵۴ قدر یعنی قاعد نسبت به این
 یافته ببرند فاصله سستین یعنی ۱۸ که یک یکند و پای متعارف بر ۲۸ که
 قائم کنند و پای دیگر بر خطوط او تا یعنی بر عکس مراتب درجات ببرند
 معلوم میشود که ۵۴ درجه و ۳ دقیقه می افتد بر نصف او یعنی ۲۷
 ۴ که ۱۸ و حاصل برای زاویه آنکه مطلب **علم عدد و یکم** در مثلث
 غیر زاویه قائمه سه زاویه مفروض باشد اضلاع پیدا کرد مثلث
 در مثلث آب ۵۴ زاویه آه ۲۴ که ۵۴ باشد زاویه ب ۱۸ که ۲۴
 ۱۹ دقیقه زاویه ۵۴ درجه مفروض باشند ضلع آب خواهیم پیدا
 کنیم این حاصل از قاعده سابقه همین دلائل مختلفت که چون ۳۴ باشد
 الزامی این آب که ضلع آب مطلوب خواهد بود اینم عوض درجات است
 زاویه مفروض درجات تمام او تا نصف میگیریم پس جیب ۳۴ که ۱۸
 ۵۴ قدر یعنی ضعف زاویه اب فاصله سستین بر ۱۸ فاصله جیب ۳۴ که ۱۸ درجه

۱۳۴ قدر یعنی ضعف زاویه ب چهارم نسبت ۱۳۴ درجه هم قدر حاصل
 درجات تمام زاویه ب تا نصف او ۱۱۸ که ۱۱۸ قدر میباشد که اگر
 از او ۱۸ درجه ۱۰۰ قدر یعنی زاویه انقضا نکند ۱۰۰ که ۱۰۰ قدر میباشد
 صغفا و زاویه ۱۰۰ مقابل ضلع ۱۰۰ که درجات برابر نقطه اخرا و تا یعنی
 از ۱۸ درجه بر عکس مراتب درجات ۱۰۰ درجه ۱۰۰ که ۱۰۰ جدا افتد و پای
 پرکار متعارف بر ۱۰۰ جدا افتد قائم کنند و پای دیگر بر ۱۰۰ جدا افتد
 پرکار متعارف متعارف مابین دو سهم مذکور باشد آن فاصله پرکار
 متعارف بقیه ۱۰۰ درجه ۱۰۰ دقیقه یعنی نسبت به این یافته بر ۱۰۰
 فاصله سستین یعنی ۱۸ که ۱۸ درجه ۳۴ ضلع آب است که بر خطوط او تا
 حاد شده از نقطه اخرا و تا ۱۰۰ درجه پیدا میشود که نصف او ۵۰ که ۵۰
 برای ضلع آب مطلوب میباشد عمل کلی برای مثلثات قوسی غیر زاویه
 قائمه که اساس آن باشد از این است که از یک زاویه مجهول بر ضلع
 عمود اخراج کنند حاصل که در مثلث زاویه قائم بشوند که در یک
 ایشان سه شیء معلوم باشد تا هم مجهول پیدا شود براسطه
 عملهای سابق و این عمل میسر است که عمود اخراج شده داخل
 مثلث مفروض و افتد بر قاعده است که اگر زاویه بین متصل
 که بر عمود اخراج شده هر دو منفرد یا هر دو حاد یا هر دو قائم باشند
 عمود داخل مثلث می افتد و اگر یکی از آن را و بین منفرد باشد و دیگری

حاد و دور پرون مثلث و افند مثلا در مثلث اب و زاویه در ضلع
 ا ب و دور اخراج کردیم چون زاویه آن منفرجه است و زاویه حاده و دور
 تر پرون مثلث اب می افتد یعنی بر ضلع ا ب اخراج شد **علم دوم**
 در مثلث قوس و ضلع بابت زاویه بین مفروض باشند زاویه مقابل
 ضلع مفروض پیدا کردن قاعده است نسبت جیب ضلع زاویه مقابل
 الموجب زاویه مقابل مطلقا و عکس که در زاویه بابت ضلع مفروض
 باشند که ضلع دیگر مقابل پیدا کنند و از قاعده که جیب زوایا باشد
 اضلاع متشابه باشند جابجایت بر مثلثات قوس چنانکه بر مثلثات
 مستقیم الخط در این مقام عمل استخراج هر مثلث قوس که مفروض
 مثلث **علم دوم** میل آفتاب پیدا کردن چون میل کلی مفروض
 باشد قاعده است که نسبت سین الی جیب میل کلی همچون جیب قوس
 منطقه البروج الی میل نظم مثلا توهم بدین میل آفتاب در ۴۰ درجه
 حمل قوس و دائرة نصف النهار باشد قوس دائرة معدل النهار و از
 قوس منطقه البروج باشد تقاطع محل باشد و نقطه ۴۰ درجه حمل
 از قطب شمالی ب دائرة معدل اخراج میکنیم پس در مثلث قوس
 زاویه قاعده است زاویه میل کلی ۴۰ درجه قوس ضلع ۴۰ درجه
 پس ۴۰ درجه یعنی ضعف میل کلی بقدر سینین یعنی ۸۰ درجه میرسیم فخر
 هم یعنی ضعف ضلع قوس مفروض بخطوط او را جدا شد ۴۰ درجه

که ضعف

که ضعف او ۸۰ درجه آه دقیقه ضلع ح ۵۰ یعنی میل ۴۰ درجه حمل است
 چون در این قاعده مقدم و تالی متغایر میشوند از یک فخر بر کار
 ضاسبه میل هم بنقاط منطقه البروج پیدا میتوان کرد مثلا اگر
 فخر ۵۰ درجه یعنی برای اول نور بگیریم ۴۰ درجه آه حاصل میشود
علم سوم موضع آفتاب در منطقه البروج پیدا کردن چون میل
 آفتاب با فصل سال مفروض باشد از عمل عکس عمل سابق است مثلا
 فرض کنیم که میل آفتاب ۲۰ درجه آه دقیقه باشد و فصل سال یخ
 پس در مثلث قوس زاویه قاعده است زاویه میل کلی ضلع ح ۵۰ درجه
 درجه ۴۰ دقیقه میل آفتاب مفروض نسبت جیب میل کلی الی جیب آه
 درجه ۴۰ دقیقه میل مفروض سینین سین الی جیب ضلع ۵۰ درجه
 پس اگر آنرا یعنی میل ۵۰ درجه حساب کنیم آفتاب از ۲۰ درجه نور پیدا میشود
علم چهارم مطالع استوا پیدا کردن چون قوس منطقه البروج با
 میل کلی مفروض باشند مثلا دائرة ا ب ق نصف النهار باشد و از
 آه قوس معدل النهار دائرة معدل منطقه البروج دائرة معدل
 استوا و نقطه قوس ۲۰ درجه حمل باشد در مثلث قوس قوس ۵۰ درجه
 قاعده است زاویه میل کلی ضلع ۴۰ درجه مفروض باشد
 پس از عمل ۲۰ نسبت سینین الی جیب تمام کلی همچون ظل طلوع
 ۵۰ درجه مفروض الی ظل ۵۰ مطالع استوا ۲۰ درجه ۴۰ دقیقه

بر ظل ماه ۴۰ درجه نفیجستین میبریم فقه ۳۴ درجه نفیج
تمام میل کلی میگیریم که حاصل شده بر خط اخلاص که متوازی
کنار یکا رقتا سبه نقش کرده ایم ۲۸ درجه ۲۰ دقیقه حاصل
میشود که مطالع استوائی برای ۲۰ درجه محل باشد **علم هشتم**
زاویه که دائرة میل با قوس منطقه البروج مفروض میکند پیدا
کردن چون قوس منطقه البروج با میل کلی مفروض باشند
قاعد است مثلاً دائرة آب ۳۰ ف ما را بقطب اربعه که برانقلاب
میکند و باشد دائرة ۵۰ که معدل النهار دائرة ۴۰ منطقه
البروج قوس ۲۰ که از او بنقطه ج از قطب شمالی دائرة ۵۰
خ خارج باشد زاویه ۲۰ چند درجه است در مثل ۲۰ ح ۲۰
ح قائمه است زاویه ۲۰ میل کلی وتر قائمه ۴۰ درجه مفروض
موافق عمل ۴۰ سابق نسبت ستین الی ظل میل کلی همچنین جیب
تمام قوس ۵۰ یعنی ۲۰ درجه الی ظل تمام زاویه ۲۰ ح مطلوب
شکل این است **علم نهم** زاویه که دائرة طول با معدل النهار
پیدا میکند چون قوس منطقه البروج با میل کلی مفروض باشد
قاعد است که مثلاً دائرة ۵۰ دائرة با قطب اربعه است دائرة
۵۰ ح معدل النهار و قطب عالم شمالی دائرة ۲۰ منطقه
البروج و قطب اربعه قوس مفروض ۲۰ درجه و از قطب آب

منطقه البروج دائرة طول آب ۴۰ باشد زاویه ۲۰ پیدا
میاید کرد در مثل ۲۰ ح زاویه ۲۰ قائمه است از شکل
۴۰ مقدار اول ۴۰ و دوسیسوس زاویه قوس میل کلی ضلع ۲۰ قوس
۴۰ درجه بر موقوف عمل ۲۹ سابق نسبت ستین الی جیب زاویه
۴۰ ح ۲۰ درجه ۱۰ دقیقه همچنین تمام قوس فب الی جیب تمام
زاویه ۲۰ ح ۴۰ درجه ۱۰ دقیقه که مطلوب است **علم دهم**
میلانی پیدا کردن چون قوس منطقه البروج از نقطه اعتدال
با میل کلی مفروض باشد مثل در شکل سابق قوس ۲۰ منطقه
البروج ۴۰ درجه باشد میلانی ۴۰ است که پیدا میشود بر
عمل سابق نسبت ستین الی جیب قوس ۲۰ ح ۴۰ درجه مفروض
همچنین ظل میل کلی ۴۰ درجه ۱۰ دقیقه ۴۰ ثانیه موقوف رصد
متاخرین المظلل قوس ۴۰ درجه ۱۰ دقیقه مطلوب **علم صد و نهم**
ساعت شرق و مغرب پیدا کردن چون میل اقاب با عرض بلد
مفروض باشند قاعد است که مثلاً آب ۳۰ دائرة نصف
النهار باشد دائرة ۵۰ معدل النهار و ۴۰ دائرة منطقه
البروج دایره ۴۰ م افواصفها و آن نقطه قطب شمالی و اول
دائرة میل که باول سلطان میکند ساعت مطلوب ۵۰ است
عرض بلد اصفهان ۴۰ درجه ۱۰ دقیقه در مثل ۴۰ ح زاویه

عرض بلد تمام عرضی که ۲۲ جده است قد میل اول سلطان را و نیز قائم است
 پس برسطه عمل ۲۲ سابقه بجنب تمام عرض بلد یعنی ۲۴ درجه ۲۰
 دقیقه الحجب ۲۲ درجه است دقیقه میل اقطاب مفروض همچنین
 الحجب ۲۰ جده ۲۲ قد ساعت شرق و مغرب مطلوب **ملاحظه**
در عرض بلد پیدا کردن چون میل اقطاب مفروض باشد قاعده
 است که وقت چنین حقیقه ارتفاع اقطاب بگیرند بعد از آن اگر میل
 مفروض شمالی باشد او را از ارتفاع یافته تفریق کنند باقی عرض بلد
 تمام باشد اگر میل اقطاب مذکور جنوبی باشد او را با ارتفاع اقطاب
 یافته جمع کنند حاصل جمع عرض بلد تمام است مثلاً در نیم روز
 خیزان ماه روی که اقطاب ۲۲ جده ۲۰ دقیقه بود از ارتفاع
 اقطاب چنین ۲۸ جده ۲۸ قد یافته شد میل اقطاب ۲۲ جده ۲۰ قد
 بود پس آن دائرة نصف النهار باشد مابقی واقول بآن که معدل
 النهار آبی منطقه البروج ارتفاع چنین م آن اقصی که میل اقطاب
 ۲۲ قد از ارتفاع ناقصان شد که عرض بلد تمام باقی میماند که
 ۲۲ درجه ۲۰ قد است **ملاحظه** خط نصف النهار پیدا کردن چون
 بابت ارتفاع اقطاب رصد شده باشد قاعده است که متوازی افق را
 با یکبار عمود بر افق سازند و سرهای را رصد کنند و در همان وقت
 ارتفاع اقطاب معلوم بگیرند مثلاً مساحت آن متوازی افق کردیم

با یکباری برعمود بر افق ۱۹ اقطاب در نیم درجه جزا سرهای بر نقطه که
 رصد کردیم و برای یکباری آن خط مستقیم که یخ اخراج کردیم و
 ارتفاع اقطاب بطریق ۲۲ سابقه گرفتیم که ۲۲ درجه ۲۰ دقیقه بود آب که
 دائرة نصف النهار باشد دائرة مابقی اقصی قطب و نقطه تعیین
 القوس دائرة فتح معدل النهار قطب و نقطه دائرة اقطاب در
 آن یعنی در نیم درجه جزا میل اقطاب ۲۲ جده ۲۰ دقیقه قوس
 فتح ۹ درجه است اگر ۲۲ درجه ۲۰ دقیقه از ۹ درجه نقصان کنند
 در مثلث ح ضلع ۲۰ درجه ۲۰ دقیقه معلوم میشود ضلع ۲۰
 عرض بلد تمام ۲۰ درجه ۲۰ دقیقه معلوم است ضلع ح ارتفاع
 تمام اقطاب چون ح م غیر دائرة سمتی نود درجه است ح م ارتفاع
 اقطاب از ۹ درجه نقصان شد ضلع ح ۲۰ درجه ۲۰ دقیقه میماند
 بعمل آسان بود و نیز ح ۲۰ درجه ۲۰ دقیقه با زاویه تمام ح
 ق ۲۰ درجه ۲۰ دقیقه معلوم میشود که مقدار باقی قوس مابقی است
 برافق پس زاویه مستقیم الخطوط بعمل آسان بود و نیز مساوی بود
 و درجه ۲۰ دقیقه و خط بقی که خط نصف النهار حاصل شد
 و از همان مثلث ح که مذکور بود و نیز ح ۲۰ درجه معلوم میشود
 که قوس ف ۲۰ در معدل النهار مقدار میکنند پس رصد واقع شد
 ساعت نزدیک چنین معدل النهار پیدا کردن چون میل اقطاب

باعرض سبلد مفروض باشد قاعده است که مثلاً دائره ح ح
نصف النهار باشد دائره ح ح و خارج دائره ح ح معدل النهار
ابن منطقه البروج نقطه ب ب و درجه اسد باشد دائره ح ح که دائره
میل پر و رشت و ب ب زاویه قائمه است زاویه عرض سبلد تمام مثلاً
۲۰ درجه و ۴ دقیقه ضلع م ب میل اقاب ۴۰ درجه و ۴ دقیقه بر ضلع
و ب یعنی تبدیل النهار پیدا میشود بعل و سابق که نسبت ستین الی
ضلع عرض سبلد ۲ درجه و ۴ دقیقه هم چنین ظل میل اقاب ۴۰ درجه
۲ دقیقه الی جیب تبدیل النهار ۹ درجه و ۴ دقیقه **در این**
مطلع مایل پیدا کردن مثلاً در شکل سابق مطلع مایلین ۴۰ درجه
اسد و نقطه ب باشد خواهیم در این عرض سبلد ۳۲ درجه و ۴
دقیقه اولاً مطلع استواء ۲ درجه اسد یعنی قوه ا ب بعل ۴۰
پیدا میکنیم و این ۴۰ درجه و ۴ دقیقه باشد اگر تبدیل النهار
و ب یعنی ۹ درجه و ۴ دقیقه در شکل سابق نقصان کنیم باقی ۳۰
۳۰ درجه و ۴ دقیقه میباشد برای مطلع مایلین چون اقاب در ۴۰
دقیقه اسد باشد **در این** مدارات بومی پیدا کردن چون
عرض سبلد یا میل اقاب مفروض باشند قاعده است که مثلاً دائره
ا ب نصف النهار باشد دائره ح ح و معدل النهار دائره
و ب منطقه البروج دائره ف ب باقی نقطه ب ب باقی اول درجه بر

باشد بر قوس م ح نصف مدار بومی است در مثل آن ب
زاویه ب قائمه است و تر زاویه قائمه ان میل کل و درجه ۴۰ دقیقه
ضلع اب عرض سبلد ۳۲ درجه و ۴ دقیقه پس زاویه که قوس م ح
مقدار می کند بعل و سابق پیدا میشود نسبت ستین الی ظل میل
اقاب ۴۰ درجه و ۴ دقیقه هم چنین ظل عرض سبلد ۳۲ درجه و ۴ دقیقه الی جیب
زاویه اس زاویه ب ب ۴۰ درجه است که قوس م ح مقدار میکند
بر قوس م ح و ۴۰ درجه یعنی نصف مدار میل و قوس ح ح که
در ۴۰ درجه نقصان کنند قوس م ح ۴۰ درجه باقی میماند برای میل
نصف بومی اگر ۴۰ درجه بواسطه ا ب قیمت کنند در خارج قیمت
ساعت ۴ دقیقه برای نصف مدار بومی حاصل میشود **در این**
ابتدا صبح کاذب تا طلوع اقاب پیدا کردن چون موضع اقاب در
منطقه البروج باعرض سبلد مفروض باشند قاعده است که مثلاً
دائره ح ح نصف النهار باشد دائره ح ح و معدل النهار دائره
و ب افق دائره و ب که مغیره منقطه ۴۰ درجه باقی که مقدار
تعیین کردن برای صبح کاذب اقاب در اول سرطان باشد
نقطه ک د و منقطه ۴۰ درجه اقاب باشد الی دائره میل ح ح
مدار سرطان باشد بر افق ک د ب تا قوس م ح نصف مدار بومی
باشد و قوس م ح از صبح کاذب تا طلوع اقاب قوس م ح که دائره

سمتیه باشد پس در مثلث ط آل آس ضلع معلومند ضلع ط آراه
 درجه ۵۴ دقیقه یعنی عرض میل مقام ضلع لآ میل آقاب
 تمام ۴۹ درجه ۴۹ دقیقه ضلع ط آل ۱۰۸ درجه چون قوس طوس
 ربع است و قوس قمر ۱۸ درجه از فرض بر زاویه ط آل بعل آ سابق
 پیدا میشود ۱۳۰ درجه ۵۰ دقیقه اگر از آن زاویه ط آل ۳۴ درجه
 ۵۰ دقیقه زاویه ط آس یعنی قوس ربع نصف مدار یومیه نقصان
 باقی ۴۰ درجه ۵۰ دقیقه میماند برای زاویه م آن که مقدار صبح
 کاذب تا طلوع آقاب میکند بر ۳۰ درجه ۵۰ دقیقه بواسطه
 آن قیمت کنند از صبح کاذب تا طلوع آقاب ۲۰ ساعت پیدا میشود
 چون نصف مدار یومیه ۱۸ ساعت ۴۰ دقیقه بود صبح کاذب ابتدا ۱۸
 ۴۰ ساعت و ۵۰ دقیقه بعد از نصف شب ارتفاع آقاب پیدا کردن
 چون میل آقاب با ساعت مفروض باشند مثلا آقاب در اول
 سرطان باشد سه ساعت پیش از این دایره و وقت نصف النهار باشد
 دایره ۹۰ و اقو دایره ۱۰۰ و معدل النهار دایره ۱۰۰ و الی آخر
 البیج نقطه لآ و سرطان سلطان باشد و ارتفاع ارباب فوج
 باشد در مثلث ق لآ که معلوم است یعنی میل کلی تمام ضلع ق لآ
 عرض میل تمام یعنی ۵۶ درجه ۴۰ دقیقه زاویه ق لآ ۴۰ درجه
 چون آقاب از دایره نصف النهار سه ساعت دور بود پس

ضلع ق لآ بعل ۱۲۰ سابق پیدا میشود ۴۰ درجه ۴۰ و اگر او را
 از ۹۰ درجه یعنی از قوس ق لآ نقصان کنند ارتفاع آقاب لآ
 ۴۰ درجه ۴۰ درجه باقی میماند **میل از دم** و فقی که آقاب با اول
 سمتیه میرسد پیدا کردن یعنی چه وقت آقاب از جهت جنوب
 شمالی میرسد میل آقاب با عرض میل مفروض باشند
 مثلا دایره ۵۰ و نصف النهار باشد دایره ۵۰ و ق لآ اقو دایره
 ق م و معدل النهار دایره ۵۰ و ق لآ اول سمتیه و آقاب
 اول سرطان باشد در مثلث ق م زاویه ق آ قائمه است
 ضلع ق آ میل کلی تمام معلوم است ضلع آ م ۵۰ درجه ۴۰
 عرض میل تمام بر میل بود و هشت سابق زاویه ق آح پیدا
 میشود ۴۰ درجه ۴۰ درجه که آ قیمت معلوم میشود که ۴۰
 ساعت و ۵۰ دقیقه پیش از ظهر آقاب با اول سمتیه میرسد **میل**
میل از دم دایره سمتیه آقاب پیدا کردن چون عرض میل
 با میل آقاب با ساعت مفروض مفروض باشند مثلا آقاب
 در اول ثور باشد دو ساعت قبل از ظهر در مثلث ج آ ب
 زاویه ج آ ب ۵۰ درجه است ضلع ج ب عرض میل تمام ۴۰
 درجه ۴۰ درجه ضلع ج ب میل تمام آقاب یعنی ۱۰ درجه ۴۰ درجه
 زاویه ج آ ب بعل ۱۲۰ سابق پیدا میشود ۴۰ درجه و ۱۰ درجه که

مطلب است **علم ساعده** ساعت پیدا کردن قاعده است که ارتفاع
 اقباب بعمل آید سابقا کنند مثلا اقباب در ۳۰ جبهه حوزا
 ارتفاع اقباب گرفتیم آنجا ۳۰ قه بود پس در شکل سابقا بود
 مثلثات آید ضلع آب عرض سید تمام ۳۰ جبهه ۳۰ قه منفرد
 ضلع آید ۳۰ جبهه ۳۰ قه بعضی ارتفاع رسد شده د ب مثل تمام
 اقباب یعنی ۳۰ جبهه ۳۰ قه در عمل آید سابقا و به آید ۳۰ جبهه
 معلوم میشود بر یک ساعت نزه یک ظهیر **علم ساعده** طالع پیدا
 کردن یعنی در وقت مفرض کدام برج بر افق افتد کدام
 برج بر دایره نصف النهار باشد چون ساعت با موضع اقباب
 مفرض باشند مثلا اقباب در سه درجه ثواب باشد ۳۰ ساعت
 قبل از ظهیر دایره نصف النهار آید معدل النهار آید
 منطقه البروج نقطه سته درجه باشد را و به ح الی ۳۰
 درجه یعنی ۳۰ ساعت قبل از ظهور اول بعمل آید سابقا قوس آید
 یعنی طالع استوا برای ۳۰ درجه ثواب پیدا کنیم که ۳۰ جبهه
 ۳۰ قه نقره میکنیم که طالع استواست نقطه منطقه
 البروج که در آنوقت در دایره نصف النهار باشد پس آن
 عمل گذارند درجه منطقه البروج که طالع استوا ۳۰ قه
 باشد ۳۰ قه حمل است پس ۳۰ قه حمل در آنوقت در نصف النهار

میبود اگر نوزد درجه یعنی قوس آن بال راعه قه جمع کنند پس
 که حاصل میشود یعنی طالع مایل و درجه منطقه البروج که
 در آنوقت در افق میباشد پس از عملهای گذارند یا از جدول
 مطالع مایلین آید سرطان پیدا میشود که طالع بود در آن که سه جبهه
 ثواب قبل از ظهر میشود **علم ساعده** میل کوکب پیدا کردن چون
 طول و عرض مفرض باشند مثلا قلب عقب مفرض باشد
 طول او از میزان ۳۰ جبهه ۳۰ قه عرض او ۳۰ جبهه ۳۰ قه جنوب
 و میل او خواهیم بدین دایره کف ب مار با قطع ب اربعه که
 بر افق بین ۳۰ جبهه آید سرطان میکند و دایره م منطقه
 البروج دایره ق م ب معدل النهار نقاط ابان م میزان
 باشد نقطه قطب منطقه البروج دایره ک ل ح دایره طول
 نقطه و قطب جنوبی عالم یعنی معدل النهار دایره و ل ح دایره
 میل و این دایره طول و میل متقاطع باشند در ل یعنی در
 قلب عقب بر ل ح میل عقب میخواهیم بدین در مثل ل ک د
 ضلع ل د معلومست یعنی مایلین ۳۰ جبهه ۳۰ قه ضلع ل
 عرض تمام ۳۰ جبهه ۳۰ قه چون عرض ل ۳۰ قه جنوبی بود زاویه
 که د معلومست چون قوس ۳۰ معوم او را مقدار میکنند پس
 ۳۰ قه درجه است م آن ۳۰ جبهه ۳۰ قه پس قوس ۳۰ یعنی زاویه

لعل آه سابق پیدا میشود ۱۴۴ جبهه عمق قه وان قدر قلبا سدا لآن
 دانه نصف النهار بعد میسود چون کوب قلبا سدا میان شرق
 و مغرب بود زاویه ۱۳۴ جبهه عمق قه پیدا شد از ۱۴۴ جبهه و بعضی
 مطالع استوائ قلبا سدا نقصان میکنیم باقی ۱۰۸ جبهه ۱۸۰ قه مطالع
 استوائی آن درجه منطقه البروج که در آن وقت در دانه نصف
 النهار بود در وقت رسیدن قباب در اقل جدی بود پس مطالع ۱۰۸
 جدی ۲۶۰ جبهه که از ۱۸۰ جبهه ۱۴۴ قه نقصان شد باقی ۱۴۰ جبهه و ۱۸۰
 قه است که ۱۴۰ جبهه یعنی ۱۴۰ ساعت مقوم شده ۱۴۰ ساعت و ۱۴۰ قه میباشد
 بر یک ساعت و ۱۴۰ جبهه بعد از نصف لیل بود که رسد ارتفاع قلبا سدا
 واقع شد **علامه چهارم** دانستن این درجه عرض بلد ۲۴ جبهه عمق قه
 چند فرسخ است بقاری که یک جبهه معدل النهار سه فرسخ باشد
 نسبت ستاین الی قه همچنین جیب تمام ۳۲ جبهه عمق قه الی ۴۰
 و سه و اجزای و تساوی بفرجه ستاین بودیم فخر ۱۱۱ درجه عمق قه
 ۴۰ و سه است نسبت جبهه عمق قه الی ۴۰ فرسخ هم چنین ۴۰ قه الی مجهول
 پس ۳۲ اجزای تساوی گرفتیم ۴۰ قه حاصل شد پس یک درجه عرض
 بلد اصفهان ۴۰ فرسخ است **علامه پنجم** میان د و شهر بعد از
 بشرطی که طول و عرض ایشان معلوم باشند مثلا داب و انزلی
 آنها باشد حوت معدل النهار باشد که شهریت که عرضی و سه

۳۳ جبهه عمق قه باشد و طول اوت ۴۰ قه ۱۸۰ جبهه عمق قه نقطه
 شهر دیگر باشد عرض بلد اوت ۱۴۴ جبهه عمق قه طول ب ق ۲۴ جبهه و
 هر دو شهر شمالی است پس در مثلث داک نا وید داک و سه جبهه عمق قه
 قه مساوی مابین الطولین ضلع اوت ۱۴۴ جبهه عمق قه یعنی قوس تمام ۱۸۰
 بلد د که ضلع اوت ۱۴۴ جبهه عمق قه و یعنی قوس تمام عرض بلد د قی بر جلد آ
 سابق ضلع د که درجه ۱۴۴ قه پیدا میشود که بواسطه ۴۰ فرسخ
 شد معلوم میشود که از شهر د تا شهر ۱۴۰ فرسخ میباشد شرق
 است که خطوط او تا در بنا وید و سه درجه عمق قه یعنی مابین الطولین
 دیگر باشند و فخر ۱۱۲ جبهه عمق قه و ۱۴۰ جبهه یعنی ضعف قوس تمام ۱۸۰
 اوت را بگیرند و آن فخر بر خطوط او تا را جدا کنند و آنجا که منتهی شد
 نقطه را وضع کنند بعد از آن خطوط او تا را جدا کنند و آنجا که منتهی
 شد نقطه را وضع کنند بعد از آن خطوط او تا را جدا کنند و آنجا که منتهی
 و بعد از آن ۴۰ جبهه تا ۴۰ جبهه عمق قه یعنی ضعف عرض بلدین قه و سه است
 با یک رکن متعارف بگیرند و این مابین از مرکز یک رکن متعارف **خطوط**
 او تا را جدا شده و آنجا که منتهی شد پای یک رکن متعارف قائم باشد
 و پای دیگر بر نقطه مذکوره پس ندان فخر آخر یک رکن متعارف تضعیف
 کنند و عمل اول را نیز بحاله تضعیف را بر خطوط او تا را جدا کنند
 درجه ۱۴۴ قه حاصل میشود چنانچه اول یا فیم شکل این است که

احمد راس العبد



در شعبان



بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى واما بعد الحمد لله رب العالمين واما بعد الحمد لله رب العالمين واما بعد الحمد لله رب العالمين
 الله عز وجل شانه چه شهادت حضرت گریه ای خدا را که ذات او از من است زمان و مکان هر است
 و صفات او از وقت حدوث در مکان معنی آفرید کاری او حاجت بجا خدا و معاد
 عالم در در و کاری او از دنیا رندی بگوش آسمان و ستارگان تعالی و معنویت به نیت
 و نجات به غایت بر محمد مصطفی باد که پرشای عالین و معنای پیغمبر است و بر آل او و باران
 و سلم قیام کثیر کثیر اما بعد چون هیچ بدست بعد از طاعت خدای تعالی و مناجات رسول
 خدای جل جلاله در خدمت چنانچه نیت که طبع الله و طبع الرسول و اول الامر منکم واجب باشد
 بر هر عاقل مقدر قدرت اندازد انتفاعت چون در آن مبدول داشتن خاتمه که آن خدمت
 بقای ذکر چنانچه و انما پسندیده باشد و چون بدکان حضرت اعلی پادشاه حاکم سلطان اسلام
 اعز الله انصاره را در اوقات غریب محضت و قصد و کمال لغات خواصی بود با
 بخوشی و واجب دانستم درین معنی تصنیف ساختن و سخنانی علی در آن تصنیف پر و خفتن و غفلت

اسمان و بی رتبه ای نزدیک بنظر طریس که بهای آنها و آن چون بطریق س و ایلس و دور تنوس
 ابو مشرفی و عربین فرحان الطبری و احمد بن عبد الجلیل النجفی و یعقوب ابن علی الطبرانی و محمد ابن یوسف
 الطبری و کوشیار بن لبان الجلی و سهل بن بشر و کرم و آنچه ایشان در کن بهی خود به نظم و ترتیب
 آورده بودند آنرا مرتب کردم و تنخی میگردانیدم و آنچه حاصل سخن بود با دوم و هر کس که در این
 علم خوش کرده بودند و اندک بهی که به درین علم بدین جمله به و مخرج به مبت و هر کس که در این
 درین مجموعه عرابر **مجموعه فضیلت بسیار است و ترتیب و مرتب به شمار و نام کتاب بسیار**
العلمیه فی الاختیارات التامیه نهاده ایم تا بواسطه اقبال خدا دله عالم که جاوید با مقبول و
 مطلوب جهانیا که در این وقت بهی که است که در احوال هدایت رزانه در و
 بنده و در این کتاب بر دو مقاله نهادیم **مقاله اول** در کلیات **مقاله دوم** در جزئیات
اول در کلیات و آن نه فصل است **۱** در حد اختیار **۲** در موضع و جایی اختیار **۳** در
 هر ذرات اختیار **۴** در مکلفات اختیار **۵** در محدودرات اختیار **۶** در فایده اختیار
۷ در انکس که اختیار در بهی کنند **۸** در آن کار که اختیار رز بهر آن کنند **۹** در اختیار کردن
 در وقت ضرورت **نصفه اول** در حد اختیار یکی کوشیار گفته است که اختیار سعادت است که وقت نیست
 که او را اختیار کنند و شایستگی او را غرض را که مطلوب است و آنچه شدن او باطل است و آنچه شدن او
 پسندیده و بد آنکه این حد با خطاست رز بهی است **۱** آنکه سعادت است وقت نفس اختیار
 بنده بلکه سعادت است چهر نیست که او مطلوب است از اختیار و فرق بود میان نفس اختیار
 و میان آن چیز که وی مطلوب باشد از اختیار پس گفتن که اختیار سعادت است و نیست با آنکه

سعادت است وقت نه نفس اختیار بود و خطا بود **وجه ۴** آنکه در هر اختیار با سعادت است وقت مطلوب
 چه اگر کسی خواهد که اختیار کند برای عزت کردن قلعه یا دزد برای دار و دادن شخصی را یا بهای
 شود و در آن هاری هلاک شود آن اختیار چون به نظر شخصی است بناید پس معلوم شد که در هر اختیار با
 سعادت است وقت مطلوب نیست **۱** آنکه ترتیب اختیار سعادت است وقت مختار کرده است و
 ترتیب مختار چون آن که که گویند مختار آن مری باشد که مستقی اختیار بود پس درین مورد باشد
 و خطا بود **۲** آنکه درین حد که است بزرگ که چون گفت که باید طالع وقت اختیار شایسته
 عرض بود پس بد که سعادت است وقت بهی حاجت بناید زیرا که سعادت در تحت آن سخن
 در آید **۳** آنکه گفت آنچه شدن او با صاحب طالع هم خطاست بزرگ وقت را از آنکه
 با صاحب طالع بلکه اثر خارج جان دو کوکب صورت بندد **۴** آنکه حاجت صاحب طالع کیست
 از اسباب سعادت است وقت و تائب بهای دیگری باید چنانکه بان کرده شد پس در هر
 سعادت وقت بناید کردن پس چو او یکر بسیار **۵** یا در آن است که با در سعادت
 وقت در اسباب سعادت واجب بنود پس در آن بس که در آن ریزده بود پس علی
 کل حال درین حد ریزده و نقصان حاصل باشد **۶** آنکه این شرط که درین حد یاد کرده است یافت
 نشود چون بعضی خستبار که وقت ضرورت کرده شود چون بعضی اختیار را درین حد چنان بود
 و بد آنکه حد چیز با گفتن کاری دشوار است و هیچ کس را این معنی معلوم نشود بلکه آنکه علم غفلت که
 قیاس مستقیم است تا می حاصل شده باشد و یکی کوشیار هر چند او را از علمهای ریاضی اندک است
 یعنی بود است لیکن از علم غفلت بیکت خالی بوده است **۷** جوم در غلط افتاده است و او را دور

خود که آنرا هیچ جامع خوانند باید آورده است و آنرا جامع علم الکلی نام کرده اند آن
باب حدیثی است که در علم هیئت نگار دارند گفته و بیشتر آن حدیث ناقص و محبوب آمده است
و نیز تعلیقه توفیق صواب راست کرامت گفته و چون خطا را این حدیث را در حق
گوئیم که اجتناب از آن است از آن که بدین وقتی که او بهترین وقتها باشد که باید شود از آن وقت
که موافق مقتود بود در آن مدت که آنوقت در وی طلب کنند و از آن است که در این
پیچ نمی آید **فصل ۲** در موضع این علم و جادوی وی به آنکه موضوع هر علمی آن چیز باشد که در آن علم در
احوال و از آنکه او بحث کند و موضع این علم افلاک و کواکب است از آن روی که از قوه بفعل دارند
آن چیز را که اختیار برای او کرده باشند و جادوی این علم از قضا بجز به باشد یا از قضا بقول
و گویا گفته اند که جادوی این علم تقنی است بجز به است خطا کرده اند زیرا که اصحاب احکام
انفائی است بر آنکه چون قریب از آن طالع مقل بود و صاحب طالع نه بودند و یا قریب از صاحب طالع
مقتول کرد اینم بگوئی از تو ثابت که اگر کواکب بر طالع آن خداوند حجت بود از سایر است آن
مقصود حاصل شود معلوم است که بجز به یا جوفت طالع کواکب نباشد نه در آن که کبریا شریعی
در صحت بجز به است که بفعل از کواکب در یکجهت بارها باشند و آن گاه ممکن باشد که در آن
دفعه که کواکب نباشد دوری یا بیشتر تمام کنند لیکن یکدر این در مدت و بهر جهت
نیز در سال شود پس بجز به احوال ایشان چگونه دفعه پس معلوم شد که اگر چیزی از طالع در آن
نباشد معلوم است جز لومی و الهام و خواهمی راست معلوم نشده است پس معلوم شد که جادوی این
علم چنانکه بعضی بایست بجز به حاجت تو فیضی معقول هم حاجت **فصل ۳** در قیاده اختیار باشد

که طالع وقت با طالع مولود و برج آنها و طالع نحیل از سه قسم غالب بود یا هر دو سعد باشد یا
سختن و یا یک سعد بود و دوم سختن اما اگر هر دو سعد باشد باید بود که سعادت و بخت حاصل داد که هر دو
سختن باشد لابد که سختی جلیتم حاصل شود و اگر یکی سعد بود و دوم سختن این قسم نیز به سخت
یا سعد غالب بود یا سختن یا هر دو برابر باشند اگر سعد غالب بود آنچه از وی متاوی سباب
سختی بود بدین آن سختی مشمول شود و آنچه از آن تعدد در فعل آید سبب حصول سعادت
شود و اگر سخت غالب آید حکم آن برخلاف این بود که گفته شد لیکن بدین قسم قدری از سختی
حاصل آید و اگر سباب سعادت و سباب سختی متاوی باشند هر دو به یکدیگر مشغول شوند
و انحصار را نه سعادت حاصل شود و نه سختی چنان که چون در وقت برابر باشند هر یک
از این یکطرف از چوبه خواهد که بکشد چون هر دو غایت وقت خود در عمل آید و هر دو بوقت
متاوی باشند لابد باشد که آن چوب در میان ایشان ساکن گردد و بر هیچ جانب حرکت
نکند و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که اختیار یک سودمند است بهر تقدیر و بارز آنکه
طالع و برج آنها و طالع نحیل آن شخص یک باشد و طالع سعد اختیار بدین بودند و لابد باشد که آنها
زیاده کرد و اگر آن طالع با طالع سعد اختیار کردن غایت سعادت بود و آن کوشش را رایل
کردند و بدین سبب سعادت کرد و اگر نه باری باره از آن کوشش که پس پیدا شد که اختیار
کردن نزدیک عقلا در محاسنست **فصل ۴** در مساند که بندگان در اختیار هیچ فایده نیست و برین پنج
دلیل است ۱ آنکه اگر این ستارگان را اثری است در سعادت و سختی پس اثرهای ستارگان
که در طالع مولود و طالع نحیل او بودند به اثر ممکن نباشد پس در اختیار کردن هیچ فایده نباشد و اگر ستارگان

ریح از ریزش در سادات نخست پس از اثرهای سنارکان که در طالع مولود طالع
 کوشش در اختیار کردن هیچ فایده نباشد پس جدا شد که در هر دو تقدیر در اثبات بار کردن فایده
 آنکه مایه بیخی ترا دیدیم که از برای سفر کردن و در شخص بیک اختیار کردند و آن سفر در حق بیک سخت
 نمود و منتهی آمد و در حق دوم سخت زیان کار دارا این اختیار را اثر بودی بایستی که منفعت این
 یا ضررت آن هر دو بر سینه ای و چون چنین نبود دانستیم که در اختیار کردن هیچ فایده نیست دلیل
 آنکه با اتفاق از سنارکان که در طالع وقت اختیار باشد زیرا که طالع وقت اختیار باشد
 زیرا که طالع وقت اختیار طالع عاریقی بود و طالع مولود اصل باشد و مکر عاریقی با اصل باری
 تر اند که در پس طالع اختیار و فی الحقیقه طالع اصل تواند کرد پس در این ریح فایده نیست
 دلیل آنکه دفع تقدیر آتی ممکن نیست پس اختیار چه فایده است دلیل آنکه مطلقا مایه
 که منافع و فواید و اگر بگویم حق بودی که بگویم حق بودی و چون حق بودی و در حق
 نیست **باب** از سخن اول آنست که اثر طالع مولود و برج اشیا و طالع کوشش آن که واجب
 باشد که ظاهر کرد که او را نامی و دانی بود اما چون طالع وقت اختیار واقع این اثرها
 بود لازم نیاید که آن اثرها در وجود او میماند که زنی سر که آنوقت برقرار باشد که سکه بادی آینه
 نشود اما چون سکه بادی آینه شود از اثرش سر که چیزی کم شود و همچنین از اثرش سکه بادی کم شود
 و همچنین چون طالع مولود فضا نخست کند و طالع وقت به وقت سعادت کند هر یک از این
 آن دیگر فایده کم کند تا از آن نخست که مقتضی طالع اصل بود کمتر شود **باب** سخن **۲** از دو وقت
 آنکه هیچ کند از طالع اختیار از نخست طالع مولود کم کند طالع مولود نیز فایده از سعادت

طالع اختیار کم کند پس چون دو کس بیک اختیار نمودند و یکی را بیکت آید و دوم را به این معنی
 ریز برای آن بود که طالع مولود و طالع کوشش یکی بیکت بود و باشد و آن دوم پس آنکس را
 که طالع مولود و برج اشیا و طالع کوشش یکی بیکت بوده باشد و اختیار بیکت به آن یا شود یا طالع
 کوشش به بوده باشد چون اختیار بیکت به آن یا شود هر چند فایده آن نخست کمتر کرد و یکی
 چون غلبه سبب نخست را بوده و دوم از آن سفر رفتی بوی رسد و اگر نه اختیار بیکت
 اتفاق افتاده بودی ضررت می پش بودی **باب** در جواب این سوال آنست که بگویم در
 اختیار است دعوی قطع و تبیین کند البته بگویم که کار وی آن بود که غلطی باز ناید و هر چه
 مقطوع نموده باشد که در وی خطا افتد و لیکن نظر عاقل بدان جانب بود که بگویم اتفاق افتد
 اگر چه بگویم منفعت بیشتر بود زک آن گفتن روانه از و چنانکه هیچ عاقل رکعت طلب و ساجده
 کند یا زهر آنکه علاج کردن حاصلی گاهی سود دارد و گاهی زیان و چون در این هیچ فایده
 در علم طلب لازم نیاید هم می شود که ایان چنین در علم بگویم هیچ فایده لازم نیاید **باب** سخن
 آنست که در لیلها که راجع رات اعتبار کند و لیلها عاصت که در طالع موالید بود و لیلها
 خاصه است و و لیلهای عام و بگویم مقدم بود بر و لیلهای خاص و دلیل است که چون احوال کواکب
 در بعضی اوقات دلیل بود بر قحطی یا زلزله دلیل آن شهرها با اختلاف طالع ایشان در آن جا
 متوی باشد و اگر بعضی از اولاد علی اقتضای از ریزش سکه ای کند بیشتر آن قوم در رنج
 و قتل برابر باشند یا آنکه طالع هر یک مخالف آن دیگر باشد پس معلوم شد که در لیلها در رات
 اختیار است رعایت کند قوی تر است از آن و لیلها که در طالع مولود یا دیگر باشد و چون این

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

پس تاثیر آن درین عالم از آنکه بود از تاثیر دیگر ستارگان ۲ آنکه گویند که قمر از گوشتی دیگر است که
 سریع تر است و چنانکه درین عالم حادث میشود پوسته در غیر باشد پس اصانت و کانت
 این حوادث بجز کما سرع تر کردن او است و از اصفها بجز کما بطی دیگر است که آنکه قمر از
 غایت سرعت حرکت او در ستارگان به یکدیگر آشفته میگردد و اندوخته این سبب حدوث
 حوادث دیگر در درین عالم پس این سبب که در قمر باشد و در دیگر ستارگان یا نشانی
 نشود رعایت حال قمر کردن در اجتمعات از رعایت حال دیگر که اکبر و دیگر که قمر دلیل
 ابتدا بود و خداوند خدای وی دلیل عاقبت باشد و لکن بشرط آنکه قمر در ابتدا و طالع بود و طالع
 باشد بر طالع اما اگر چنین نبود دلیل ابتدا طالع بود و دلیل عاقبت ایضا ۳ صلاح خداوند
 خدای قمر ۴ صلاح طالع ۵ صلاح خداوند طالع ۶ صلاح خدای طالع ۷ صلاح خداوند خدای طالع
 غرض ستاره بود که در آن غرض بود و چنانکه بعد کنند که خداوند خدای طالع ۸ خدای طالع
 زیرا که خدای طالع قمر در وقت طالع است که در غرض بود و اینست آنوقت
 چنانکه رعایت ایشان واجبست در اجتمعات چون در وقت مصلحت بود و پس حکم
 گوید که آفتاب را کردن روان بود و آفتاب در وقت و آفتاب در وقت طالع است اما آفتاب
 ماه در آفتاب در وقت کوکب حاجت و یکسان دیگر میگویند چنان غرض خداوند خدای طالع
 بنا به باشند صلاحیت دیگر و اینها هیچ سود ندارد زیرا که بسیار بود که طالع ماه هر دو معبود باشد
 لکن خداوند نیست انقضای موقوف بود یا بخت انقضای حاصل نشود ۹ این است
 که الحین این سمل را فرسان هر دو که طالع و مشتری و ماه در نور بودند و در وسط السماء

و راست بود در برج ملک لیکن خداوند است المصلی دآن زهرشت در سبب بود و در سبب بود
 که را در اضطراب بود و از بودن ماه و مشتری در وسط آنها و بودن آفتاب در خدای طالع
 و در برج ملک هیچ مقصودی حاصل نشد پس معلوم شد که رعایت کردن صلاح خداوند خدای
 فرضی بهر حال واجبست ۱۰ در این چهار که رعایت کردن آن سبب کمال بود
 و آن یازده چیز است ۱ اول تعلق بقدر دارد و آن بر دو قسمت بعضی آنکه تعلق به آن اجتماع
 یا به آن استقبال دارد که مقدم بود بر آن آفتاب و بعضی آنکه تعلق بکماله و دیگر در و در طالع
 قمر اما قمر اول به آنکه نظر کردن بکمال اجتماع و استقبال آن زهرشت و جهت ۱ آنکه اجتماع
 بآن استقبال در طالع یا در و در طالع خدای طالع یا در برجی که زایل باشد اما اگر در و در طالع
 او و این نیز هم بر دو قسمت زیرا که آن اجتماع یا آن استقبال یا یکی از معبود باشد یا نه اگر
 با معبود بوده باشد قمر چون در آن اجتماع یا در آن استقبال باز گردد یا بعد دیگر چون دیار
 سخنی در رسید دیگر چون و دلیل چون آن کار بود هم در ابتدا هم در انتها و اگر نخیر چون و دلیل چون
 آنچه بود و تنها هر آنها و اما اگر قمر در وقت اجتماع یا استقبال با معبودی پیوسته باشد و در وقت
 بازگشت از آن اجتماع یا استقبال با معبودی پیوسته و یا نخیر اگر معبودی پیوسته و دلیل تباهی ابتدا بود
 و خدای طالع و اگر نخیر چون و دلیل آن بود که کار هم در ابتدا هم در انتها باشد بود و اما
 اگر آن اجتماع یا آن استقبال در هر چهار اتفاق افتد که مایل الیه طالع آن اجتماع بود و دلیل باشد
 که آن اقامت چهار رکانه که یا در گذشته میانه باشد و اما اگر در هر چهار اتفاق افتد که زایل بود
 از دنیا و طالع اختیار دلیل آن باشد که آن اقامت چهار رکانه در غایت ضعیفی بود الا در غایت شرف

نیز که دایم نخست هر چند به حال تر باشد نخست آن پیشتر بود **۲** اگر تعلق با اجتماع استقبال
 در دو چون در وقت طلوع اختیار افتد یا بشرط بود یا بکانه مسعود بود و دلیل نامی آن بود **۳** اگر
 اجتماع استقبال چون در آن برج اتفاق افتد که طلوع مولود صاحب اختیار بود و بر وجه توفیق
 افتد آن کار تمام شود **۴** اگر چون خداوند آن حد که آن اجتماع یا آن استقبال در وی اتفاق
 افتد و خداوند خانه آن اجتماع یا آن استقبال در وی اتفاق افتد و خداوند خانه آن اجتماع
 یا آن استقبال با هم موافق باشد دلیل آن باشد که آن کار ابتدا کند و در کار باقی باشد **۵** اگر آن
 برج یا اجتماع یا استقبال در وی اتفاق افتاده باشد یکی یا بیشتر از حیوانات و خانه از وی بچای
 و انشوری و ایلع باشد و هم برین قبس خانه های دیگر را اختیار باید کرد چون خواهی که بعد
 از آن اجتماع یا بعد از آن استقبال اختیار کنی از برای کار بعد کن یا قریه طلوع در برجی افتد
 که باین آن کار باشد چنانکه اگر خواهی که اختیار کنی از برای بنیاد و بنا بعد باید کرد و ماه
 یا صاحب طلوع اختیار در خوانه چهارم باشد از مضمون آن اجتماع یا استقبال که در پیش گذشت
 بود **۶** اگر اولی در آن حالت که ابتدا کار می خواهی کردن موافق باشد یا اولی که
 در وقت اجتماع یا استقبال بوده باشد دلیل باشد که آن کار ابتدا خواهد کرد بسیار زود
 باشد و بغایت کمال برسد **۷** اگر بهترین سعدی را که رعایت کند در اختیار است بشود
 باشد که در وقت اجتماع یا استقبال مستورا بوده باشد بر طلوع آن اختیار بر آن موضع
 که در وقت اختیار در وی بوده باشد و اگر چنانچه انعقد خداوند آن حد باشد که آن اجتماع
 یا استقبال گذشته در وی اتفاق افتاده بود بهتر بود و اگر آن سعد با آن شرط که گفته شد خداوند

طالع قرآن باشد یا سالت یا خداوند طالع کجاست یا خداوند خود را ریت بود و دلیل
 بود بر غایت کمال آن کار **۸** اگر چنانچه در باب ثلثات قمر در وقت اجتماع یا استقبال
 از نحس مسلم باشد یا ناظر باشد به برترین دلیل نامی آن کار بود و در آن دلیل ضعیف بود **۹** اگر
 و آن در اعتبار حال قمر است در غیر اجتماع و استقبال و آن زنده و جبهه است **۱۰** اگر
 بر کاری که ابتدا آن وقت اتفاق افتد که ماه از نقطه رأس جدا شود آن کار تمام کرد و
 زیرا که چون زور رأس مفصل شود در جانب شمال صادر بود **۱۱** اگر از ابتدا آن وقت اتفاق
 افتد که ماه در برج منقسم الطلوع باشد آن کار با سانه بر آید **۱۲** اگر از وقت اجتماع تا ترنج
 اول دلیل باشد بر کارخانه که در سر راستی و درستی در وجود آید و از ترنج اول تا استقبال
 دلیل باشد زیرا که مقابله دلیل مفاد است بود و از مقابله تا ترنج دوم دلیل آن بود که آن کس
 شخصیت و حوت کند و او را کاره بود و از ترنج دوم تا اجتماع دلیل بود بر کاره پوشیده
۱۳ اگر آنجا که دریم که ماه دلیل ابتداست و خداوند خانه او دلیل عاقبت پس در ابتدا
 کار با حال ماه با خداوند خانه او بر چهار قسم است **۱۴** اگر قمر در تندی از او تا طلوع باشد
 و خداوند خانه او بوی ناظر باشد و این دلیل آن بود که آن کار در ابتدا و انتها بر خوبی حاصل
 کند قمر در تندی از او تا و باشد و لیکن خداوند خانه او از وی ساقط بود دلیل بود بر خوشی
 ابتدا و تنهایی آنها **۱۵** اگر قمر در او تا و بنزد و لیکن خداوند خانه وی بوی ناظر بود و این دلیل
 بر مراد بود و خوشی آنها **۱۶** اگر قمر در او تا و بود و خداوند خانه وی بوی ناظر بود و این
 دلیل تنهایی ابتدا و انتها بود و این چهار قسم که یاد کرده شد در همه چیز تا که دلیل ابتدا و دلیل تنهایی

بدین اجتهاد باید کرد که اگر ابتدا کار ماه متصل بود بجنس آن شخصی خداوند خدای او بود یا نه
 اگر خداوند خدای او بود دلیل آن بود که آن کار در وجود و نیاید و اگر خداوند خدای او بود آن کار
 در وجود او بود و در وقت با ماه متصل بعدی بود یا نبود اگر بعدی بود در اول آن کار خدای
 به بداید و به جهت بعد از آنجا که اگر بعدی متصل بود آن کار در وجود او بدیکن به جهت
 بسیار و بهترین حالت ماه در کار آن بود که از سعدی بازگشته بود که در حق آن کس که نخواهد
 که بگریزد که در حق او آن بهتر باشد که ماه از شخصی بازگشته بود و اولی تر آن بود که در شب ماه
 فوق الارض در روز و نیکت الارض **ح** اگر اثنی عشر ماه دلیل است بر عاقبت پس
 اثنی عشر به موضع ماه با سعدی باشد چنانکه این سعد موافق آن عمل باشد و اثنی عشر به این
 سعد با ماه بود دلیل آن کند که آن کار عاقبت بخوبی در وجود او **ح** اگر در ابتدا کردن
 کار با بهترین آن بود که ماه متصل بود از سعدی و سعدی انتقال از سعدی بعد است که در آن
 باز کرد و دست بآرد چون که فلک او فلک ستاره تخمین بود یا در آن تاره که روی
 بهبوط نماید بود باز کرد و در آن تاره چون که روی برفت نماید باشد و این شرط در همه ابتدا
 نگاه باید داشت و در آن وقت که بجهت خواهد رفت زیرا که باید که ماه در آن کار روی از
 علوی بفل نماید باشد **ح** بهترین ابتدا با آن باشد که در آن وقت هر دو نیز بهین در حد و حدود باشند
 و به یکدیگر ناظر باشند از نظر با سعد و آن سعد ناموافق آن کار باشد که ابتدا خواهد کرد و خداوند
 و خداوند ناظر باشند به بهترین نظر با سعد نیست جمله جز با تعلق دارد بر عاقبت حال **ح**
 آنچه تعلق دارد بر عاقبت خداوند ماه و آن است که چون خداوند خدای او باشد یا که نخواهد

بقرارداد و طالع **الف** آنچه تعلق دارد بر عاقبت حال طالع و آن بعثت و جهت و جدا
 آنکه طالع بر عاقبت بود یا برج نسبت یا برجی و وجه بدین در یک این اقسام یعنی در کار
 است یا بود یعنی از ناخاسته اما اگر به جهت طالع باشد یا ماه و این بود دلیل
 بود که آن کار را باقی بماند و در دنیا کرد و هر چه طالع ادانی بر عاقبت باشد از دنیا بماند و
 خصوصاً در روی در آن گذشته هر کس که بگریزد و در دنیا بماند و کسی که در روی و خداوند کند بدان و خداوند
 و خواهد و نخواهد که در روی اتفاق نیست در آنکه اوقات خوب آید و بعد از آن که این نخواهد و
 کردیم نظر باید کرد در هر چهار مقلب که آن در چهار وجه است **ح** اگر تعلق از همه بر عاقبت
 تر است و اما سر طالع در سرعت انقلاب از روی که نیست و لیکن از روی سبک تر است
 برای آنکه خداوند ماه است و ماه در عاقبت سرعت و میزان در انقلاب معتدل است و
 یک بطی آن انقلاب است زیرا که خداوند روی زحل است و او در عاقبت بطی و کند **ح** اگر
 این بر عاقبت سعدی ناظر باشد دلیل آن بود که آن کار را هر چند ابتدا باشد باشد لیکن عاقبت
 تمام شود و اگر شخصی بوی ناظر بود دلیل بر عاقبت تنهایی آن کار است و اگر هم سعد و هم شخصی ناظر باشند
 آن کار تمام شود لیکن به محنت و مشقت **ح** اگر خداوند طالع در برج ثابت بود انقلاب آن کار
 در مدت دراز حاصل شود **ح** اگر تعلق باید کرد در درجه طالع در آن درجه که ماه در روی باشد
 اگر خداوند خدا آن درجه مرتفع بود انقلاب به یکدفعه باشد و اگر زحل بود انقلاب آن کار
 در عسر و محنت بود و اگر عطارد یا زهره یا مشتری بود آن کار حاصل شود پس از آنکه مقلب
 شود اما اگر طالع یا خداوند ماه بر عاقبت بود دلیل ثابت آن کار بود باشد و عاقبت

آن کار متعلق بود به موت و کفایت که اکبر داین شایسته است بنا کردن دین خواستن
 از زفاف که شایسته بود برج مغرب است و هر آن چاری که طالع او ازین برجها ثابت بود
 در آن بکشد و خفوت در وی هیچ نه ایجا نه دیباید دانستن که عورت بک ترین برجها ثابت
 از برای آنکه ترنج خداوندی است و اسد از همه ثابت تر است و منی در مدخل خودی آورد
 که و لور از همه ثابت تر است از برای آنکه خداوند زحل است و اما برجهای دوجیدن اگر طالع
 باشند یا خانه ماه باشند دلیل آن بود که از آن کار که در وی است که احوال کند و بار
 دیگر رجوع بوی کند و صلاح و فو آن متعلق بود به نظر نمود و کونسی داین برجها شایسته بود کار
 که متعلق به آن کسی دارد چون مع و شری و شریکت و هر کس را که درین طالع حبس کنند از آن
 پیش از آنکه از خود ببرد و دیگر بکنند و به حبس باز برسد و اگر کسی را بیایند یا دیگر بکشد و اگر اعدا
 کنند خلاف کنند و بهار اگر بهتر شود و بار دیگر چار شود و **دج** اعتبار آنکه طالع برج مروج بود یا
 اگر مروج بود یا ماه در وی بود دلیل کند به شوری آن کار پس اگر سود ناظر باشد دلیل بود
 بر امید داشتن حصول آن چیز و اگر کونسی ناظر باشد دلیل غایت دشواری بود و اگر کم سود و هم
 کونسی ناظر باشند دلیل توسط بود و بیاید دانستن که چون ماه درین برجها بود در این بود
 در روز و در صبح دلیل آن بود که اگر چیز بود شدند و بکنند و آنچه بکنند چون بفرود شدند هم
 سود کنند و اما برجهای متقدم الفلح اگر طالع باشند یا خانه فر باشند دلیل قاضی آن کار بود
 و شایسته بود دوستی جتن و وفا کردن پس اگر سود ناظر باشد دلیل بود بر غایت کار آن کار
 و اگر کونسی ناظر باشند دلیل دشواری بود و اگر کم سود و هم کونسی ناظر باشند آن کار توسط بود و بیاید

دانستن که چون ماه درین برجها باشد و ناقص بود در روز و در صبح بسیار چیزهای روز آن شود
 شود و در ذوق حق سود میبرد و **دج** اعتبار آنکه طالع اگر برجی باشد که اندلیل برنگان بود و آن بخت
 هستند و قوس و موت این برجها نه برای مید کردن بکشد باشند و برجهای که دلیل با ایشان باشد
 و آن حمل است و اسد که باقی پادشاهان بود برجهای که دلیل آورد بود و آنچه برجهای آن را برای
 مطربان بکشد بود و برجهای آتشی از برای کارهای آتشی بکشد بود و **دج** برجهای نهاری و
 برجهای یلی موافق اختیار نماید یعنی همچنین سنا رکان نهاری موافق اختیار نماید نهاری و سنا رکان یلی
 موافق اختیار نماید یلی پس اگر حال به خلاف این بود آن کار باز بسته نظر نمود و کونسی بود و **دج**
 باید که طالع به طبع مانده آن مقصود بود و چنانکه برجهای آتشی هر کارهای سلطان را و چنانکه خانه مروج
 بکشد را و **دج** باید که سود را در طالع همه تمام باشد و **دج** اگر طالع برج مروج بود و مطلق بود
 در جات حاجت دی در برج مستوی ثابت بود و اول آن کار دشوار بود و آخر آن آسان **دج**
 اعتبار حال خداوند طالع و آن روزی روج است و **دج** آنکه باید که خداوند طالع ناظر بود و طالع
 بطریق کفایت که هر آن شایسته که ناظر بود بکشد خود بختی است که روی که از خانه خود در
 بود و حفظ خانه خود شود و **دج** آنکه خداوند خانه طالع کونسی باشد که نظر از دشواریست یا از
 شدنیست و همچنین خداوند خانه ماه و خداوند خانه حاجت بر آنکه نظر کونسی از شدنیست و تنبلیست
 و نظر سود از مقابله یا ترسج بود و **دج** خداوند طالع چون کونسی باشد باید که نظر بای او بفرزاد نامو
 طالع باشد و **دج** باید که در آن خداوند طالع با هم بیاورده بهم باشند که دلیل کال بود و **دج** **دج**
 حال در جات طالع به آنکه هر روز از برجی حاجت او حاجت آن برج باشد که دوری دی

کردن در آن ماه اخر از باید کردن که آن یکت بنام بود خاتمه اگر نخوس مستر بوده باشد تا
 اگر هر دو سده در آن درجه گذشته باشند آن کونست زایل شود و اما ه سده تا یکی آن بود که
 در وی ابتدا کار نکند **الف** آنچه خلق ماه در آن پنج وجه است **۱** حذر باید کردن از آنکه
 در طالع بود خاتمه شب **۲** آدیس و شرفی چون ماه مسود بود در طالع بود آفتنی رود بود و احوط
 بیکم گوید چون در غایت تربیت اثر رسد و کونست روز پیدا شود پس اگر در طالع بود
 تغییر نماید عظیم در مزاج آن کس باید آید **۳** حذر باید کردن از آنکه ماه نقطه بود در طالع **۴** حذر
 باید کردن از نماز حجت ماه یا پنج در اول ماه روز در نماز حجت او یا نعل در آف ماه خاتمه آف
 شب **۵** حذر باید کردن از آنکه ماه را و خداوند خانه او را بیکم نظر عداوت بود زیرا که دلیل حجت
 و خصومت کند در آن کارنا که ابتدا کرده باشد مگر کارنا که در قبل زمان بود که آن سهل تر باشد
۶ حذر باید کردن از کونستی قردان پانزده وجه است **۱** آنکه در محقق بود و آن چنان بود
 که چنان او آفتاب و در آن درجه بود یا کمر و بر تر آن بود که در آن بود یا قیاب **۲** آنکه
 در خوف بود و بر تر آن بود که آن خوف در آن برجی اتفاق افتد که ماه در وی بوده باشد
 در اصل طالع موقوف بود **۳** آنکه مقابل آفتاب بود و نزدیک بعضی از حکا آن کونست نیست
۴ آنکه بر برج آفتاب بود **۵** آنکه بقدر نخوس بود یا بر برج نخوس یا بقدر کونک **۶** وجه
 آنکه محصور بود میان دو کونک **۷** آنکه میان او در اسن یا قیاب بود و در آن درجه بود یا کمر **۸**
 آنکه در طریق محصور بود و آن از نوزده درجه نیز آن است **۹** در ماه حجب **۱۰** آنکه در آف
 برج بود در کونک **۱۱** آنکه با شنی عشره کونی بود **۱۲** زایل بود از ادنا مگر در برجی که آن طالع

در آنست

اوست **۱۳** آنکه بطی ایتر بود چنانکه سیر او کم از بنزده درجه و پانزده دقیقه باشد **۱۴** آنکه و حشی
 بود و آن چنان بود که در کونی بازگشته بود و هیچ کونک نه چوند و در آن برج **۱۵** آنکه بر
 بجانب جنوب نهاده باشد **۱۶** آنکه در جدی باشد اینست کونست نهاده و بعد یکی اتفاق کرد
 که قرحون نخوس بود به بعضی آنچه با در کرده شد واجب باشد اخر از کردن از ابتدا کار **الف**
 آنچه خلق به خداوند طالع و خداوند خانه قرح و خداوند خانه حاجت در و دکان از نوزده است
 هر نیز باید کردن از آنکه این دلیل را هیچ باشد حذر باید کردن از آنکه قیاب در طالع باشد
 یا در خانه حاجت یا آفتاب یا ماه یا ستاره حاجت او یا محاسنه کید باشد حذر باید
 کردن از آنکه این دلیلی که گاه نخوس باشد خاتمه از آنکه قیاب باشد زیرا که این دلیل او یا ر
 و خداوند باشد حذر باید کردن نخوس در ادنا باشد و اگر ستاره حاجت بود خاتمه در طالع
 که آن سبب مشقت بود حذر باید کردن از آنکه خداوند خانه حاجت کونی بود خاتمه اگر
 در درجه طالع بود هر نیز باید کردن از آنکه خداوند شتم در و دکان باشد زایل بودن خداوند خانه
 قرح کونی بودن او دلیل بود بر ف و هر اختیاری که اتفاق افتد و صلاح سال قرح درین باب
 سودمند نیاید چون خداوند خانه غرض کونی بود یا بد که در ادنا بود لیکن باید که جالبگاه او
 یا حادی عشره یا ثلث یا خامس مگر آن وقت که اجتناب طلب شود و نقد و خوب کند **الاج**
 در جهتی که آنرا با طیلان جاهل خوانند و آن در جهته باشد کونی و ناریک و از آن حذر باید
 کردن اما در محل پنج است **۱** و **۲** و **۳** و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶** و **۱۷** و **۱۸** و **۱۹** و **۲۰** و **۲۱** و **۲۲** و **۲۳** و **۲۴** و **۲۵** و **۲۶** و **۲۷** و **۲۸** و **۲۹** و **۳۰** و **۳۱** و **۳۲** و **۳۳** و **۳۴** و **۳۵** و **۳۶** و **۳۷** و **۳۸** و **۳۹** و **۴۰** و **۴۱** و **۴۲** و **۴۳** و **۴۴** و **۴۵** و **۴۶** و **۴۷** و **۴۸** و **۴۹** و **۵۰** و **۵۱** و **۵۲** و **۵۳** و **۵۴** و **۵۵** و **۵۶** و **۵۷** و **۵۸** و **۵۹** و **۶۰** و **۶۱** و **۶۲** و **۶۳** و **۶۴** و **۶۵** و **۶۶** و **۶۷** و **۶۸** و **۶۹** و **۷۰** و **۷۱** و **۷۲** و **۷۳** و **۷۴** و **۷۵** و **۷۶** و **۷۷** و **۷۸** و **۷۹** و **۸۰** و **۸۱** و **۸۲** و **۸۳** و **۸۴** و **۸۵** و **۸۶** و **۸۷** و **۸۸** و **۸۹** و **۹۰** و **۹۱** و **۹۲** و **۹۳** و **۹۴** و **۹۵** و **۹۶** و **۹۷** و **۹۸** و **۹۹** و **۱۰۰** و **۱۰۱** و **۱۰۲** و **۱۰۳** و **۱۰۴** و **۱۰۵** و **۱۰۶** و **۱۰۷** و **۱۰۸** و **۱۰۹** و **۱۱۰** و **۱۱۱** و **۱۱۲** و **۱۱۳** و **۱۱۴** و **۱۱۵** و **۱۱۶** و **۱۱۷** و **۱۱۸** و **۱۱۹** و **۱۲۰** و **۱۲۱** و **۱۲۲** و **۱۲۳** و **۱۲۴** و **۱۲۵** و **۱۲۶** و **۱۲۷** و **۱۲۸** و **۱۲۹** و **۱۳۰** و **۱۳۱** و **۱۳۲** و **۱۳۳** و **۱۳۴** و **۱۳۵** و **۱۳۶** و **۱۳۷** و **۱۳۸** و **۱۳۹** و **۱۴۰** و **۱۴۱** و **۱۴۲** و **۱۴۳** و **۱۴۴** و **۱۴۵** و **۱۴۶** و **۱۴۷** و **۱۴۸** و **۱۴۹** و **۱۵۰** و **۱۵۱** و **۱۵۲** و **۱۵۳** و **۱۵۴** و **۱۵۵** و **۱۵۶** و **۱۵۷** و **۱۵۸** و **۱۵۹** و **۱۶۰** و **۱۶۱** و **۱۶۲** و **۱۶۳** و **۱۶۴** و **۱۶۵** و **۱۶۶** و **۱۶۷** و **۱۶۸** و **۱۶۹** و **۱۷۰** و **۱۷۱** و **۱۷۲** و **۱۷۳** و **۱۷۴** و **۱۷۵** و **۱۷۶** و **۱۷۷** و **۱۷۸** و **۱۷۹** و **۱۸۰** و **۱۸۱** و **۱۸۲** و **۱۸۳** و **۱۸۴** و **۱۸۵** و **۱۸۶** و **۱۸۷** و **۱۸۸** و **۱۸۹** و **۱۹۰** و **۱۹۱** و **۱۹۲** و **۱۹۳** و **۱۹۴** و **۱۹۵** و **۱۹۶** و **۱۹۷** و **۱۹۸** و **۱۹۹** و **۲۰۰** و **۲۰۱** و **۲۰۲** و **۲۰۳** و **۲۰۴** و **۲۰۵** و **۲۰۶** و **۲۰۷** و **۲۰۸** و **۲۰۹** و **۲۱۰** و **۲۱۱** و **۲۱۲** و **۲۱۳** و **۲۱۴** و **۲۱۵** و **۲۱۶** و **۲۱۷** و **۲۱۸** و **۲۱۹** و **۲۲۰** و **۲۲۱** و **۲۲۲** و **۲۲۳** و **۲۲۴** و **۲۲۵** و **۲۲۶** و **۲۲۷** و **۲۲۸** و **۲۲۹** و **۲۳۰** و **۲۳۱** و **۲۳۲** و **۲۳۳** و **۲۳۴** و **۲۳۵** و **۲۳۶** و **۲۳۷** و **۲۳۸** و **۲۳۹** و **۲۴۰** و **۲۴۱** و **۲۴۲** و **۲۴۳** و **۲۴۴** و **۲۴۵** و **۲۴۶** و **۲۴۷** و **۲۴۸** و **۲۴۹** و **۲۵۰** و **۲۵۱** و **۲۵۲** و **۲۵۳** و **۲۵۴** و **۲۵۵** و **۲۵۶** و **۲۵۷** و **۲۵۸** و **۲۵۹** و **۲۶۰** و **۲۶۱** و **۲۶۲** و **۲۶۳** و **۲۶۴** و **۲۶۵** و **۲۶۶** و **۲۶۷** و **۲۶۸** و **۲۶۹** و **۲۷۰** و **۲۷۱** و **۲۷۲** و **۲۷۳** و **۲۷۴** و **۲۷۵** و **۲۷۶** و **۲۷۷** و **۲۷۸** و **۲۷۹** و **۲۸۰** و **۲۸۱** و **۲۸۲** و **۲۸۳** و **۲۸۴** و **۲۸۵** و **۲۸۶** و **۲۸۷** و **۲۸۸** و **۲۸۹** و **۲۹۰** و **۲۹۱** و **۲۹۲** و **۲۹۳** و **۲۹۴** و **۲۹۵** و **۲۹۶** و **۲۹۷** و **۲۹۸** و **۲۹۹** و **۳۰۰** و **۳۰۱** و **۳۰۲** و **۳۰۳** و **۳۰۴** و **۳۰۵** و **۳۰۶** و **۳۰۷** و **۳۰۸** و **۳۰۹** و **۳۱۰** و **۳۱۱** و **۳۱۲** و **۳۱۳** و **۳۱۴** و **۳۱۵** و **۳۱۶** و **۳۱۷** و **۳۱۸** و **۳۱۹** و **۳۲۰** و **۳۲۱** و **۳۲۲** و **۳۲۳** و **۳۲۴** و **۳۲۵** و **۳۲۶** و **۳۲۷** و **۳۲۸** و **۳۲۹** و **۳۳۰** و **۳۳۱** و **۳۳۲** و **۳۳۳** و **۳۳۴** و **۳۳۵** و **۳۳۶** و **۳۳۷** و **۳۳۸** و **۳۳۹** و **۳۴۰** و **۳۴۱** و **۳۴۲** و **۳۴۳** و **۳۴۴** و **۳۴۵** و **۳۴۶** و **۳۴۷** و **۳۴۸** و **۳۴۹** و **۳۵۰** و **۳۵۱** و **۳۵۲** و **۳۵۳** و **۳۵۴** و **۳۵۵** و **۳۵۶** و **۳۵۷** و **۳۵۸** و **۳۵۹** و **۳۶۰** و **۳۶۱** و **۳۶۲** و **۳۶۳** و **۳۶۴** و **۳۶۵** و **۳۶۶** و **۳۶۷** و **۳۶۸** و **۳۶۹** و **۳۷۰** و **۳۷۱** و **۳۷۲** و **۳۷۳** و **۳۷۴** و **۳۷۵** و **۳۷۶** و **۳۷۷** و **۳۷۸** و **۳۷۹** و **۳۸۰** و **۳۸۱** و **۳۸۲** و **۳۸۳** و **۳۸۴** و **۳۸۵** و **۳۸۶** و **۳۸۷** و **۳۸۸** و **۳۸۹** و **۳۹۰** و **۳۹۱** و **۳۹۲** و **۳۹۳** و **۳۹۴** و **۳۹۵** و **۳۹۶** و **۳۹۷** و **۳۹۸** و **۳۹۹** و **۴۰۰** و **۴۰۱** و **۴۰۲** و **۴۰۳** و **۴۰۴** و **۴۰۵** و **۴۰۶** و **۴۰۷** و **۴۰۸** و **۴۰۹** و **۴۱۰** و **۴۱۱** و **۴۱۲** و **۴۱۳** و **۴۱۴** و **۴۱۵** و **۴۱۶** و **۴۱۷** و **۴۱۸** و **۴۱۹** و **۴۲۰** و **۴۲۱** و **۴۲۲** و **۴۲۳** و **۴۲۴** و **۴۲۵** و **۴۲۶** و **۴۲۷** و **۴۲۸** و **۴۲۹** و **۴۳۰** و **۴۳۱** و **۴۳۲** و **۴۳۳** و **۴۳۴** و **۴۳۵** و **۴۳۶** و **۴۳۷** و **۴۳۸** و **۴۳۹** و **۴۴۰** و **۴۴۱** و **۴۴۲** و **۴۴۳** و **۴۴۴** و **۴۴۵** و **۴۴۶** و **۴۴۷** و **۴۴۸** و **۴۴۹** و **۴۵۰** و **۴۵۱** و **۴۵۲** و **۴۵۳** و **۴۵۴** و **۴۵۵** و **۴۵۶** و **۴۵۷** و **۴۵۸** و **۴۵۹** و **۴۶۰** و **۴۶۱** و **۴۶۲** و **۴۶۳** و **۴۶۴** و **۴۶۵** و **۴۶۶** و **۴۶۷** و **۴۶۸** و **۴۶۹** و **۴۷۰** و **۴۷۱** و **۴۷۲** و **۴۷۳** و **۴۷۴** و **۴۷۵** و **۴۷۶** و **۴۷۷** و **۴۷۸** و **۴۷۹** و **۴۸۰** و **۴۸۱** و **۴۸۲** و **۴۸۳** و **۴۸۴** و **۴۸۵** و **۴۸۶** و **۴۸۷** و **۴۸۸** و **۴۸۹** و **۴۹۰** و **۴۹۱** و **۴۹۲** و **۴۹۳** و **۴۹۴** و **۴۹۵** و **۴۹۶** و **۴۹۷** و **۴۹۸** و **۴۹۹** و **۵۰۰** و **۵۰۱** و **۵۰۲** و **۵۰۳** و **۵۰۴** و **۵۰۵** و **۵۰۶** و **۵۰۷** و **۵۰۸** و **۵۰۹** و **۵۱۰** و **۵۱۱** و **۵۱۲** و **۵۱۳** و **۵۱۴** و **۵۱۵** و **۵۱۶** و **۵۱۷** و **۵۱۸** و **۵۱۹** و **۵۲۰** و **۵۲۱** و **۵۲۲** و **۵۲۳** و **۵۲۴** و **۵۲۵** و **۵۲۶** و **۵۲۷** و **۵۲۸** و **۵۲۹** و **۵۳۰** و **۵۳۱** و **۵۳۲** و **۵۳۳** و **۵۳۴** و **۵۳۵** و **۵۳۶** و **۵۳۷** و **۵۳۸** و **۵۳۹** و **۵۴۰** و **۵۴۱** و **۵۴۲** و **۵۴۳** و **۵۴۴** و **۵۴۵** و **۵۴۶** و **۵۴۷** و **۵۴۸** و **۵۴۹** و **۵۵۰** و **۵۵۱** و **۵۵۲** و **۵۵۳** و **۵۵۴** و **۵۵۵** و **۵۵۶** و **۵۵۷** و **۵۵۸** و **۵۵۹** و **۵۶۰** و **۵۶۱** و **۵۶۲** و **۵۶۳** و **۵۶۴** و **۵۶۵** و **۵۶۶** و **۵۶۷** و **۵۶۸** و **۵۶۹** و **۵۷۰** و **۵۷۱** و **۵۷۲** و **۵۷۳** و **۵۷۴** و **۵۷۵** و **۵۷۶** و **۵۷۷** و **۵۷۸** و **۵۷۹** و **۵۸۰** و **۵۸۱** و **۵۸۲** و **۵۸۳** و **۵۸۴** و **۵۸۵** و **۵۸۶** و **۵۸۷** و **۵۸۸** و **۵۸۹** و **۵۹۰** و **۵۹۱** و **۵۹۲** و **۵۹۳** و **۵۹۴** و **۵۹۵** و **۵۹۶** و **۵۹۷** و **۵۹۸** و **۵۹۹** و **۶۰۰** و **۶۰۱** و **۶۰۲** و **۶۰۳** و **۶۰۴** و **۶۰۵** و **۶۰۶** و **۶۰۷** و **۶۰۸** و **۶۰۹** و **۶۱۰** و **۶۱۱** و **۶۱۲** و **۶۱۳** و **۶۱۴** و **۶۱۵** و **۶۱۶** و **۶۱۷** و **۶۱۸** و **۶۱۹** و **۶۲۰** و **۶۲۱** و **۶۲۲** و **۶۲۳** و **۶۲۴** و **۶۲۵** و **۶۲۶** و **۶۲۷** و **۶۲۸** و **۶۲۹** و **۶۳۰** و **۶۳۱** و **۶۳۲** و **۶۳۳** و **۶۳۴** و **۶۳۵** و **۶۳۶** و **۶۳۷** و **۶۳۸** و **۶۳۹** و **۶۴۰** و **۶۴۱** و **۶۴۲** و **۶۴۳** و **۶۴۴** و **۶۴۵** و **۶۴۶** و **۶۴۷** و **۶۴۸** و **۶۴۹** و **۶۵۰** و **۶۵۱** و **۶۵۲** و **۶۵۳** و **۶۵۴** و **۶۵۵** و **۶۵۶** و **۶۵۷** و **۶۵۸** و **۶۵۹** و **۶۶۰** و **۶۶۱** و **۶۶۲** و **۶۶۳** و **۶۶۴** و **۶۶۵** و **۶۶۶** و **۶۶۷** و **۶۶۸** و **۶۶۹** و **۶۷۰** و **۶۷۱** و **۶۷۲** و **۶۷۳** و **۶۷۴** و **۶۷۵** و **۶۷۶** و **۶۷۷** و **۶۷۸** و **۶۷۹** و **۶۸۰** و **۶۸۱** و **۶۸۲** و **۶۸۳** و **۶۸۴** و **۶۸۵** و **۶۸۶** و **۶۸۷** و **۶۸۸** و **۶۸۹** و **۶۹۰** و **۶۹۱** و **۶۹۲** و **۶۹۳** و **۶۹۴** و **۶۹۵** و **۶۹۶** و **۶۹۷** و **۶۹۸** و **۶۹۹** و **۷۰۰** و **۷۰۱** و **۷۰۲** و **۷۰۳** و **۷۰۴** و **۷۰۵** و **۷۰۶** و **۷۰۷** و **۷۰۸** و **۷۰۹** و **۷۱۰** و **۷۱۱** و **۷۱۲** و **۷۱۳** و **۷۱۴** و **۷۱۵** و **۷۱۶** و **۷۱۷** و **۷۱۸** و **۷۱۹** و **۷۲۰** و **۷۲۱** و **۷۲۲** و **۷۲۳** و **۷۲۴** و **۷۲۵** و **۷۲۶** و **۷۲۷** و **۷۲۸** و **۷۲۹** و **۷۳۰** و **۷۳۱** و **۷۳۲** و **۷۳۳** و **۷۳۴** و **۷۳۵** و **۷۳۶** و **۷۳۷** و **۷۳۸** و **۷۳۹** و **۷۴۰** و **۷۴۱** و **۷۴۲** و **۷۴۳** و **۷۴۴** و **۷۴۵** و **۷۴۶** و **۷۴۷** و **۷۴۸** و **۷۴۹** و **۷۵۰** و **۷۵۱** و **۷۵۲** و **۷۵۳** و **۷۵۴** و **۷۵۵** و **۷۵۶** و **۷۵۷** و **۷۵۸** و **۷۵۹** و **۷۶۰** و **۷۶۱** و **۷۶۲** و **۷۶۳** و **۷۶۴** و **۷۶۵** و **۷۶۶** و **۷۶۷** و **۷۶۸** و **۷۶۹** و **۷۷۰** و **۷۷۱** و **۷۷۲** و **۷۷۳** و **۷۷۴** و **۷۷۵** و **۷۷۶** و **۷۷۷** و **۷۷۸** و **۷۷۹** و **۷۸۰** و **۷۸۱** و **۷۸۲** و **۷۸۳** و **۷۸۴** و **۷۸۵** و **۷۸۶** و **۷۸۷** و **۷۸۸** و **۷۸۹** و **۷۹۰** و **۷۹۱** و **۷۹۲** و **۷۹۳** و **۷۹۴** و **۷۹۵** و **۷۹۶** و **۷۹۷** و **۷۹۸** و **۷۹۹** و **۸۰۰** و **۸۰۱** و **۸۰۲** و **۸۰۳** و **۸۰۴** و **۸۰۵** و **۸۰۶** و **۸۰۷** و **۸۰۸** و **۸۰۹** و **۸۱۰** و **۸۱۱** و **۸۱۲** و **۸۱۳** و **۸۱۴** و **۸۱۵** و **۸۱۶** و **۸۱۷** و **۸۱۸** و **۸۱۹** و **۸۲۰** و **۸۲۱** و **۸۲۲** و **۸۲۳** و **۸۲۴** و **۸۲۵** و **۸۲۶** و **۸۲۷** و **۸۲۸** و **۸۲۹** و **۸۳۰** و **۸۳۱** و **۸۳۲** و **۸۳۳** و **۸۳۴** و **۸۳۵** و **۸۳۶** و **۸۳۷** و **۸۳۸** و **۸۳۹** و **۸۴۰** و **۸۴۱** و **۸۴۲** و **۸۴۳** و **۸۴۴** و **۸۴۵** و **۸۴۶** و **۸۴۷** و **۸۴۸** و **۸۴۹** و **۸۵۰** و **۸۵۱** و **۸۵۲** و **۸۵۳** و **۸۵۴** و **۸۵۵** و **۸۵۶** و **۸۵۷** و **۸۵۸** و **۸۵۹** و **۸۶۰** و **۸۶۱** و **۸۶۲** و **۸۶۳** و **۸۶**

ایشان عام بود ظاهر شود دان باشد آهسته بان **در فصل ختم** در هر زمان که خنثی
 روز بهر آن روز باشد که گوید که کاری که هر روز با هر هفته با هر ماهی در وجود آید خنثی
 روز برای آن معینه بنود آن یکت نیست از برای آنکه بکار به رفتن هر هفته اتفاق افتد با آنکه
 دو اختصار بکار به رفتن مشس از همه این را شرح داده است و حق است و حق است
 که هر چند کار دیگر در وجود آید و کمتر بکار کرد و آثار اختصار در وی ظاهر تر بود **فصل ۴** در آنچه
 اختیار هر کس که باید کرد و در وقتی که تاخیر میسر نشود و حکم کند تاخیر ممکن نگردد و مطلب صلاح
 و ایمن میسر نشود ابتدا آن وقت باید کرد که مشتری یا نه در طالع بود زیرا که ایشان شران
 ابتدا دفع کنند و عین فرخان طری میگوید که این سخن در کارهای درست باشد که از وی
 طلب نیات و دوام کنند اما آن کارهایی که از وی دوام مطلوب باشد تمام نگردد و آنگاه
 که فرسیم بود از کجوها و در دین خویش بگوید که چون تاخیر کردن ابتدا ممکن یا وقت صلاح مایه
 را از طالع سناط کردن و بیک در طالع سعدی باشد و برین سخن تقلت گفتن ختم کردیم
 و الله الموفق العین **فصل دوم در جویات** بدانکه ما این اصحاب که پان کردیم هر کس را که بی طو
 قوی و طبع راستش بود و بدان اصول و توفیقهای حاصل شده باشد او را حاجت نیاید به
 بیان اختیار راست جوئی زیرا که بیشتر سخنها که در اینجا است جوئی گفته شود و جوان نباشد که
 در مقابل اول این کتاب شرح دادیم بکن چون خواطر هر کس بدین معنی دانند با جرم است و
 یک چیز که بدان حاجت بهتر افتد در این مقاله بیاوریم و یکت به از یکدیگر جدا کنیم تا خواننده
 را آس آن شود بیرون آن کتاب در کربا به رفتن و در موی سر بکار کردن و در نوزده بکار رفتن

در ناختن چیدن و در آیین باغ نام برود و در ضد کردن و در جاست کردن و در خون بسیار
 هر دو کردن و در خسته کردن و در ابتدا علاج کردن و در علاج اعتقاد و در علاج خنثی عیار ۱۲
 در دروی مهمل خورون که اسهال را بگوید **فصل ۱۳** در دروی که سودا آور ۱۴ در دروی که صفرا آور ۱۵
 در مطبوخ خورون ۱۶ در دروی که اسهال عظیم کند ۱۷ در دروی که علت از سر و چشم برود ۱۸
 در غرغره دغ کردن ۱۹ در خور کردن ۲۰ در علاج چاربهایی ویرینه ۲۱ در جان نوبیدن و پوشیدن
 ۲۲ در صحت زردی و ۲۳ در خورهای فویدن ۲۴ در فروختن ۲۵ در شرکت کردن ۲۶ در
 مال فرستادن از برای سود ۲۷ در دام طلب کردن ۲۸ در دام دادن ۲۹ در صفت کیمیا ۳۰
 در رعیت کردن از برای دشمنی ۳۱ در توپیر نوشتن ۳۲ در کارهای پوشیده ۳۳ در نهان شدن
 ۳۴ در ابتدا کردن کارها ۳۵ در نو کردن ۳۶ در این رسی از برای عیش و بازی ۳۷
 حاجت ۳۸ در نامه نوشتن ۳۹ در ابتدا آموختن پنهان ۴۰ در تعلیم ادب ۴۱ در تعلیم روزه ۴۲
 در تعلیم سیاحت ۴۳ در فرزند بخت و دایه دادن ۴۴ در بنیاد نهادن ۴۵ در بدم کردن
 ۴۶ در جویدن ضایع ۴۷ در کار زدن ۴۸ در درخت نشاندن ۴۹ در ختم افشاندن ۵۰
 در اجابت زمین ۵۱ در چهار پای فویدن برای نشستن ۵۲ در چهار پای فویدن از برای کارها
 در به ده فویدن ۵۳ در بنده کردن ۵۴ در بنر دادن کوک ۵۵ در بنر بزرگ کردن کوک
 ۵۶ در کف کردن ۵۷ در زخاف کردن ۵۸ در سفر بختی ۵۹ در سفر دریا ۶۰ در جنگ رفتن
 ۶۱ در زنده آمدن ۶۲ در محبت و شفت نشستن ملک ۶۳ در لوا رفتن عجز در لوکشت و در
 خواص شدن ۶۴ در حاجت خواستن از ملکان ۶۵ در صید مرغان ۶۶ در صید چهار پان ۶۷

در رعیت کردن از برای دشمنی

در جید و یا کردن **۱** در قاشق بر خشکی **۲** در قاشق بر آب **۳** در قاشق در آب **۴** در قاشق در آب
 در آب روان کردن **۵** در شراب کردن **۶** در وقت شراب خوردن **۷** در همان زمین
۸ در شطرنج از دوا بخت **۹** در چوگان ندون **۱۰** در وقت دعا کردن **۱۱** در کباب نهتن
 چیزی که این اختصار در وی تمام شود آنست که طالع یک از برج اُج یا بُد و موضع قمر فعل یا عو تب
 باشد **۱۲** در نفس و حوت یا سلطان یا سکه محبت ایوب الطبری بهترین آنست که ماه و کون
 باشد و اگر این حال متصل باشد به شترنی یا زهره رزمه تلبیس یا زنده پس بیل بود بر سرش
 در یاقوت جمال و اگر ماه در حوت باشد باید که متصل بود به زهره تا کمال مطلوب حاصل شود اما
 آنچه از وی هر نیز باید کردن سه چیز است **۱** در ابو نود که قمر بفرمان طالع را یا زهره یا زحل بود
۲ در ابو نود که در خانه ای از این ستارگان باشد **۳** اگر ماه در برج مقطب بود و خط طالع
 بود و طالع بود که زود به بدن آید **۴** اگر ماه متصل بود به زحل در او تا باشد دلیل بود بر هجر
 شدن **۵** اگر متصل باشد بود و دلیل بود بر خشکی **۶** اگر متصل بود به زحل بود دلیل که مفا و اوار است
 او از حد بگذرد **۷** در موی سر بر کردن چیزی تا که این اجتناب بدان تمام شود و هست **۸** باید
 که قمر در برج جد و جیدین بود اما سبب محمد بن ایوب گوید که در میزان یا در دلو و در دلو و دلو گویند
 گفته است باید که در برجهای اُج یا بُد **۱** باید که متصل بود به زحل و زود بعد تر که دلیل بود بر آنکه یا زحل
 موی بشوی در آید و اما آنچه از وی خذر باید کردن شش چیز است **۱** نباید که ماه در برجها و ناست
 و مقطب بود و خاتمه جدی زیرا که دلیل بود بر آنکه موی ویر بر آید و خداوندی سبب این غم **۲** باید که
 متصل بود به زحل هم از این معنی که گفته شد **۳** باید که ماه متصل بود به زحل بود **۴** در ابو نود که زحل یا برج

در طالع

در طالع باشند **۵** در ابو نود که قمر در قمر بود **۶** در ابو نود که قمر در طالع بود **۷** **۸** در ابو نود که قمر
 داشتن چیزی که این اختصار بودی تمام شود چهار است **۱** باید که ماه متصل باشد بخت
 اشاع بود چنانکه از آفتاب جدا نشود باشد **۲** باید که ماه در برجها و جیدین بود و در ابو نود که
 در جمل و ثور و اسد و جدی بود محمد بن ایوب طبری گوید که ماه باید که در برجهای ارضی بود **۳** بود
 باید که ماه متصل بود به زحل که در ابو نود باشد یا حرق یا راجع نبود زیرا که این دلیل باشد که
 آن موی ویر بر آید **۴** باید که خداوند طالع مخدّر بود از وسط السما و دانه ارضی بود **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 چندان آنچه این اختصار بودی تمام شود و چهار است **۱** باید که ماه در خانه زهره یا در خانه زحل
 بود یا در خانه ای نیز بود محمد بن ایوب بگوید بهترین آن بود که ماه در ثور یا در سرطان یا در جوزا
 یا در دلو بود **۲** باید که ماه را بد بود در ثور یا در حوت یا در جد و اما آنچه از وی خذر باید کردن سه
 چیز است **۱** خذر باید کردن از آنکه ماه در هر دو یا در حوت باشد زیرا که این دو برج و خداوند آن
 را بطن بد باشد این کار را و دلیل بود بر آنکه این ناخن یا زهره یا **۲** خذر باید کردن از آنکه مریخ
 در طالع وقت بود یا با ماه در یکی برج باشد زیرا که مخطره بود که گوشت بهر **۳** خذر باید
 کردن از آنکه ماه متصل بود به ستاره راجع خاتمه چون در بهبوط بود و در وقت گفت و آن
 ناصح **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 بودن آنکه را بود که ماه در برجی باشد که اندام منسوب بود به آن برج زیرا که بهر برجی که بر سر
 اندامی که به آن منسوب است مربوط شود چون آهن به آن اندام بر نه هر مربوط است بهی
 به آنجا بستند و او اچست بر شود و بدانکه سر منسوب است بکلی و کردن و قفا ثور و ده شش

بجز در سینه بر طمان و پشت و پهلو باشد و سنگ و درود و سینه و ناف و نعل و قلوب
 پر و دران بقوس و سران و بجدی و ساقی بدو و یا با بر سوت و گویا کوشا بر یکدیگر در آن برج
 که عضو بدن منسوب باشد صدوی قوی بود این بر آن بوی رود باشد **۲** ماه باید که ناقص الزام
 بود و سبب بود از کون **۳** باید که ماه مفضل بود به شری و مشتری فوق الارضی باشد اما در عاشر چاروی
 حشر یا در ماسع حشر پس اگر بودن شری درین موضع بر سر نشود باید که در طالع بود در **۲** باید که ناظر بود
 با قیاب و اما اهل النور باشد از روی زرا که این دلیل بود که صحت بزودی حاصل شود اما آنچه
 از وی حذر باید کرد و در چهره **۱** اگر ماه ببری باشد از مقارنه آفتاب **۲** باید که
 بری بود از نظر کون خا **الکس** در فصل کردن آنچه این اختیار بوی عام شود چهار
 چهره **۱** عبد الجلیل السجی کوید بر آن بود که ماه در برج ثابت بود اما نور قهرانه کوید
 بر آن بود که ماه را ناید بود در نور و در صاب **۱** باید که ماه در برهما اندک باشد باید که مفضل بود
 نبود اما آنچه از وی حذر باید کرد آنست چهره **۱** اگر ماه در برهما منقلب و دو حیدر
 باشد خا **۲** اگر خا ماه و طالع برهما و در **۳** از برج حوت حذر باید کرد و از
 اجتماع تا سیزده درجه این کار را نشاید **۴** از وقت استقبال حذر باید کرد **۵** از وقت استقبال
 حذر باید کرد **۶** هر نیز باید کرد از آنکه زحل در طالع باشند یا ماه زرا که آن دلیل بود بر آنکه
 جای جو است ریم کرد و تاجه شود و حاجت آید به بریدن آن و درین باب از برج حذر
 باید کرد **۱** اوله **۲** اخر از باید کرد از آنکه زحل یا مریخ در ثمن طالع باشند **۳** حذر باید کرد
 از آنکه زحل یا مریخ در ثمن قمر باشند **۴** در حیات کردن آنچه این اختیار بوی عام شود **۱**

چهره **۱** یوب الطری کوید که باید خا ماه و طالع برجهی از برهما می خواند بود زیرا که چون چنین
 باشد خون غاسد بر دو و خون صافی باشد و نفع او ظاهر شود **۲** باید که ماه مفضل بود به شری سحری
 کوید که باید که ماه را ناید النور باشد نصرا که کوید که باید را ناید النور واهی بود و اما آنچه از وی
 باید کرد و در چهره **۱** بدترین همه آن بود که ماه در نور بود یا در اسد **۲** در مینوش که بدترین
 در ثانی جایگاه بدترین یا در ثامن ایشان کنی بود در غایت تنای بود **۳** حیدر یوب الطری کوید
 حذر باید کرد که ماه صحت اشاع بود و از آنکه طالع یا خا ماه برهما و از وی که خوف
 بود که باید آید و از آنکه برهما آید زیرا که فالج و لغوه چید آید **۴** خون بسیار بر بدن کرد
 آنچه اختیار بوی عام شود چهار چهره **۱** باید که ماه را ناید النور واهی بود **۲** باید که کوید
 اجتماع و پس از استقبال بود **۳** باید که ماه مفضل بود به مریخ در ثمن **۴** خداوند خا
 ماه ناظر بود بوی از نظر موت چون خواهی که خون اندک بر بدن کنی چنانکه نفع آن حاصل شود و حد
 این شرط اجتناب باید کرد **۱** باید که ماه از عطار و س قیود بود **۲** در خا کردن آنچه این اختیار
 تمام میشود هفت چهره **۱** باید که ماه مفضل بود به مریخ **۲** باید که مفضل بود بوی از وی که
 برهما باشد بود **۳** باید که را ناید النور بود **۴** باید که خداوند خا او باشد بود **۵** باید که خداوند طالع
 بود **۶** باید که خا ماه و طالع برجهی خواند بود **۷** و اما آنچه از وی حذر باید کرد و در چهره **۱**
 اگر ماه در عوت بود خا چون مریخ بوی ناظر باشد از ادا و طالع **۲** اما اگر نظر مریخ در ثمن
 یا از ثمن بود و ماه ناقص بود به باشد **۳** در ابتدا علاج کردن آنچه این کار بوی عام شود
 چهار چهره **۱** اگر صدی در طالع بود مقنود و زود حاصل شود و دیگر بگویند طبعی است هر شود **۲** اگر در عا

بر سر دراز و دو چرخه با یکدیگر ~~باید که طالع و خنثی باشد بود بر سر~~ **الف** در هر دو طالع
 حوزون درین معنی دو چیز نگاه باید داشت **۱** طالع دخانه بر چهار باید که بود **۲** باید که ماه
 متصل بود بر سر دراز و دو چرخه با یکدیگر **۳** اگر طالع یا خانه با برج انشی بود یا خاک **۴** اگر ماه متصل
 بود بر سر اصل یا سرخ یا آفتاب و اما در هر طالع یا خانه ماه برجی مغلوب بود برجی ثابت باشد
 بنا به بود **الف** در دروی که اسهل عظم کند درین باب دو چیز نگاه باید داشت **۱** که
 ماه متصل بود بکوکی که از کت الشجاع هر دو در آن بود **۲** باید که ماه متصل بود بستره که منقسم شده
 باشد در آن وقت و آنچه این کار را نشانده است که ماه متصل بود بستره که کت الشجاع یا برج
 بود اما آن در دو کار میان کند دروی و در هر طاعت **۱** اگر ماه در بر چهار و دو چرخه بود **۲** اگر بر سر
 سده یا ترس عطر رود و چون معبود باشد **الف** در دروی که علت از سر چشم بر
 درین اختیار چهار چیز نگاه باید داشت **۱** ماه در محل باشد یا در نور **۲** باید که از اشتغال بازگشته بود
 دروی با جمیع نماده بود **۳** باید که بطی ایتس بود **۴** باید که بیان او و شب کتر از بزرده درج بود و آنچه
 این کار را نشانده است این چیز است که یاد کرده شد **الف** در غرغره درین باب هر سه
 نگاه باید داشت **۱** همین ایوب که باید که ماه در محل باشد میان دراز و دو چرخه یا بر سر
 کوشیا و در فخرانه بگویند باید که در محل بود یا نور و بطیوس بگوید باید که بر چهار انشی بود یکی شرف
 اگر معبود بود بر سر **۲** باید که ماه ناقص انور بود و معبود **۳** همین ایوب که باید که ماه متصل بود
 اگر عطر و قوی باشد و اما باید که متصل بود معبود و اما آنچه از روی اصرار باید کرد آنست که
 متصل بود بر سر یا آفتاب از ترس خانه چون در محل باشد **الف** در غرغره درین باب آنچه این اختیار

بوی تمام شود هر سه **۱** باید که ماه در میان یا در غروب باشد **۲** باید که طالع هم ازین بر چهار
 در در میان تحت و میل است از ناف **۳** بترن آن باشد که ماه پیوسته بود معبود در این
 انور باشد **الف** در علاج چهار بهادریه درین معنی هر سه باید نگاه داشت **۱** باید
 که ماه در بر چهار ارضی بود و بهترین نور است **۲** باید که معبود در او ماه باشد **۳** باید که خانه یا
 در میان حس و اما آنچه از روی حذر باید کرد آنست که ماه متصل بود بر سر اصل یا آفتاب در درای
 چهاری بود **الف** در چهار و دو چرخه و دو چرخه درین معنی رعایت باید کرد
 بخت چهار است **۱** اگر ماه در برج و دو چرخه باشد **۲** اگر خانه و دو چرخه ناقص انور بود و معبود در
۳ اگر ماه را نذر انور و الهی بگوید که باید که قابل تر هر ماه ساقط و منقبت باشد **۴** اگر متصل
 بود بر سر و اما تر بود **الف** اگر پوشیدن در ساعت معبود اتفاق افتد **۲** اگر در طالع معبود بود ماه در عاشر
 بود و معبود بر آن معده که در طالع بود و از دو چرخه با یکدیگر **۱** اگر ماه در برج ثابت بود و بنا
 ترین همه است باشد **۲** در جملته قریب کوش یا بقابل یا بقارنه آفتاب زیرا که مقابل و مقارنه آن
 دلیل آن باشد که آن جامه بر سر تن کند شود و بجا قیاس بجا که ماه را با خداوندش **الف**
الف در صنعت زو و نقره درین معنی چهار چیز نگاه باید داشت **۱** باید که ماه در بر چهار
 بود **۲** باید که ناظر بود یا شب یا بر سر از تخیل یا قدیس و اگر ناظر بود بعد از از نظر بود
 را بود **۳** باید که صاحب طالع صاعد بود **۴** باید که ماه در بر چهار و دو چرخه بود اولی تر آن بود که آن
 برج مستقیم الطوع باشد زیرا که اگر چنین بود در هر ماه و درین پنج چیز نگاه باید داشت
۱ باید که ماه در بر چهار مستقیم الطوع باشد زیرا که اگر چنین بود فوید را بهتر بود و اگر در بر چهار معوج

الطووع باشد مشتری را ریان بود و بیع را سود ۲ باید که ماه را زید النور و الطوب بود ۳ باید که سهم
 القاعده در خانه مشتری بود و متصل بود بسود ۳ باید که ماه مطلق بود در هیچ و طار و الا خصوصیت
 کرد و همچنین باید که در وقت ساقط بود ۵ باید که ماه متصل بود بسود با اتصال پسندیده و مال از آن وقت
 که در اجتماع بر کرد و یا ترع اول دلیل بود بر عدل و انصاف در معامله و در ترع اول باقی بماند دلیل
 بود بر یکی حال مشتری و از ترع دوم باقی نماند بکنت باشد فزون چیزهای زینت **اقی مع المیزان**
 و زود ختن درین معنی چهار چیز نگاه باید داشت ۱ باید که ماه منفرد بود در سعدی و بعدی متصل
 بود و اگر بر یکی چون بیع را ریان در ۲ باید که ماه در شرف خود بود ۳ باید که ماه در برهما
 موج الطووع باشد ۴ باید که ماه ناقص النور و الطوب بود زیرا که چون چنین بود دلیل آن باشد
 که بیع را سود مند باشد مشتری را ریان دارد **فصل در شرکت کردن درین معنی سه چیز نگاه**
 باید داشت ۱ باید که طالع دهانه برهما و جبین بود از حکم گفته اند که اسد و جدی درین معنی روا بود
 اما جوزا و لیل دوستی و امانت باشد و سنبل و لیل منفعت باشد و حن و ثور و قوس و لیل منفعت باشد
 لیکن به خصوصت اسد و لیل عمل منفعت باشد و جدی و لیل آن بود که هر دو از یکدگر نماند باشند
 برهما و دیگر این کار را با هست لیل و لیل آن بود که آن شرکت رزق را لیل شود و لیل جانب
 به بود و سرطان دلیل رزقی باشد و میزان و لیل زود را که آن شرکت بود و خوب و لیل بود
 بر خنک و و لیل کذب بریان کردن و معالها و ما در مقدمه پیدا کرده ایم که احوال بدست و کشت
 نظر سنا رکان کبر ۲۰ بهترین نظر تا درین باب است که سود باقی باشند یا در طالع یا ناظر
 باشند از ثقیث یا با طالع ۳ اگر خداوند خانه ماه ناظر بود یا و دلیل بود بر آنکه ایشان بوقت

از یکدیگر راضی باشند و در آن شرکت سود کنند و اگر ناظر بود دلیل باشد که هر دو از بنابر یکدیگر
 بخیانت متهم کنند و درین سبب انباری باطل شود و اما آنچه از رزقی حذر باید کرد و در هر نسبت
 بودن کوش در اوقات ۲ نظر خداوند خانه ماه با ماه از تقابل یا ترع که دلیل خصوصیت بود در وقت
 مخالفت **فصل در شرکت کردن در مال فستادون رزق برای سود و درین باب سه چیز نگاه باید داشت**
 ۱ باید که ماه و طار و جدی سود باشند و ماه ببطار و جدی ۲ خانه و حادی عشر که پست المال است
 در جاذبه و خداوند هر دو صلی باشند ۳ باید که طار و در نور بود یا مقصود رزق حاصل شود **فصل در شرکت کردن**
 در دوام طلب کردن درین باب پنج چیز نگاه باید داشت ۱ باید که ماه در غرب یا قوس یا اسد
 یا حوت باشد ۲ باید که طالع یکی لیلین برهما باشد ۳ باید که ماه ناقص النور باشد ۴ باید که ماه
 در شمس و متصل بود بسود و بطار و در آن وقت و طار و با بد که سود باشد ۵ باید که صاحب
 طالع و صاحب سبب سلیم باشند از کوشش در رکت بر یکدیگر و اما آنچه از رزقی حذر باید کرد و در سه
 چیز است ۱ اگر ماه به ترع هیچ بود ۲ اگر در مقابل رطل بود ۳ اگر در می سده رطل باشد و این
 رزق به ترست **فصل در دوام دارون** باید که مشتری یا طالع در ناظر باشند یا به ناظر و در آن
 باشد و اما آنچه از رزقی حذر باید کرد و پنج چیز است ۱ اگر ماه در موضع مظلم باشد و این رزق زوده
 در شمس از بود و در ج خوب ۲ اگر ماه را غرض نبود در منطقه بر و در و تحقیق آنرا طریقه خرقه
 خوانند ۳ اگر ناظر بود در جنوب ۴ اگر در اقل در برهما و اسد و قوس بود یا طالع درین برهما
 باشد ۵ باید که طار و دور بود و در نظر رطل و هیچ زیرا که هر پنج سبب شغف و خصوصیت بود و رطل دلیل
 مطلق بود **فصل در صفت کیمیا** صفت هر در این باب نگاه باید داشت ۱ باید که در اوقات

چهار کانه در خوش خاله باشد ۱ باید که طالع برج ذی حیدر بود ۲ باید که صاحب طالع در عاشق بود و در
 حاوی عشرت ۳ باید که ماه نافر باشد با آفتاب از نظر سعد ۴ باید که مسعود بوده باشد در طالع اجتماع
 یا استقبال که پیش از آن بوده باشد ۵ باید که خداوند خاندان را کاکب مسعود باشد ۶ اگر عمل کیمیا از برای
 رز بود صلاح آفتاب نگاه باید داشت و اگر از برای ثواب بود صلاح ماه نگاه باید داشت و در
 سه چیز هر یک باید کرد ۱ از نخست عطار بود ۲ از آنکه بر جی مسوح باشد ۳ از آنکه طالع در حد کونین و در آن
 صاحب طالع در تبرع خوش بود یا در مقابل و معارفه ایشان یا با ذنب بود **الحادی و ثلثون**
 در غنیت کردن از برای دوستی دینی معنی ده چیز نگاه باید داشت ۱ باید که طالع برج ذی حیدر
 بود ۲ باید که آن کار در مساحت رزمه کند خانه در روز رزمه ۳ باید که رزمه خانه بود از کونین ۴ باید
 که رزمه نافر بود بطالع ۵ باید که خداوند حد طالع بود ۶ باید که ماه مقل بود با ثواب از ثلثین یا ثلثین
 ۷ صلاح عطار و مشتری و آفتاب نگاه باید داشت و باید که رزحل و رزخ در اوقات باشد بر آن
 ستارگان مستوی باشند ۸ اگر این عمل از برای دگر باشد خداوند طالع باید که دگر بود و اگر از برای
 اناش بود طالع خداوند طالع ثلثین باید ۹ چون غنیت خواهی کردن از برای کاری بیاید بگر
 بین که آن کار روزگزار است را حاصل شود و بکدام حصو تعلیق در و پس در و هم آن ستارگان
 بر آن حصو ملقط باید کردن و هر چند قوی تر باشد آن کار روزگزار حاصل شود ۱۰ دلیل آنکه کس که غنیت
 در حق دی خواهند کرد بیانشین ناکارستاره او دگر بود آن کار روزگزار کنند و اگر ستاره او
 مؤنث بود آن کار در مؤنث کنند و دوم آنکه بانی ستاره که غنیت بوی نام شود قوی تر از آن
 ستاره که دلیل آن شخص بود **الف و ثلثون** در غنیت کردن از برای دشمنی است هر دینی معنی نگاه

باید داشت ۱ طالع باید که برج مقبل بود ۲ باید که ماه در برج مقبل بود ۳ باید که رزحل و رزخ
 نافر باشند ماه و نظر رزحل درین باب اولی تر ۴ این کار در سرعت رزحل باید کرد ۵ باید که رزحل
 در وسط آنها بود و قوی حال بود ۶ باید که برین نافر باشند رزحل ۷ باید که سعدی رز یکدگر سا قطب
 ۸ باید که خداوند طالع رزحل بود **الف و ثلثون** در تقوید نوشتن دروی سه چیز نگاه باید داشت
 ۱ صلاح قمر طالع ۲ نظر قمر طالع ۳ صلاح عطار و **الف و ثلثون** در کار دگر باید که درین کار
 ده چیز باید نگاه باید داشت ۱ باید که ماه کحت الشیخ بود و دروی با جماع نماید باشد ۲ باید که
 خداوند طالع چمنین باشد ۳ باید که برین از طالع سا قطب باشد ۴ باید که برین از یکدگر کت باشد
 ۵ برین کحت ارض باشد ۶ اگر ستارگان دیکر کحت ارض باشد بهتر بود ۷ باید که برین کت
 طالع باشد ۸ باید که ماه مقل بود و در و الشیخ باشد ۹ باید که آفتاب مقل بود
 خداوند طالع یا کجا خداوند چهارم نویس ۱۰ باید که صاحب طالع سا قطب باشد از وسط آنها اما اگر خواهی
 که آن کار بوشند ماه باید که خداوند طالع در برین خوش باشد بشرطی که گفته شد **الف و ثلثون**
 و نهان شدن باید که ماه رز اجتماع بازگشته بود و هنوز کحت الشیخ بود و اگر نه باید که فوق ارضی
 بود و مقل بود بعدی کحت ارضی و باید که خانه او همچنین بود **الف و ثلثون** در ابتدا کردن
 کار درین معنی پنج چیز نگاه باید داشت ۱ باید که ماه در برج مقبل بود ۲ باید که برین نافر
 باشد بیکدگر از ثلثین یا از ثلثین ۳ باید که برین نافر باشد بطالع و طالع مسعود بود ۴ باید که آفتاب
 نافر بود بطالع از ثلثین ۵ باید که یک از برین در وسط آنها بود **الف و ثلثون** در غر کردن و در
 رز جهات عالم از برای طلب محبت اگر ستارگان که موافق آن کار باشند در طالع وقت باشد

جانب مشرق بهتر بود و اگر در وقت غایت بود جانب جنوب بهتر بود و اگر در وقت صبح باشد
جانب مغرب بهتر بود و اگر در وقت راج باشد جانب شمال بهتر بود و اگر در میان دو وقت باشد
رایان و تار که گفته شد موکجا باید که در میان دو جانب بود که تعلقی بدان دو وقت دارد **والتشرون**
در بعضی روز از راج شبانه روز از برای طلب حاجتها اگر دینها آن حاجت طلوع
بود و در حاجت مشرق اول آن روز آن کار را بهتر بود و اگر در میان دو وقت باشد و در
نیمه روز آن کار بهتر بود و اگر در میان مغرب و وقت الا یعنی بود آفر روز تا نیمه شب بهتر بود
و اگر در میان وقت الا یعنی طلوع بود نیز آفر شب بهتر بود و کجای را بدین قیاس باید کرد **والتشرون**
در نامه نوشتن و ابتدا کردن هر صفت حاجت درین معنی است هر گاه باید داشت
اول که کوشب را که طلوع برج ثعلب باشد چهره آفتاب کوی که طلوع برجی باید که عطار
را در آن بعضی باشد چنانکه خانه باشد یا شرف یا مثله او یا حد او یا وجه او یا پس او
عطار در خط او خود بخود باید که ماه یا حد او طلوع درین خط باشد از عطار و در آن نیز نشود
باید که حاشی بر جی بود که عطار در آن خطی باشد **۲** باید که طلوع و خداوند شش و در باشد
از کوشس **۳** باید که خداوند طلوع در وسط آسمان باشد یا روی بوسط آسمان دارد **۴** باید که عطار در مشرق
بود و مستقیم در او و محرق بنود **۵** باید که عطار و در مقل باشد **۶** باید که چون نامه نویسند
از برای حاجت بود باید که ماه مقل بود بدان ستاره که مدبران کسی باشد که نامه بروی نویسند
و باید که ماه مقل آن ستاره بود چنانکه اگر نامه بدو شاه نویسند باید که ماه مقل بود و ثواب
دار که بجا بیان نویسند باید که ماه مقل بود بشری و اگر بیزرگان نویسند باید که مقل بود بزرگ **۷**

ادمان

اول تر آن بود که ابتدا وقتی کند که ماه در نور بود و داشت درجه تا چهارده درجه و در جز اول
یکدرجه تا شش درجه و در سبزه از یکدرجه تا هفت درجه و در میزان از شش درجه تا چهارده درجه
در جدی و در یکدرجه تا هفت درجه **۸** باید که ماه رایان المیزان و احباب بود و حد بود
شمال اما آنچه از آن احتراز باید کرد است که ماه در قوس یا در حوت باشد **الاجون** در ابتدا آمو خلق
پیشا باید که ماه در قوس یا در جوزا یا در سنبل یا در میزان یا در حوت بود و در دیگر برجها البته
رود بنود و الا آن چیز یا بنود **الاجون** در تقیم ادب درین باب پنج چیز نگاه باید
داشت **۱** باید که عطار و مستقیم باشد **۲** باید که عطار و متصل بود بشری **۳** باید که عطار و مشرقی در او
طلوع باشد **۴** باید که طلوع وقت سنبل بود اگر خداوند طلوع یا عطار در برجها آتشی بود دلیل بود
بر کمال و آنچه از وی حذر باید کرد آن است که بر پنج در طلوع نبود و آنست که شمس و شمس انغم شود و اگر
زحل در طلوع باشد هر چه چنانکه فراموش **۵** **والتشرون** در تقیم رعد و درین باب سه چیز
نگاه باید داشت **۱** باید که طلوع جوزا بود یا میزان یا در میزان که برجها را آتشی اند و در تقیم
بهیواد و **۲** باید که متصل بود عطار و یا زهره یا یکی ازین دو ستاره باز گشته بود و دیگر ی پوسته
دار که چنین باشد **۳** باید که ماه در خانه زهره باشد متصل و عطار و یا در خانه عطار و متصل زهره **۴** بهر
هر آن باشد که زهره عطار و در خانه یکی در یکو تا باشد در او **والتشرون** در تقیم سیاه
باید که طلوع جوزا یا سرطان یا سنبل یا قوس یا حوت باشد و در یکی ازین برجها بود و خداوند
آن برجها و در باشد از کوشس **الاجون** در فرزند کتاب و در هر پسر و درین معنی چهار
چیز نگاه باید داشت **۱** باید که طلوع وقت و خداوند شمس بری باشد از کوشی **۲** باید که خداوند طلوع

مقتل باشد بعدی و در وسط آتیا در حادی غنیمت باید که مقتول بود در عطار ۲ باید که ماه و عطار و
 هر دو سقا باشند از نقصان و اگر از دی حذر باید که آن است که ماه ناظر بود بر محل یا در حنج
 یا بمقتل آتش یا بر سرخ او **الفصل در بیان** در بنیاد و نکندن دین منی بزرده جز نگاه باید
 داشت ۱ باید که ماه را دید بود در نور یا در سب یا در هر دو ۲ باید که حاد بود در شمال ۳ اگر
 در برج و در حادی بود ۴ قهر نه گوید باید که در برج و در حادی بود بهترین بنیاد است محمدی ابوی که
 که در برج ثابت بود و بهترین است و نور هم نیک است ۵ باید که مشرق بود در طالع ۶
 باید که شب فوق الارضی و در تحت الارض بود ۷ باید که روی نهاده باشد بشراف ۸ باید
 که در برجه را دید بود ۹ باید که آغاز از هفتم ماه تا چهارم بود ۱۰ باید که مقتل بود پس روز شنبه یا
 شنبه یا مقارنه ۱۱ باید که حذاوند طالع در برج الارضی بود ۱۲ باید که حذاوند خانه ماه ناظر بود
 ماه از ترجیح زیرا که آن دلیل بقا بود ۱۳ باید که اذن و خاله باشد از خوشی خانه و در راجع
 و از هشت چیز حذر باید کرد ۱ اگر قهر خداوند از دهم بعد از نوحسین شد خاصه روز
 برج زیرا که باید که ادراچ حصه باشد در نهادن بنیاد پس اگر او را نظری باشد از زهره
 باید که نوی باشد و مقتل بود برج زیرا که بیان زهره و برج خدا نیست و اگر خاله بود
 از نظر زهره دلیل خرابی بود و سوختن آن خانه بود باید که میان زهره و رخیل مسج نظر شود ۲ حذا
 باید کردن رزاکه قهر رخیل یا زنب بود ۳ حذر باید کردن رزاکه رخیل در دینی بود خاتمه در
 چهارم که دلیل باشد بر آن بنا تمام نشود و اگر تمام شود خداوند آن بنیاد در هیچ باشد از زهره
 و مصلحت از زهره و مصلحتا و لبا نیست آن بنا خراب شود و از سیلاب ۵ بر هر بنا باید کردن

از آنکه خداوند خانه قهر ساقط بود از قهر و از آنکه حذاوند طالع ساقط بود از طالع ۶ بر هر بنا باید کردن
 حذاوند طالع و حذاوند خانه ماه بخت الشیخ بود یا نحس زیرا که حذاوند آن خانه بمر بنی
 روز تمام شدن آن حذر باید کردن زیرا که ماه ناقص النور و الحیاب بود و از آنکه حذاوند طالع
 مختار بود یا در دوم باشد از طالع که اندلیل باشد که خانه بخور شد از بهر ادای دین ۱ بدترین حالها
 است که ماه باطل بود در جنوب و نه آنکه ماه بن الیران و اجمدی باشد **الفصل در بیان**
 و در هم کردن معنی ده چیز باید نگاه باید کرد ۱ باید که باطل بود در جنوب ۲ باید که از خوشی
 بزرگ دید بود و بسود چوسته و باید که این سعد مشرق بود و سعادتیغ داکر آن میسر شود
 باید که ماه مختل بود بکند و حذاوند خویش از نظر باشند و اما اگر از نظر ترجیح و مقابله
 باشد دشوار باشد ویران کردن ۳ اول تر آن بود که طالع برج هوای باشد یا
 آتشی ۴ ماه حذاوند طالع در برجه هوای یا آتشی بود ۵ اول تر آنکه حذاوند طالع و ماه از
 برجه باشد که چون آتش در آن برجه باشد روز باروی بگوئی نهاده بود و آن از اقل
 سلطان تا آخر توس بود ۶ اول تر آن باشد که حذاوند طالع بمنزب بود و ناقص باشد و
 روز و در سیر و مقتل بود بشاره ناقص است در روی بسوط دارد و راجع بود ۷ باید که ماه مشرق
 بود و ناقص در روز و در حرکت در ازل بود از طالع و مقتل باشد بگوئی زایل ۸ باید که
 ماه فوق الارضی بود و دفع تدبیر خود کند بشاره بخت الارضی و اگر بخت الارضی
 بود بشاره فوق الارضی ۹ باید که ابتداء آن عمل از هفت و سیم ماه تا آف ماه کرده آید
 ۱۰ اگر خواهی که بنا زده نشود باید که ماه بکند و حذاوند خانه خود ناظر شود **الفصل در بیان** در قهر

مبتدع درین باب شش چیز گفته باید داشت ۱ باید که ماه در برجهای زمینی بود ۲ باید که ماه
 متصل بود بسعد و به ثقیب رخل باشد و باید که رخل در خطها خود بود ۳ باید که رخل خط
 بود ۴ باید که مایع و خداوند شش سعد باشد ۵ باید که ماه رایند بود در حجاب دور شرف خود باشد
 یا در وسط آنها ۶ باید که ماه و طالع خالص باشد از کونی **نیم** **دوازدهمین** در کاریز کردن درین باب
 چهار چیز باید گفته داشت ۱ باید که ماه کحت الارض بود در خاصیع در ثلثه ادا کونی
 باشد در حادی عشر باید که بود ۲ باید که سعد و ناطر باشد ماه و آن سعد باید که در برج ثابت بود
 و در طرکان بود که سعد شرف بود در وسط آنها بود و اگر این میسر نشود زهره باید که در وسط آنها
 بود ۳ باید که رخل قوی حال بود و ماه ناطر بود از ثقیب یا ندیس ۴ باید که ماه در برجهای ابط بود
الباقی در دوازدهمین در درخت نشاندن شش چیز گفته باید داشت این میسر ۱ باید که ماه
 در برج رخی بود یا ماهی کی کوشیا روید که باید طالع و خانه ماه در برج دوجمین باشد
 ۲ باید که طالع برجی در برجهای بود **چهارمین** ایوب کوید که اگر ماه در طالع باشد این درخت
 زودتر بر آید اما باید که اتصال با سعدی باشد که آن سعد در طالع یا در حاشیه در شرف
 خویش بود ۳ قهرانی کوید باید که خداوند طالع شرف و صاحب بود که آن دلیل سرعت پیران
 بود ۴ باید که رخل قوی حال باشد در اوت و یا دمال و اما در اوت و در طالع شما وی باشد
و بهتر آن باشد که طالع یا خانه ماه برجی باشد که دلیل آن درخت بود و اما در اوت و
 سدر باید که در تهرست ۱ اگر رخل متصل بود بکوکی که در بهو طویش باشد زیرا که اگر چنین
 باشد آن درخت که نشاندن تاه کرده و شکست شود از حقی که بوی رسد ۲ باید که ماه

باید که متصل
 باشد

باید که ماه متصل نبود بر شش و نه باشد که آن دلیل شکست شدن آن درخت بود از باید
 آنچه و بهتر آن بود که در برجهای آکنی متصل بود ۳ باید که خداوند خانه ماه در احتراق باشد زیرا که
 این دلیل آن باشد که خداوند آن درخت از شرف آن درخت کوزد **انجمن** در شخم
 انداختن درین معنی پنج چیز گفته باید داشت ۱ باید که طالع برجی دوجمین باشد یا
 که خداوند طالع در برجی ثقیب باشد ۲ باید که خداوند بری بوی از کونش و ناطر بود و طالع
 باید که ماه در برجی ثقیب بود و رایند در عدد و در حجاب و زود و جز احتراز باید که در آن
 قهرانی بود که آن دلیل باشد که شخم تاه شود اگر کونی را با حجاب طالع نظری باشد زیرا که
 آن دلیل باشد که زرع را آفتی رسد **الحادی و انجمن** در اجازت زمین تاه جز درین معنی
 باید داشت ۱ باید که اوت و در کونش خالص باشد ۲ باید که ماه متصل بود بسعدی و منفرد بود بسعدی
 و آن در سعد باید که ناطر باشد ۳ باید که ماه کعبه خداوند خانه خود ناطر بود **و همچنین** در چهار
 یا چندین و بر نشستن را درین باب چهار چیز گفته باید داشت **اول** ایوب کوید که باید
 که طالع و خانه ماه حمل بود یا نور یا یک زمین برجی دوجمین و یکی کوشیا روید ماه در برجی ثابت
 باید اوتا در عقوب و دوتو و باید که خانه ماه برجی دوجمین باشد ۲ باید که متصل بود بکوکی مستقیم
الباقی ۳ سحر کوید که اوتا و اما در کونش خالص باشد ۴ سحر کوید که باید سادی و خداوندش
 سید باشد از کونش و آنچه از وی احتراز باید که در تهرست ۱ اگر ماه بکوکی مستقیم
 متصل باشد زیرا که دلیل باشد که حیوان بر دل خداوند کران و ناخوش شود ۲ باید که رخل ناطر
 باشد ۳ باید که ماه در ساد یا در حوت یا در مقابل برج باشد که آن دلیل تاهی آن است

اشارت و همچنین در فویدن گفته در وی توان نشست اگر آن چهار بابی ریاضت بازده
 باشد باید که طالع وقت فویدن و موضع ماه و نیمه آفرین اسد بود و اگر خوانند که بهائی زیاده
 شود طالع وقت در حیدین باید و اگر چهار بابی بارکش باشد طالع و خانه ماه نیمه آفرین فویدن باید
الراج و همچنین در برده فویدن درین باب چهار چهره نگاه باید داشت **الحیدین** ابوبکیر
 باید که ماه در بر چهار روضی بود یا هوانه القاجری عودین فوجان کید که در همه بر چهار شایه الا در عقل
 و عقرب و جدی و بهترین در صورت مردم بود و هوانه کید که حوت و است **۲** باید که طالع
 و خداوندش خانه قمر سلیم باشد از کجس **۳** باید که خداوند سادس را طالع حار جیتی باشد **۴**
 محمد ابن ابوب کید که آن بنده فویدن که در دست ایشان صنعتی بود باید که طالع هوانه
 ماه و نیمه آفرین جور باشد **الحیدین** در بنده ازاد کردن درین باب چهار چهره نگاه باید
 داشت **۱** باید که ماه راید بود در نور **۲** باید که مقبل بود و بعدی و طالع مشرقی باشد **۳** باید
 خداوندش بری باشد از کجس **۴** باید که هر دو برین ناظر باشند از شنبه یا از قدس و هر دو سلیم
 باشند از کجس و آنچه از وی اخرازی باید که دانست که هر دو برین مقبل باشند بیکدیگر که آن دلیل
 خصوصیت که میان بنده و خداوندش بخیر کید بریز باید که از آنکه ماه در سابع مخفی باشد **۵**
و همچنین در برادران کوچک در وی چهار چهره نگاه باید داشت **۱** باید که ماه بری بود از کجس
۲ باید که ماه فصل بود بنهر **۳** باید که نهر و مستقیم است و **۴** هوانه کید باید که نهر و مختار بود در
 ملک خویشی **الراج و همچنین** در کودک از شیر باز کردن آنچه درین باب نگاه باید داشت چهار
 حضرت **۱** باید که ماه در بر باشد از شعاع آفتاب **۲** باید که ماه فصل بود بنهر و نهر و مستقیم است

لود

بود سجد او نه خانه خود باید خداوند طالع **۳** باید که خانه ماه برج روضی بود **۴** باید که ماه در
 خانه ستاره سهید بود جز از نهره که اگر در خانه نهره بود که آن مادر کودک و دیگر بعد از آن
 شیر کند **اشارت و همچنین** در کناح کردن درین باب نه چهره نگاه باید داشت **۱** طالع و دیگر
 اوقات و نه کجس سلیم باشد **۲** باید که ماه و نهره مرد و مسعود باشد **۳** باید که نهره **۴** در خانه ای مسعود
 باشد یا در حدود ایشان **۵** باید که نهره ناظر بود طالع یا کجا او نه خانه خود در دنده یا قهال کد
 اگر مسعود باشد و اگر کجس بود باید که نهره ی بازگشته بود **۶** باید که ماه و نهره و مشتری مرتبه ثلث
 باشد و بهترین آن بود که در مثله **۷** باید که ماه در شرف نهره باشد یا خانه وی یا فرج
 وی یا در قران مشتری و یا در قران عطه روزان وقت که عطه مسعود بود **۸** باید که آفتاب
 و طالع و خداوند طالع آن ستاره که ماه بوی بازگشته بود سلیم بود از کجس زیرا که ایشان دلیل
 مرد باشند و همچنین نهره اما و سابع و خداوندش آن ستاره که ماه بوی رنده بود
 باید که سلیم باشند از سابع زیرا که آن همه دلیل زن بود و همچنین عاشره و دلیل بود بکلیه در
 میان ایشان بود و راج و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت ایشان بود **۹** باید که در نظر از کجس
 باشد از سجدی **۱۰** باید که ماه در برج ثابت بود و بهترین ثوابت در سده بهترین میان ثوابت
 رزوه در برج ثابت در هر دو آنچه از ای خدر باید کردن و در حضرت **۱** گفته نهره ناظر بود
 جوس **۲** گفته ماه در ترس کجس یا در حق ایشان باشد که آن دلیل بود بر وقت و سب
 سارفت و دشمن داشتن بیکدیگر **الراج و همچنین** در زفاف کردن باید که ماه در سلطان
 و محل و بعدی دو لون باشد و در بر چهار ثابت بود باید که در خانه عزا و سادی بود **و همچنین**

در سفر جنگی درین معنی درازده چیز گفته باید داشت ۱ باید که ماه در برج خنک باشد
 و بهتری آن بود که برج مقبل بود ۲ باید که طالع خالص بود از کون و همچنین خداوند طالع ۳
 که هفتم خالص بود از سعدی ۴ باید که خداوند سهم بعد بود و در طالع بود ۵ باید که ماه در نهم باشد
 از آن طالع یا در ثلث یا در حادی عشر یا در پنج باید که مقبل بود بهتری یا ثواب ۶ باید
 که کونین ساقط باشد از طالع و از ماه ۷ باید که هر دو نیز ناظر باشند به یکدیگر و بطالع همچنین
 ناظر باشند ۸ باید که قابل تدبیر ماه قوی باشد در طالع یا در عاشر یا در حادی عشر که آن
 دلیل بود که او را در سفر چیز بسیار حاصل شود ۹ باید که ماه ناظر بود که خداوند خالص بود ۱۰ باید که
 خداوند خالص خداوند خالص ماه در اوق و باشد و سیم از نهم ۱۱ اگر آفتاب در برج
 سعد باشد یا مقبل ایشان دلیل رزود بازگشت بود و اگر از دی حذر باید کردن هفت
 ۱ اگر خداوند طالع از طالع ساقط باشد و همچنین خداوند خالص ماه از ماه ۲ اگر ماه
 سخت و شجاع بود یا در سدی یا در ثانی عشر ۳ اگر خطا در درین خانه باشد ۴ اگر
 ماه در مقبل رت کونین باشد یا در برج یا در مقبل ایشان زیرا که نظر کونین ماه بهتر بود
 از نظر ایشان بطالع و قصر آن که اگر ماه در اول ماه مقبل بود و برج دلیل آفت باشد
 از زندان یا از پادشاه یا از آتش ۵ حذر باید کردن از آنکه ماه در و در رابع بود که
 آن دلیل بر دشواری راه بود و دوری مافت ۶ حذر باید کردن از بودن ماه در طالع که
 آن دلیل هاری باشد در راه ۷ حذر باید کردن از آنکه نیر از یکدیگر و از طالع ساقط باشد
 که آن دلیل بود بر درازی سفر یا برودن آن کس در راه بدانکه آتش که نظر خواه کردن و طالع

معلوم

معلوم باشد باید که صاحب طالع وی سیم باشد از نحس و همچنین ساطعانی وی و
 باید که طالع آن وقت که در وی سفر خواهد کردن عاشر طالع مولود وی باید که ماهی
 نوا و در طالع مولود وی باید که در عاشر یا در ناسع قوی حال ۱ اول و دوم اندر خواب
 آنچه در وی گفته باید داشت سه چیز است ۱ اگر ماه در برجهائی آنچه بود همچون ایوب
 در برجهائی خنکی رد اول ۲ باید که آن برجهائی خالص بود از کونین ۳ باید که او را دستور
 باشند و آنچه از وی حذر باید کردن دو چیز است ۱ اگر ماه مقبل بود از و ۲ همچون ایوب
 گفته است که مکروه است که در طالع مستان بود و نیزیم یا ماه را اقبال بود بچنین است ۳
 ۱ است و در نفع بچنگ درین باب است هر گاه باید داشت ۱ باید که طالع یک روز
 بر جهات سارکان علوی بود و بهترین خانه میخانه است یا از آنکه برج کوی ناظر بود و اگر
 یا تدبیر ۲ باید که خداوند طالع یا در طالع یا در وسط آنها یا در حادی عشر باشد و اگر میسر نشود
 باید که در رابع یا در سابع انگاه مقبول بود که کوشیار گوید که باید ماه در برج مقبل بود
 و خداوند طالع در برج ثابت یا در حیدین باشد همچون ایوب گوید باید که در سلطان بود
 به شلیف میرنج و به مشری ناظر بود و در عقوب و در حوت هم مکتب باشد ۳ باید که صاحب
 طالع متوال باشد به صاحب سابع ۴ باید که خداوند سابع در طالع یا در ثانی بود و در جالیه
 نا مقبول و مقبل گو بگوئی ساقط ۵ اگر خداوند طالع و خداوند سابع به یکدیگر ناظر باشند
 از نیکبست یا تدبیر دلیل صحیح بود ۶ باید که خداوند نهم در ثانی باشد ۷ باید که نیر مقبل
 سجد او نه طالع ۸ باید که خداوند طالع مقبل بود به خداوند عاشر ۹ باید که خداوند خالص ماه

و خداوند طالع ناظر باشند طالع روز نظر پسندیده زیرا که آن دلیل فوت یا ران
 آن کس باشد که ابتدا کند آن کار زار را **۲۱** اگر اتفاق افتد چنانکه خداوند سابع بخداوند ثانی
 متصل باشند آن دلیل تبه شدن دشمنان باشند **۱۱** باید که ستاره ماه نوای بازگشته بود
 ران وقت قوی حال بود آن ستاره که ماه بوی رونده بود ضعیف باشد که آن دلیل فوت
 طالب و ضعف مطلوب بود **۱۲** باید که ماه منفرد باشد از آن راه و متصل بود بستانه که طالع
 وی نیز ملک آن ستاره بود که از وی بازگشته بود فخر آنه گوید چون ماه ناظر بود طالع دانات
 وی قوی تر بود از دولت خداوند طالع **۱۳** اگر غالب طین آن بود که جنگ خواهد افتاد
 باید که مریخ ورود باشد و طالع از سعدی خا باشد **۱۴** باید که ثانی خداوند شمس معبود و قوی
 خال باشند **۱۵** باید که مریخ و عطارد و ماه و خداوند خا و او فیکال باشند زیرا که این ن
 دلیل جنگ باشند اگر خواهی که هر دو ختم یکدیگر نرسند باید که ماه ران ستاره که برگشته
 بود از طالع ساقط بود و ران کوکب که قوی متصل بود **۱۶** باید که خداوند طالع و خداوند
 سابع از یکدیگر ساقط باشند **۱۷** اگر هر دو یکدیگر ناظر باشند از نظر مودت این ترا میخ
 افتد اما اگر یکی ازین هر دو راجع باشند در جایگاه نامواقی بود ختم بر وی غالب کید
 بعد از صلح پس اگر این کوکب راجع و ثانی بود ختم او را بکشند و اگر ثانی بود مال او
 بستاند و اگر در نامه خسر بود یا در سادس او را حبس کنند **۱۸** اگر عطارد و مریخ متصل باشند و
 مریخ متصل باشند بعد از آن کس که ختم بوی رسیده باشد جایله بوی ده **۱۹** اگر عطارد
 سخت اشعاع بود هر دو ختم یکدیگر حلیت نازند **۲۰** اگر عطارد و مریخ معبود باشند

برابر باشد

برابر باشند در فوت و اما آنچه از وی حذر باید کردن و در زده خیر است **۱** اگر خداوند
 طالع و ثانی بود **۲** اگر محقق بود **۳** ساقط باشد و متصل بود کوکب ساقط **۴** اگر خداوند
 سابع متصل بود و بخداوند راجع که آن دلیل فوت ختم بود از برای آنکه راجع او ختم ختم
 او باشد **۵** اگر خداوند طالع متصل باشد به خداوند ثانی **۶** اگر خداوند ثانی در راجع
 و در ثانی باشد **۷** حذر باید کردن از آنکه خداوند او خاسد باشد **۸** حذر باید کردن از خداوند
 ثانی عشریه ماه که او دلیل حقیقت است **۹** حذر باید کردن از آنکه رخل در خانه خداوند طالع
 باشد و خداوند ششم و خداوند طالع مخوس بود زیرا که این دلیل غریب بود **۱۰** حذر باید که
 کردن ران که دلیل مطلوب بر بالای طالب کند و که آن دلیل ظفروی باشد و اگر جنگی خواهد
 کرد باید که در باب خانه دلیل آن کار با و ناظر باشند زیرا که دلیل فوت و نجات
۱۱ بطریق کسفت حذر باید که در جنگ در وقت که ماه در نور باشند ناظر مریخ نظری
 ناپسندیده و چون در نور و سلطان باشد که بنیشت مریخ بود و در دو سعد بوی ناظر باشند
 و باید که در برجی آنچه بود در برج خاکی بود **۱۲** در شهر در آمدن آنچه درین معنی
 نگاه باید داشت نه چهرت **۱** باید که دوم طالع آن وقت معبود باشد **۲** باید که خداوند
 برج و قمر کوکب سعد باشد **۳** باید که وی بر بالای زمین بود **۴** اگر خداوند و قمر کوکب خن باشد باید
 که ناظر بود طالع یا به خداوند طالع نظری پسندیده **۵** اگر خواهی که در شهر روی که آنجا ختم کنی
 بسیار باید که ماه در اسد بود مقبول از خداوند طالع **۶** باید که ماه قوی حال باشد باید
 که طالع و خداوند شمس بری باشد از شمس **۷** باید که طالع و خداوند شمس بری باشد از شمس

۱ باید که سهم آقا و در طالع باور وسط آقا بود ناظر به صاحب طالع ۲ باید که ماه بر بالای زمین
و آنچه از وی خدای باید که در آن پنج جهت ۳ اگر ماه با خداوند خانه خود کثرت الارض باشد
بزرگ آن دلیل خوف دشواری آن کار بود که در آن شهر خواهند کرد آن اگر در آن شهر کار را
پوشیده خواهند کرد اگر چنین باشد ربانی ندارد و اگر کثرت الشعاع باشد بهتر بود ۴ اگر خداوند
نماند راجع به کثرت الشعاع به مستقیم بود زیرا که اندک نشتن بود در آن شهر مزدی یا آنکه در آن
شهر حج بود یا نه ۵ اگر ماه بجای رسیده از قبل بود زیرا که او دلیل دشواری و مذلت بود ۶ اگر ماه
بجای رسیده ناظر بود با خداوند ناظر به عطار و در پنج بوی ناظر بود از سبع که آن دلیل
جواحت بود ۷ اگر زحل بجای میخ بود دلیل ناخیر بود در آن کار که خواهد کرد و مالک بسیار
ضایع شود و اگر میخ بجای ماه در نفوس بود ناظر بود بوی از قوس آن دلیل فقرت بود از قوس
الربع و النون در جهت و بهشت نشستن ملک درین باب بزرگ و جز که به باد است
۱ باید که طالع خداوند نشی و ماه خداوند نشی ماه خداوند نشی معلوم باشند از کونی ۲ باید که تا مهر
باشند بهشتی ۳ باید که طالع خداوند ماه از برهما اثبات باشند نصرانی گوید بهر آن باشد
که طالع اسد و عقوب باشد اما باید که ماه در عقوب باشد محمد بن ابوب گوید عقوب در
احوال بدست دوزخ بدین همه یکو بود خانه قوس و حوت اگر خداوند این در برهما اثبات
باشد ۴ باید که دلیل آن عمل قوی حال باشد چون اثناس در کار سلطانی و مشتری در رفعة و عطا رود
در روز و همچنین دیگر ستارگان ۵ بهر آن باشد که ماه با ثواب مقل باشد و اثناس
به مشتری از جایگاه مقل ۶ اگر خداوند وسط آقا مشتری بود بغایت یکو باشد باید که اثناس

در برج **ا** آتش بود **ب** باید که در وقت چهارگاه روز سدی خالص شود خاتمه آتش **ب** باید که خدایند
عاشق خارج بود بگذارد خلع **ا** باید که ماه از سماره مضرب و بستار مفصل که ملک و
بدای ملک آن سماره بود **ا** بهتر آن بود که ثواب در وسط آتیا بود یا زهره یا شتری و بهتر آن
که خدایند طالع در وقت بود و بهتر آن هر که در شرف خویش باشد **ا** باید که خدایند طالع در وقت و
بهر آن همه دمه عاشق است **ا** باید که خدایند عاشق از زینت باشد **ب** باید که خدایند طالع در وقت
خویش بود یا مفصل بود بگذارد شرف طالع **ا** باید که خدایند طالع در وسط آتیا بود و ماه و برج
آتش یا جوانی بود که اندلیل هست باشد **ا** باید که ماه را نباشد **ب** باید که سهم استعاده
قوی حال باشد و در آتیا و باشد خاتمه در عاشق **ا** خری گوید باید که طالع دماژ ماه برج منقسم
الطبع باشد **ا** خدایند گوید بهتر آن باشد که طالع وقت عاشق آن شهر بود یا آن اقلیم
و اگر آن طالع وندی از آتیا و آن زمان بود که در پیش گذشته بود یا از آتیا و طالع سال یا
از آتیا و طالع اجتماع یا استقبال باشد آن شهر بود و اما آنچه از روی خدایند باید که در وقت است
ا خدایند باید که در آن از برجها ملوک را نباشند و آن محل و سرطان و عقرب و جدی و در وقت
و از آن برج که زحل یا زحل یا زحل بود **ب** هرگز باید که در آن که خوش ناظر باشند از آتیا و
ب خدایند باید که در آن فساد حال آفتاب که آن کار بایند نبود **ب** خدایند باید که در آن از خدایند
یا استقبال که در پیش از آن گذشته منحوس باشد یا خوش بر روی مستوی باشد **ب** خدایند از
کسوف و خسوف که سخت بود **ب** آنکه مایل و زایل و نه باشد یا منحوس یکی از منحوس

که در مفعول باید کردن از آنکه ماه از آفتاب منفرد بود که اندک لیل نقصان
 کند **۱** حذر باید کردن از نقصان در روز یا در حد و در صبح **الخامس الثمن** در لوا بقی
 آنچه در وی اعتبار باید کردن چهار چیز است **۱** باید که ماه در یکی از خانه ها و عطارد در روز
 و شتری بود و اگر لوا بقی از بهر حوب بود باید که ماه در خانه های مرغ باشد و بهتر آن است
 قمرانی گوید باید که ماه و خد او طلوع در خانه های مرغ و شتری باشد **۲** باید که ماه از نظر مرغ
 خانه نباشد از ثلث است یا تسدیس **۳** باید که طلوع و خد او مذوی و ماه و خد او مذوی و مسعود
 باشد **۴** باید که خد او طلوع و خد او مذوی مستقیم باشد و آنچه از وی حذر باید کردن آنست
 که خد او طلوع یا خد او مذوی در رابع باشد **الاول الثمن** در لوا کن دن اگر خواهد که
 بار دیگر آن کار بوی رسد شش چیز نگاه باید داشت **۱** آنکه ماه در برج دوجبدین بود و همچنین
 طلوع برج دوجبدین بود **۲** باید که ماه در اوت و بیست **۳** باید که مفضل بود بسعد **۴** باید که ماه
 زردیا انور بود **۵** باید که صاعد بود در شمال **۶** باید که طلوع خانه بود از کوهی و اگر خواهد که بان
 نزد هرگز نه چیز نگاه باید داشت **۱** باید که ماه و طلوع برج ثابت بود **۲** باید که ماه قسط
 بود از طلوع **۳** باید که ماه منجوس بود و در قمر آنکه در ابتدا این یا کرده شد بر یکی آن باید
السادس الثمن در فراخ استدن باید که هر ماه مفضل بود در حمل در اوّل ماه از ثلث است ندلی
 و در خانه رخل باشد و بهتر آنست که مسود بوی ناظر باشد **الثمن** در اجابت خورشید
 از سلطان درین معنی پنج چیز نگاه باید داشت **۱** آنکه طلوع برج اسد بود **۲** آنکه ماه در انور بود

یا در وسط **۲** آنکه ماه و خد او مذوی مفضل بود بسعد **۳** باید که ماه رانید بود **۴** باید که ماه رانید بود
الثمن در صید مرغان آنچه در وی اعتبار باید کرد و در روز و جزئیات **۱** آنکه ماه در برج
 هوای باشد **۲** آنکه مفضل بود بوطارد **۳** آنکه عطارد قوی حال باشد **۴** آنکه اگر صید مرغان آنچه
 خواهد کردن باید که مفضل بود بوطارد که او برج آینه بود **۵** بختری گوید در صید دریا باید
 که طلوع در برج آینه بود ناظر بکند او مذوی خورشید در انور بود **۶** اگر صید بیا کنند و
 بهتر بود و اگر بچرخ و شاپین کند بفران بهتر بود و اگر بفتاب کند و بفران بود **۷** صید کردن را بهتر
 آن بود که طلوع برج مقبب بود **۸** باید که ماه در عاشر بود و شتری در طلوع و مرغی در رابع
 و رخل ساقط در هر دو رجب از اوت و یا در مایل الاوت و باشد و بهتر آنست که ماهی عشر است **۹** اگر
 بفران مفضل باشد سخت میگو باشد و در آن صید نشاید افزاید **۱۰** باید که خد او مذوی سابع ناقص و مفضل
 بود **۱۱** باید که ماه منفرد باشد از برج محمد بن القوب کند اگر ماه در طلوع بود دلیل باشد بر
 آنست که صید **۱۲** باید که آنکه کب که ماه بوی مفضل بود در مایل الاوت و باشد که اگر در دوت باشد
 آن وقت صید کند و اگر قط بود دلیل بر آن صید بود اما آنچه از وی حذر باید کردن شش
 چیز است **۱** باید که ماه خانه البهر بود **۲** آنکه در آفر برج بود **۳** حذر باید کردن از آنکه ماه در صید
 بود و منجوس برج و مرغی در حمل و قمر در وسط السما و اگر آن دلیل بود که شاپین و یا بازو غریم
 باز نیاید **۴** اگر در وقت صید کردن ماه بتاره راجع مفضل باشد بر آن صید نفع نباشد **۵** باید
 که ماه از خد او مذوی خد او مذوی ساقط بود **۶** حذر باید کردن از آنکه ماه منجوس بود و رخل که آن بد
 تر است از همه در آنکه برج ثابت بود **الثمن** در صید چهار پستان پنج چیز درین باب نگاه باید

که روزه باز کردند باید که طالع برج مقبل بود و در وی سعد بود و **الفصل الثامن** **البعون** در گشتی
 در آب روان کردن آنچه درین باب نگاه باید داشت سه چیز است **۱** باید که هر دو
 سعد ناظر باشند بطالع و بهر دو بزین **۲** باید که ماه در خانه خطا رود بود **۳** باید که ماه در اول
 حمل باشد یا در وسط نور یا در آخر جوزا یا در سرطان یا در وسط سنبله یا در اول میزان یا در وسط
 عقرب یا در آخر جدی یا در اول کعبه یا ناظر بود **الفصل التاسع** **البعون** در شراب کردن آنچه
 درین مصلی نگاه باید داشت پنج چیز است **۱** باید که ماه در حوت باشد یا در سرطان **۲** باید که
 ماه مقبل بود بهر ماه **۳** اگر بعد از اتصال زهره باقی بپوشد و از ثقیب یا از نسیس
 آن شراب بر پیکر کسی برسد و هر کی رزان یعنی یا به **۴** اگر اتصال ماه به زهره بوده باشد یا
 آن شراب بخور می و لهو و طرب خورده آید **۵** اگر آن شراب رز برای حاجت کند باید
 که ماه در برجی احوال باشد و مقبل بخار و بهترین آن بود که مشتری ناظر باشد تا از آن شراب منفعتی
 پیدا آید و از دو چیز احتراز باید کرد **۱** اگر قمر بزحل ناظر باشد که اگر آنگین باشد آن شراب
 تباه گشته و احم از زینده بود **۲** اگر ماه بمریخ ناظر باشد نظر پاسبندیده که او دلیل بود
 که آن خم بکشد تا بزمان آید یا چری را تباه کند **الفصل العاشر** **البعون** در وقت شراب خوردن
 درین باب سه چیز نگاه باید داشت **۱** هر گاه که ماه در ثور و در میزان و در حوت باشد و
 مشتری در اوج و در میان اوج و اوج باشد هر شراب که خورد نکند باشد **۲** چون ماه
 مقبل باشد باقیاب از ثقیب خوردن چند نیک بود **۳** چون ماه مقبل باشد مشتری محمود باشد
 شرابها و فایده خوردن را آنچه برین ماند و آنچه از وی احتراز باید کرد و دو چیز است **۱** چون ما

در برج خاک باشد و مقبل بود بزحل نشاید که شراب آخوری خوردند که زبان در درد **۲**
 چون ماه در برج جماع باشد بود و مقبل بود بمریخ مگر ماه باشد در آن وقت خوردن شراب نکند
 و همچنین و مانند آن **الفصل الحادیس** **البعون** در همان رفیق درین باب دو چیز نگاه باید داشت
۱ اگر ماه مقبل بود بعدی و بهتر آن باشد که ثقیب یا نسیس دی باشد **۲** باید که ناظر بود بخار و
 و آنچه رزان احتراز باید کرد دو چیز است **۱** اگر ماه با یکی از زهر دو کس باشد یا به طرح یا بقایا
 او **۲** اگر یکی از دو کس وقت باشند **الفصل الثاني** **البعون** در شرط پنج و در وقت خن آنچه در وی نگاه
 باید داشت ده چیز است **۱** اگر ماه مقبل یکی از زهر دو سعد آنگاه آغاز کند او غالب شود
 و اگر خبی مقبل باشد مغلوب شود **۲** بهتر آنست که ماه مغرب بود از خطا رود و مقبل باشد
 بمریخ **۳** اگر طالع سعدی باشد یا حاجب طالع در عاشر بود آنگاه آغاز کند حمله او را و بهتر آن
 آن بود که در سابع سخن بود **۴** اگر ماه مغرب باشد از خطا رود و خداوند طالع مقبل بود آن دلیل بود
 بر حضور کسی که آغاز کند **۵** اگر خداوند طالع و خداوند سابع هر دو در وسط است
 باشد هر دو برابر باشند و اگر ماه و خطا رود هر دو تباه باشند هر دو دعا کنند و در روح گویند و
 همین اگر طالع باشند هر دو در دفع زن باشند **۶** هر آن کوی که در آن جانب باید نشستن
 در شرط پنج و در وقت خن که ماه در برج آن جانب باشد و اگر چنان اثنی افند که در جانب
 قمر بنشیند آن بهتر بود که چنان که ماه در حمل باشد و حمل و بلبل شرق بود **۷** باید که طالع که مشتری
 یا در حال بود و مغرب یا جنوب **۸** بخوری گوید باید که بمریخ در آن برج باشد که معاف بود بکجا
 آغاز کند **۹** و باید که حاجب طالع کسی کند بود و حاجب سابع **۱۰** احتراز باید کرد از آنکه خداوند

و خداوند سابع خاطر باشند بر یکدیگر از مقابل که او دلیل حضرت و جنب بود و باید که
 صاحب باشد در شمال **الف** زن در چوکان رزون درین باب گفت چنانکه باید داشت
۱ باید که ماه در برج مقبل باشد **۲** باید که ماه مقبل باشد بعد یا بر پنج روز نیست **۳** باید که
 طالع وقت هر دن رزون از برای چوکان رزون برج مقبل باشد و بهتر آن قیل و میزان است
۴ باید که خداوند طالع مقبل بود و بعد **۵** باید که فوق الارض بود بری از اعراف و کنی **۶** اگر خوانند
 که غالب شود کوی بدان جانب باید زون که ماه درین جانب بود **۷** باید که برج قوی باشد
 زیرا که این دلیل وقت سال باشد و اما آنچه از روی حد باید که درین پنج چیز است **۱** باید که ماه
 در برج ثابت بود زیرا که آن دلیل کرانه باشد و همچنین از برای او و چندین **۲** حذر باید کرد
 از آنکه ماه با زحل باشد زیرا که زحل حکمت را سر و کند **۳** حذر باید کرد از آنکه ماه یا حذرا
 طالع مقبل بود لیکن آنکه که در موط باشد زیرا که او دلیل اثبات کند از اسب **۴** محمد بن ابوبکر
 گوید باید که مود و راقا باشند **۵** عمر بن فرخان گوید باید که زحل در اوتا و بنا شد خاتم طالع **الف** و
الف زن در وقت و عا کرون یعقوب بن اسحق گفتی درین معنی را که ساخته است از آنکه
 حکم درین معنی گفته اند تمامی یا در ده است و اما آنچه در آن رساله آورده است باید دید و بعد از آن
 آنچه دیگر حکا گفته اند بگویم یعقوب بگوید فنی گفته اند باید که در وقت و عا سعدی در طالع بود و
 سعد دیگر در رابع تا ایند که در عا غیبت می گویند باشد و قوی دیگر گفته اند باید که در طالع بود
 و دوم در عا شرفی دیگر گفته اند که در عا شرف باید و دوم در رابع و قوی دیگر گفته اند باید که در قیاس
 بود و دوم در رابع و باید که این مرد و سعد در شرف باشند و از آنجایی برآید باشند و مخرق در رابع باشند

و باید که ماه درین مسعود باشد و بعضی گفته اند که از برای آفت آنکه باید که ماه
 در خنای زهره باشد و مقبل بیشتری و اگر از برای اینا کنند باید که ماه در خنای
 مشتری بود و مقبل زهره و اگر از برای طلب جنح و عفار بود باید که ماه مقبل بود بر حمل خنای
 رزوی مقبل بود و مسعود در آن موضع بود که یاد کرده شد و اگر از برای طلب ریاست
 و پادشاهی بود یا شتاب مقبل بود و اگر از برای لشکر کشی بود باید که قمر برج مقبل بود و اگر از
 برای طلب علم بود باید که عطارد مقبل باشد و اگر از برای لذت و کارهای زنان بود زهره در
 مقبل بود باید و بعضی گفته اند که هر وقت که عطارد یا سرخ مقارن کف انجیب باشند آن وقت
 اجابت دعا بود با صلاح تن و عا کنند و اگر آفتاب مقارن می باشد دلیل آن بود
 که دعا کننده توانگری و شجاعت باشد و اگر زحل مقارن او بود دلیل آن بود که دعا کننده
 رز میانه عمر آفرینا کند و کمال باشد و اگر نحوسن باشد در آفریندی چار که دی زیاده باشد
 و اگر مشتری مقارن وی باشد دلیل بود که دعا کننده بر دشمن خود غلبه یابد و اگر زهره مقارن بود
 و بر او دلیل بود که دعا کننده مال بسیار یابد و آفریدی اندک بود و حکما دیگر گفته اند در وقت
 و عا کرون باید که مشتری بار اس بود و در عا شرف طالع وقت و از آنجایی بیسم باشد و ماه مغرب باشد
 از خداوند طالع و مقبل بیشتری یا مقبل اجاب وسط آنها و خداوند وسط آنها نظر بود بکجا زخون
 و خداوند طالع در وسط آنها بود و اوتا و بیسم باشند از آنجایی زیرا که درین وقت و عا تجلی خاتم
 دعای که از برای آفت بود یا برای کارهای دین و اگر انجین وقت سیر شود و یکی مشتری بار
 بود و وسط آنها و خداوند طالع بیسم بود از آنجایی و ماه مقبل بود و بعد از آن وقت همچون مسعود بود

و اما این ای کتاب را بر اختر و عمار ابر لفظ خوب و پسندید
 ختم کردیم این دو تنی بر کات دعوات جز مسلمانان بود
 اما یون باو شاه عالم برسانا و در آنرا عدل را از کاف
 مسلمانان منقطع کرد و آنرا بجای محمد و آل اقصی بگم
 بگما و قد نمت الکتاب بون ملک و تاب
 نه ربح غنای من شریب ان نه
 علی با ایتحق حق و الذب

الها صریح و دل کریم

من مشورته تنه و

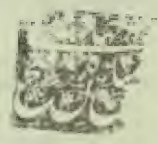
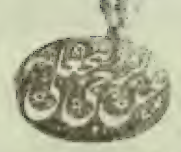
عز و وقایع

بد الف من الجوه

ابنور ص اللهم اغفر

له و لوالدی کنی قله

را که ۱۱۱



دست خط صاحب کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على الهدى والصلوة على نبيه وآله **فصل** در بیان کواکب و اجرام و قیاس بر عین عبد الله الحنفی
اصح الله شأنه که چون جماعتی از اخوان صفات را در این چهار کاه کاه به علم علم خود منقول می یوند برای
سهولت فهم ایشان قوت و ضعف کواکب را شرح ساختیم پس باید دانست که کواکب به تفاوت
و ضعف بسیار اندازان کرده اند اما آنچه عدل است نه دوسه عدد است قوتها
شش تا بعضی از آنها را می باشد و بعضی عرضی از این نسبت بازان فلک البروج
حاصل شود قطع نظر از غیری و عرضی آنکه غیر از این باشد از این قوت و ضعف را به حسب نیاز
نهاد اند عظیم و مباه و خفیه و هر یک از این سه را سه مرتبه نهاده اند اعلی و وسط و ادنی اما
قوتهای عظیم از هر یکی چهار اند یعنی برای آنکه فلک البروج اولاد درجات قسمت کرده اند از این
سبعصد و شصت است و اما برای بروج **اول** بدانکه فلک البروج را تقسیم دهم بدوازده قسمت
کرده اند و هر یکی از اینها را اندازان بروج را بر کواکب و اجرام مختلف کرده اند و یکی از آنها
قسمت خانه نهاده اند و بنویسند و در این تقسیم تقدیم کرده اند و بمناصب اربع و خوی فذک
و انوفیت برج اسد با افتاب در ده اند و برج سرطان با ماه و یک نصف فلک البروج را که از اول
اسد است تا اول طالع و افتاب خوانده اند و آن نصف دیگر را که از اول دلو است تا آخر سرطان
خبر ماه و ابتدا بطالع کرده اند که پوسه تری از این افتاب میباشد و سنبله را که نزدیک

خانه افتاب و در حقیقت افتاب و حوزا را که نزدیک است بخانه ماه و حقیقت بدوازده اند بعد
از آن زهره را در حقیقت افتاب میزان بدوازده اند در حقیقت ماه ثور و میزان و در حقیقت افتاب
عقرب و در حقیقت ماه حمل و بعد از آن مشتری در حقیقت افتاب قوس و در حقیقت ماه حوت
بعد از آن زحل را در حقیقت افتاب جدی و در حقیقت ماه دلو و ماه اندا که هر قوت این کواکب
در این خانهها بنویسند یافته اند اما در بیان و تعریف این مقدار و مناسبت رعایت کرده اند
و حکم خانه خاص است بدن و روح و آن چیزی که ضعیف و درت باشد شخصی را در توبیت
بدن پس هر وقتیکه کواکب در خانه باشند دلالت کند در بهترین حالتها و این ترین
جایها و دولت و عزت و مود و **دوم در حقیقت** و در جرات شرف و بلخ را که گویند
که در حقیقت ظهور آدم کواکب ایجاد بوده اند مگر عطارد را که هر در این سخن و تحقیق این
درجات در آن حقیقت شبیه ای بدلا مانع نقل می آید رسیده است که آن الکواکب که در
اشراف الاطوار و عطارد و درجه معین نشده بود و بنویسند و استلال با نوزدهم
درجه سنبله را برای او تعیین کرده اند حقیقت این سخنها آنست که چون شرف حقیقی است
که برای دولت کرده اند بنویسند چنان در یافته اند که چون افتاب در نوزدهم درجه حمل یا
ما قمر دریم درجه ثور باشد از حلال در پست و یکم درجه میزان با مشتری در میان نوزدهم
درجه سرطان ما قمر در پست و هشتم درجه جدی با زهره در پست و هفتم درجه حوت
یا عطارد در میان نوزدهم درجه سنبله یا اسد دریم درجه جوزا یا زنبه دریم درجه قوس
باشد دلیل است بر دولت و بلند می نشیند در مدلولات خود مناسبت مدلولات مخصوص

در افان که کلال بر سعادت و شهرت بنام نیک اگر چه در با و اجلا در بوده باشد
 یعنی چون کوکب در جنب ترین خانه ای طالع که اول آن طالع است پس در هم یازدهم هفتم
 پس چهارم پس پنجم پس ششم و حساب این خانه بعد از قوت البوت چنان می باید
 کرد که از پنج درجه پیش از درجه طالع باید گرفت با پنج درجه پیش از خانه دوم و از آنجا
 تا پنج درجه پیش از خانه پنجم چهارم باید گرفت و از آنجا پنج درجه پیش از خانه ششم پنجم باید
 گرفت و از آنجا تا پنجم درجه پیش از مرکز هفتم هفتم باید گرفت و از آنجا تا پنج درجه پیش
 از پنج درجه مرکز نهم هفتم باید گرفت و از آنجا تا مرکز خانه دهم نهم باید گرفت و از آنجا
 تا پنجم درجه پیش از پنجم درجه مرکز نهم هفتم باید گرفت و از آنجا تا مرکز خانه دهم نهم باید
 گرفت و از آنجا تا پنجم درجه پیش از مرکز خانه یازدهم دهم باید گرفت و از آنجا تا مرکز
 از خانه دوازدهم باشد و اینجا به پیدا کردن مردان کلال کند بر شهرت اگر چه بر قوی
 حال باشد شهرت بنام نیک باشد اگر چه ضعیف حال باشد شهرت بنام بد باشد به حال
 در خفق مبد قطع نظر باید کرد از قوتها و ضعفهای ذاتی چنانکه بعضی از بختان در قوت
 پس اینجا معلوم کردن اوج و وسط و مرکز واجب نیست تا نفی محقق گردد بلکه غایت و
 کوکب را از مرکز عالم نقطه اوج گویند و قوسی که واقع است میان اول محل و نقطه اوج
 از اوج اوج گویند پس خطی را که از مرکز خارج اوج و مرکز جرم کوکب بسط قوسی که
 محصور است میان نقطه اوج و سایرین خط از خارج مرکز اوج مرکز کوکب گویند و قوس
 اوج و مرکز را چون جمع کنند از اوسط کوکب گویند و چون خطی از مرکز عالم خارج کنند

و جرم کوکب بگذرد و منتهی شود بفلک البروج و خطی دیگر از خارج مرکز اوج کشند که
 بر مرکز کوکب بگذرد و منتهی شود بفلک البروج و قوس که بین خطین حاصل اید از فلک
 ششم اگر شمس صاعد بود از ابرو وسط باید افزود و اگر هابط بود نقصان باید کرد بعد
 از عمل اینجا حاصل شود از انقویم معدل گویند و خطی که از مرکز عالم خارج میکند در خط
 اگر بر اول محل واقع شود مبد و در باشد و اگر بر نقطه دیگر واقع شود پس قوسی که محصور
 از فلک البروج میان این نقطه و اول محل بر توالی از انقویم شمس گویند **چهارم** و قوس
 احوالست که کوکب را واقع شود نسبت شمس یعنی بعد انقویم کوکب از انقویم افلاک که از
 شانزده دقیقه و این حال دلیل قریب بادشاه است و چون کوکب ضعیف باشد ضعف
 محصور باشد **پنجم** و قوس تا بعد کوکب از درجه محوری قمر و ثانیه معدل کمتر
 از پنجم درجه باشد و اینجا وقتی باشد که عرض افق هر دو نزدیک هم باشند
 در ربع از طالع با درجه تقوی مبد جرم قمر نزدیک باشد و میان این حال چون
 موقوف اعمال از اینجا است و این بغایت دود و دراز است بلکه در تمام اعمال از اینجا این
 از این مشکلف و بسیار عمل تر نیست همین قدر اکتفا کردیم و اینجا کلالست و سلطنت
 و حکومت و عظمت و نیز این ضعیف و قوت با جمع ضعفهای ذاتی و عرضی بر اثری
 ولیکن ارباب نجوم او را با این خطوط مدکور برابر داشته اند و بهر هر دلیل از این قوتها
 در این مرتبه نباشد و صحیح اوسط مرئین اند **اول برج شرف** یعنی بودن کوکب در این
 برجها که در جانب شرف کوکب در اینجا تعیین کردیم و اینجا کلالست که در یکی و ثانیه

و جرم

و جرم

و جرم

در استقامت یعنی کوکب بر بالای بروج حرکت کند و انحال دلالته کند بر زمین حرکات
 و سکنات و این خط نیز بر رادعی باشد یعنی بالا بودن فلک کوکب انفلک اقناب
 و انحال مخصوص است بر محل مشتری و مرجع دلالته کند بر بلندای بخت و علو و سنا
سپهر افلاک و این چهار نوع باشند اول خاص کوکب علویست نسبت بافتاب و این
 باشد که محل مشتری را مرجع در خانه شرف باشند و افتاب نیز در خانه با شرف و اتصال
 مینه متصل شوند و متصل همین است که اینها را نسبت بافتاب بعد از احتراق و ستر از
 واضح شود و نظر بر ربع در این دستوریه قوی تر باشد پس نسبت اما این
 نسبت با هر کوکب که باشد انشود بشرط اتصال صبره و ان و فوق باشد که قمر از مقابل
 کوکب گذرگشته باشد و بمقابل رسیده باشد و در اینجا قوی تر ربع باشد پس
 پس نسبت بر **نوع دوم** آنکه کوکب یکی از دو خانه خود باشد و بعد از هر یکی از این
 مقدار بعد خانه او باشد از خانه آن بر مثلا مشتری در حوت باشد و قمر در سرطان
 یا قریب بافتاب باشد و این **نوع سیم** کال شریف است در کوکب طلوی و کال
 قریب در کوکب مغلی و ان بعد کوکب طلوی است از افتاب مقدار شصت درجه
 بعد از احتراق و سفلیین و در تقویم باید نگاه کرد که چون بعد از احتراق استقامت
 بغایت بعد رسد از افتاب و افتادگی خواهند کرد در کمال قریب باشند و چون
 کوکب با بصره بود در دستوریه باشد که راه خط مشتری و تقویم محسوسه نباشد
نوع چهارم آنکه صاحب طالع در خانه طالع و این دستوریه اگر بروج است و تقویم هر دو

اتفاق

اتفاق افتد و اما بر حسب معیار تقویم و دستوریه یکی از دلایل اعظام سلطنت است
 بشرط انحال طالع را بود و دیگر کوکب نیز نوعی در دستوریه کوکب که ان روحی باشد
 و اگر غیر صاحب طالع بود هم دلیل است بر سعادت و گاه باشد که کوکب در دستوریه هر دو نباشد
 باشد نوع اول و در این دستوریه نیز بر شرط است یعنی هر یک در دلالته خود باشند
 و ان کوکب در خانه با شرف و ان کال فوت و سعادت ان کوکب باشد از زمین **نوع پنجم**
 یعنی نظر کوکب بر خط خود انرا که خط مشتری باشد مستوی خوانیم و دیگر انرا شریف و بی انیم
 و هر کوکب که در خط خود باشد بهر ان خطی و ضاعف کرد اینها را چون کوکب در خانه
 باشد یا مستوی بود درجه خواهم از ان برج که خط حدوی بلند و کوکب در ان درجه باشد
 بهر خط خانه را ضاعف کرد انیم و بهر صدی را بحال خود بگذرانیم فی الجمله کوکب که صاحب
 درجه مطلوب بود چون مواضعی شریف خط درجه مطلوب شود بهر ان خط ضاعف
 شود مثلا در درجه پنجم و دقیقه دو و از هم از قوس خواستیم که مستوی ملک کنیم و در مولود
 نهای این درجه خانه مشتری است و جدی مشتری و مثله شمس و مشتری و در محل درجه
 در دهان مشتری و نام بهره زهره و انرا عشرین محل دارد همان دقیقه مشتری و در شمس
 اما مشتری در درجه یازدهم ان برج است و هر کوکب ناظر بدین بهر مخرجه مشتری مستوی
 باشد کرد و اگر مثلا در درجه ششم باشد خط مشتری را از انجا که ضاعف کرد در انرا که در خط
 نیست اما این حال کوکب بر حکم و فرمان دلالته کند پس اگر صاحب طالع بر طالع مستوی
 اختیار مولود در دست وی باشد و انباشد یعنی اگر صاحب بکر خانه مستوی باشد در دست

نوع پنجم

صادر کوی باشد که بدان خانه منسوب است پس اگر صاحب دوم مستولی باشد در دست معادنا
 و اگر صاحب سیم باشد در دست برادر و هفتمین و صاحب چهارم ملید و صاحب پنجم فرزندان
 و صاحب ششم عم و عمه و حلافت کار و صاحب هفتم زن و شریک و صاحب هشتم پدر و مصوف
 و با خدمت کار برادر و صاحب نهم برادران و صاحب دهم مادر و استاد و غیر اداکان و صاحب
 یازدهم دوستان و وزرا و صاحب دوازدهم دشمنان و منافقان و مستولی قوی حال ملک
 اگر صاحب طالع بر طالع خواند و دیگر مستولی باشد اختیار موی و اختیار منسوبان اختیار
 از طالع موی و در دست موی باشد اینست اخذ در باب مستولی اهل طالع و این باب خواند
 و شرف و حد و مسئله اول در دهم اعتبار کند و دیگر خطوط را معتبر نکند از بهر آنکه خطوط
 ذاتیه حقیقت آنها اند و دیگر آنکه وی هم خطوط معلوم نکرده بود بعد از زمان او معلوم شد
سمر حلی یعنی بودن کوکب فیما بین چون زحل و مشتری و اقمار و عطارد و قمر که کلافت
 کنند بر کوکب و بهر عنوانی است روز یا لایز زمین و شب بر زمین در برج مذکور کوکب
 لیکن این هیچ وزهره و قمر و قمر که کلافت کند بر انوس و در بر زمین و شب لایز زمین
 و در برج مؤنث پس باید دانست که کوکب علوی بعد از احراق با مقابله شمس کلافت بر مذکور
 و بعد از مقابله احراق بر یانیت فر عکس از باشد و زهره و در شرفی در نظر کوکب مذکور و برج
 و در قریب بر یانیت و عطارد را بسیار نیکو بسیار اند و شرفی در نظر کوکب مذکور و برج
 نیکو و در مع مذکور است مذکور در جات مذکور و اسباب یانیت و قمر و باقی عکس آنها
 باشد که گذشت پس بهر های این اسباب یا بیشتر یا کمتر چنانکه شرفی را شش بهر باشد و

کوکب

کوکب مذکور را شرف و اگر کوکب یا بیشتر یا نظر باشد هر یکی را شرف و برج مذکور را چهار و در برج
 مذکور را سه و یانیت مذکور را دو و درجه مذکور را یکی و اسباب یانیت هم بدین قیاس پس
 بهر هر کدام که غالب بود حکم بران باید کرد و اینجا دلالت کند بر قوت ترکیب و دای
 عم بر هر کوکب در حد خود بود و هر برج مذکور مؤنث را دو کوکب یا سه یا یک کوکب
مقدم بر تقدیر یعنی بودن کوکب در جاتی مابین شرف و یانیت باشد و ان از نوزدهم
 درجه جل باشد امیم درجه ثور و این خط دین برین نغایت قوی باشد دلالت کند
 بر حال و بهای و نیکو برت و قوت و بهر هر یک از این قوتها و در این مرتبه نیست
 باشد و یانیت در دایره ارباب **اول شرف علوی و قمر یانیت** یعنی بعد کوکب علوی از قمر
 بعد از احراق زیاد از پانزده درجه و کمتر از شصت درجه باشد و بعد کوکب سفلی
 بعد از احراق استقامت عشر از پانزده درجه باشد و اینجا دلالت کند بر جاه و منصب
 پیش پادشاه **دوم بیت اقبال** یعنی دندان طالع است دهم و هفتم و چهارم و این نزد
 حقیق و محصور نیست زیرا که ان همان اقبال است بعینه اما چون در مخرجان مفسر شرط
 خانه و شرف داشته اند چون کوکب خطه و شرف نبود و در و در اخطا است اقبال
 کوکب از انرا و اینجا خلاف مذهب ما است **سیم در جسطالی** یعنی بعد کوکب از درجه
 که در وقت کلافت اختیار مرقی است کمتر از پنجاه درجه باشد بیشتر یا کمتر و این مختار
 تضعیف باشد کوکب که در طالع معتبر است زیرا که چون مبدی بر این درجات باشد کمال
 قوی از انراست و اینجا دلالت کند کلافت معتبر از او در جات **چهارم در جسطالی** یعنی

بعد کو که در درجه کوفت کلاوت ما اختار وسط السما است که از چند درجه باشد بشرط
 که بعد از درجه وسط السما باشد و انچه از ان بزرگتر است را در مضاعف کرد و اندر خط **نقطه**
در درجه اوج بدانکه کو که در درون مثل نقطه باشد که چون بمرکز نهد و بر خط طالت آن
 دسد در قایت بعد باشد از مرکز عالم که از اوج کویند و نقطه اوج هر یکی از کو که در
 هر تارخی محاذی نقطه باشد از تلك البروج و چون در زمان تاریخ الطالع منسل است
 اوج هر کو که بحسب این زوج در نصف النهار اول فرود بین قدر که کمال است و **نقطه**
 بر جرد است از نایم ناهر وقت که خواهند از انجا بر دارند که در همان تاریخ باشد و اگر
 در تاریخ باشد بعد از آن برای هر سال پنجاه و یک نایم و بیست و پنج نایم و چهل و دو را
 و پنجاه و یک خاصه بر انجا افزایند و وضع اوجات کو که حاصل شود از تلك البروج و اگر
 تاریخ مطلوب پیش از تاریخ مذکور باشد همین نسبت کم کنند و دانش آنکه کو که
 در اوج است بانه چنین چنان باشد که نظر کنیم بمرکز مطلق زمین و مرکز معدل خورشید
 هرگاه که باول محل رسند کو که در اوج باشند و ما در جدول اوجات مواضع مرا که کو
 در همین طالع بطول قلع بنهیم ناهر وقت که خواهند که در همان تاریخ و همان
 خواهند از انجا بر دارند و اگر در تاریخ دیگر خواهند در همان طول سر که از انجا
 و عطار در بهر سال از ده برج و بیست و نه درجه و چهل و چهار دقیقه و چهل و نه ثانیه
 و بهر ماه بیست و نه درجه و چهل و چهار دقیقه و شش نایم و بهر روز پنجاه و نه دقیقه
 و هشت نایم بفرمایند و بر مرکز زحل بهر سال دوازده درجه و دوازده دقیقه و چهل

و هشت نایم و بهر ماه یک درجه و بهر روز و دقیقه بفرمایند و بر مرکز مشتری بهر سال
 یک برج و نوزده دقیقه و چهل و سه نایم و بهر ماه دو درجه و بیست و نه دقیقه و بی
 و چهار نایم و بهر روز چهار دقیقه و پنجاه و نه نایم بفرمایند و مرکز مریخ بهر سال شش
 برج و یازده درجه و شانزده دقیقه و بیست نایم و بهر ماه پانزده درجه و چهل و سه
 دقیقه و هجده نایم و بهر روز سی و یک دقیقه و بیست و هفت نایم بفرمایند و بر مرکز
 قمر بهر سال هشت برج و نوزده درجه و چهار دقیقه و چهل و سه نایم و پنجاه و ناله
 و یازده رابعه و پنجاه و چهار خاصه و بهر ماه یازده درجه و بیست و شش دقیقه و
 چهل و یک نایم و بهر روز بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه و پنجاه و سه ثانیه
 بفرمایند و چون بر ج از ده دوازده زیاد باشد دوازده دوازده طرح کنند و چون
 در جات از سی گذرد هر سی درجه بر جی گیرند و چون دقیق شصت شود در درجه یک
 و چون هر کدام از اینها تحت آنها که نیست رسد بمافوق برین مرکز مطلقه کو که
 حاصل شد در طول **صاح** پس اگر طول دیگر خواهند در این تاریخ از این مرکز حاصل
 شده است بهر درجه ما بین المولین سی نایم از افتاد سفلین و چهار دقیقه و
 چهار نایم از قمر و پنج نایم از مریخ نقصان کنند اگر طول مطلوب باده از طول
 مذکور باشد و اگر کمتر باشد همین نسبت بفرمایند و زحل مشتری و زحل و مشتری مدبر حال خود
 بگذرانند و اگر مطلقه کو که در تاریخ مطلوب بر وصول مطلوب حاصل شود پس
 جدول تعدیل اول خمس و شرف که در آخر کتاب خواهیم آورد و در اینم و ان مدبر مرکز

تغییر بر یکدیگر و بر یکدیگر افزاییم تا مرکز معلول شود انگاه معلوم کنیم که کوکب در اوج است
 یا نه چنانکه در اول گفتیم اما اگر در اوج نباشد خواهیم کرد معلوم کنیم و در تقویم نظر کنیم
 هرگاه باستقامت اول که ان قبل از رجوع است بدان موضع رسند در اوج باشند و در
 اوج و لاگت کند بر بلندای قدر و قامت و همت و کوفتهای بلند اما در پیدا کردن اوج
 فرقی نیست نگاه کنیم و جزو اجتماع و استقبالی معلوم کنیم احتیاج باین جایها نباشد
 شخصی وی همان باشد **ششم در ندری باشد** بدانکه در ندر و وسطی نقطه باشد
 گویند از محیط فلک ندر بر یک بر سر قطب باشد که از مرکز فلک معدل المریکز ندر بر گذر
 و در ندر مرئی نقطه را گویند هم از محیط این فلک که بر سر خطی است که از مرکز عالم
 بر مرکز وی گذشته باشد در یافتن این دو ندره چنان توان کرد نظر کنیم خاصه مطلقه
 کوکب چون با اول نقطه حمل رسد کوکب در ندره وسطی باشد و چون با اول نقطه حمل رسد
 کوکب در ندره وسطی باشد و چون خاصه معدل با اول حمل رسد کوکب در ندره مرئی باشد
 که همیشه در ندره مرئی اول ندره وسطی رسند انگاه بدو ندره مرئی و مرئی برعکس باشد
 و شمس چون بحدیب و فلک ندر بر ندره از انجا استغنی است و ما را امیدوار است
 ان در وقت باشد وی را در ندره و انیم در نقاط و مدار جدول اول اوجان مواضع
 خاصه مطلقه کوکب را وضع کردیم در خارج جدول مذکور و انجا جدول پادیم و حرکات
 یکساله و یکماهه و یکروزه جدا نماییم تا اگر بعد از این تاریخ مواضع ایشان خواهند بود
 ماه و سال و روز از جدول حرکت هر یک بر او اند و بر موضع مذکور افزایند و اگر در ندره

خواهند که پیش از این تاریخ مطلوب در طول **مجموع** حاصل اند و اگر در طول دیگر
 خواهند بود درجه و این الطولین از خاصه فرد و دقیقه و یا زده ثانیه و از محل مشرقی
 دو دقیقه درجه یک دقیقه و از مخرج و ندره و ندره درجه و ندره یک دقیقه که کنند از طول
 مطلوب زیادت از طول **مجموع** باشد و اگر کمتر باشد زیاده کنند حاصلات مطلقه
 کوکب در تاریخ مطلوب در طول مطلوب حاصل شود پس چون خواهند که خاصان معدل
 شوند همان تعدیل می کردیم بر مرکز روز و مطلوب افزوده بودند بعینه از خاصه روز و مطلوب
 نقصان کنند اما در فرجه بدان طریق که گفتیم از برای مرکز تعدیل باید گرفت و مرکز را خاصا
 خود باید گذاشت تعدیل بر خاصه باید افزود پس بدین حاجات معدل و مطلقه نگاه باید
 کرد و از رسیدن ایشان با اول حمل رسیدن کوکب بدو ندره معلوم باید کرد و دانستن ندره
 فرجه بدین نشانی که ما در دیگر کوکب کویم هر ان احتیاج که در استقامت شود و در وقت
 شود که کوکب در ندره ندری باشد و این طریق دانستن قوس است و این حال دلالت
 کند بر بلندای قدر و قامت و نشستن در کوفتهای بلند **هفتم در نقطه بود** یعنی کوکب
 عرض باشد و انجا از انما القاب را باشد و قرار در عقده بین اما چون در عقده رسد
 باشد از ان خط منطقه بروج اعتبار کنیم در عقده ذنب و انجا دلالت کند بر بزرگی
 و مدد یافتن از دواج و شرافت نفس و تاریکی **هشتم در جری** یعنی بودن کوکب در دوی
 بروز فوق الارض و شب تحت الارض و شب برعکس و انجا از انما القاب را باشد بر قوت
 حوصه و حکم این نزدیک است حکم جلب **نهم در جری** و این بیان باشد که کوکب از خط خود

مطلوب

در

و

بگویند بگویند و این کوکب را قوی سازد بشرط آنکه آن کوکب در بال با هموست نباشد
 و اگر چنان باشد او را قوت خوانیم نه دفع قوت و اگر هر دو کوکب قوی حال باشد بقوتها
 الدانی از دفع قوتین و در ستوریه خوانیم **هر دفع طبیعت** و این چنانست که کوکبی
 در خط کوکبی باشد و صاحب خط نظر کند و از این قول خواند بگوید کوکب در خط یکدیگر
 باشند و بهم ناظر شوند از دفع طبیعت خوانند و در قول منظور قوی کرد و در دفع
 طبیعت هر دو دفع طبیعت و دفع قوت دلالت کند بر دو اسناد حاجات و در مد
 سراسر کلمات هر چه غایب است پس کرد در مقایسه باشد پس با مثلث ناظر باشد دلالت محبت
 بسیار و در مقابل و تریب محبت که باشد **یا در هر** قبول مکان در خط خوش قوی
 و غرض از اینجاست که خط کوکب از آنجه صاحب قول کند و در نشان الخط
 می بینیم اما بعضی در آن نمیکند و بر آنکه حقیقت اینجاست معلوم نکرده ام **دفع** و از همین
 بودن کوکب فوق الارض یعنی که مطمح شعاع بر دو تریب او بالای زمین باشد و باطل
 میان مطمح شعاع تریب و موضع کونین از فلان البروج که تقاطع کرده باشد داده
 عظیمه که بر دو نقطه شمال و جنوب گذرد میان نقطه تقاطع او با معدل النهار و نقطه
 معدل النهار با دانه عظیمه که بر دو نقطه شمال و جنوب مرکز جرم کوکب عرض کرد در دفع
 باشد هر چند از این کسی که خطوطی شود اما اینجا نوشتیم فی الجمله تحقیق خط و قی شود
 از این خصوص آنکه کوکب و مطالع مضی و مطالع شعاعات و انوار بعد از مطالع
 حکام و مذهب اصحاب علم ریاض تحقیق و بولا شمس الدین داکستی تلمذ اده بفرمانه

معلوم کرده باشند چون کوکب و الخط باشد خط فوق الارض بگویند محسوب نباشد
 و اینجا دلالت کند بر صفت و عمل و خط امور و دانشن عملی است **مهر** مهران
 یعنی همین قران تا نزد ملک قران بعد بد آنکه هم احد المقارین کران زحل و مشتری نه
 درجه است بر مرکز جرم دیگری سیده باشد یکی مستعلی است و یکی منخفض و مستعلی از
 کونین داده اوج باشد و بر یا قطب شمالی نزدیک تر از آن دیگری باشد و موصوفه و صفت
 از این باشد و این خط منسوب مستعلی است و دلالت کند بر ظهور و غیبت امور در خارج
چهارم ما زج معمود یعنی نظر فناظر مشتری و زهره و عطارد و معمود نظر دوشی
 با شمس و زهره معمود بودن عطارد آنست که مستولی بر موضع او یعنی صاحب خانه باشد
 او مشتری یا زهره باشد یا مشتری و دوشی عطارد و اینجا دلالت کند بر اساقی و غیبت
 و بر آمدن کارها **پانزدهم** جسد بقول مصریان نباید دانست که بروج را با قیام محلیه
 نسبت قسم کرده اند و مشتری را کوکبی از حقه منجر نسبت کرده اند و این اقسام اقسام
 نهاده و نیز بر اینها آورده اند زیرا که حد را قیام مقام طبیعت داشته اند و اتفاق ظهور
 حد مشتری قیام مقام شمس است و حد زهره قیام مقام قمر اگر چه بیان طبیعت شمس مشتری
 بخشی قوی تفاوت اما چون در ترتیب مولود حکم کلی برتر است و سعادت انسان
 پیش از سعادت سعدین و در این باب ترتیب شمس مشتری مناسب است و ترتیب قمر
 و حد دلالت کلی بر امور حیات است چون شمس و حد مشتری باشد و قمر و حد زهره
 همان است که در حد خود و دیگری را در حد سعد محسوب نباشد اما این مقدار تفاوت است

که بهر مدتها مضاعف شود اما بودن کوکب در حد دلالت کند بر ظهور طبیعت آن کوکب
 در مولود **شانزدهم** مکان سهام العاده بدانکه تمام العاده موضعی را گویند که بعد
 او از طالعهای روزی مثل بعد موضع قرار باشد از موضع شمس و در طالعهای باشد
 مثل بعد موضع شمس باشد از موضع قمر یک گاه که کوکب در برج سهام العاده باشد
 و بعد میان هر دو کمتر از هجده درجه باشد گویند کوکب در مکان سهام العاده است
 و اینجا دلالت کند بر ظهور مضاعف آن کوکب در طالع **فصل** ظهور یعنی بعد کوکب
 از اوقات داده از بازده درجه و اینجا دلالت کند بر امن و فراغت و خلاص از سخت
هجدهم یعنی نظر کردن دو کوکب یا بیشتر وقتی که از هم ساقط باشند بگویند که آن رویش
 او کوکب نورانی را جمع کند بحقیقت جهان کند ایشان تمام نظر و این خط عام باشد
 و جامع جمیع دلالت کند بر صلح دادن اعدا و دوستی انداختن میان مردم و بنکو
 خواهی خالی و ذکر جمیل **نوزدهم** نقل نور یعنی دو کوکب از هم ساقط باشند کوکب
 که از هم دو سبک دور تر باشد از یکی گذشته باشد و هنوز مضمون نشده باشد بگو
 متصل شود پس این خط او را باشد که سبک رود و خواهد رسید و این حالت را
 کند بر نامه و پیغام **بیستم** در نور یعنی نظر کردن دو کوکب با هم بعد نقل النور
 یعنی آن دو کوکب که ساقط بوده اند از هم در نقل النور پس این خط در و را باشد
 و دلالت کند بر ملاقات بعد از ارسال رسل و منفعت یافتن از یکدیگر **بیست یکم**
 درجه نایب سعد یعنی بعد کوکب از درجه تقوی نایب سعد کمتر از هجده درجه باشد و

دلالت کند بر ندرت بهر مزاج خود و حفظ صحت و بهر یک از این قوتها از این مرتبه
 هفت باشد و چهل و چهار میانه از اول و در اعلى مراتب **اول** اقامت برای استقامت
 اقامت کوکب وقتی باشد که در مقام اول و دوم که نزدیک مبداء نظام دوم و چهارم است
 از طالع ندرت و بر باشد بهر وقتی باشد در حل و مشتی و بهر مزاج که در شبان روزی کمتر از
 حرکت کند و زهره و عطارد و وقتی باشد که کمتر از هجده دقیقه حرکت کنند و در این موضع
 آن اقامت را میخوانند که پیش از حرکت کوکب بر خلاف توالی باشد و بعد از آن بر توالی باشد
 و در اینجا مانند از چهار است و دلالت کند بر امید بهر و خیر **دوم** سرعت میرفتن
 زحل در شبانه روزی پیش از دو دقیقه حرکت کند و مشتی از هجده دقیقه و شمس و زهره
 و عطارد از پنجاه و نه دقیقه و قمر از سی و نه درجه و بازده دقیقه و این مقدار بر وسط
 این کوکب یعنی دلالت کند بر پیشی در کارها و حصول مرادات و رودی **سیمی** سعد
 یعنی بودن کوکب در حلد و مشتی و زهره و عطارد و سعد و اینجا از طالع و تقریبا از
 طبایع کوکب برود و دلالت کند بر آنکه مردم و برادر کارها احمد و ناکویند
 و خشن کنند **چهارم** مثله اولی بدانکه حکما هر سه بر وجه از بروج دوازده گانه
 که بر یک طبعیت یافته اند مثله خوانند و بدان طبع نیست کنند چنانکه حل و اسد و
 مثله الثی خوانند و ثور و سنبله و جدی و اخاکی و جوزا و میزان و دلو را بادی و
 سرطان و حوت و عقرب را البی و هر دو کوکب را از کوکب سبعة که طبع مناسب مثله یافته
 صاحبان مثله خوانند و کوکب دیگر را که از آن طبع بهره داشته باشند شریک ایشان

دانند و در مثلته خالی زهره و قمر و مریخ و اشترک و در مثلته هوای زحل و عطارد را
 و مشتری و اشترک و مثلته ابی زهره و مریخ و اقمار اشترک گویند و اینجا در طالعهای
 روزیست و در طالع شیء مقدم صاحبین را مقرر دانند پس هرگاه که در طالعهای روز
 شمس در مثلته انقی باشد از هره در مثلته خالی و ابی یا زحل در مثلته بادی باشد گویند
 در مثلته اولی است و اگر در طالعهای شیء مشتری در مثلته انقی باشد یا زهره در مثلته
 خالی یا عطارد در مثلته بادی و مریخ در مثلته ابی بهمان حکم باشد هر چند اولی است
 صفت بصفته مثلته اما برای مریخ خط گویند مثلته اولی و وجه تسمیه این بروج شمس
 نظیر مثلث است و اینجا دلالت کند بر ظهور منافعه کوکب در ملک اول عمر در طایفه طایفه
 باشد بر عذای ماکول و خویش و قبله و فرزندان و معشوق و مایه که نزدیک خانه باشد
 و معبود صاحب روزی بیشتر باشد **بجمله** صعود در طالع البروج و این حال و فوق باشد
 که مرکز مطلق برین و مرکز معدل بحیره از شش بروج زیاده باشد و بقرب و فنی باشد
 که تقویم کوکب از نقطه حقیقت گذشته باشد و با وج نز سیده دلالت بر یوسیدن
 ملبوسات فاخر و بالمدن قلایست و دولت روز افزون و سواری **ششم** صعود در
 مدور و این وفق باشد که خاصه بعد از کوکب زیاده از شش بروج باشد و هنوز کو
 بلرزه و وسوسه باشد و قریب بود مرخصی و دلالت کند بر فراخی روزی و روزن
 عدا و عیبت روز افزون **هفتم** صعود در شمال یعنی عرض کوکب شمال زاید باشد
 پس اینجا دلالت کند بر آبادانی خان و مان و صفای ملک و روی بعضی وقت **هشتم**

بودن کوکب فوق الارض و اینجا دلالت کند بر ظهور و مدلول کوکب **نهم** بودن کوکب
 مذکور در بروج مذکور و وقت در وقت اما بروج مذکوره مثلته انقی و بادی اند و وقت
 خالی و ابی کوکب مذکوره زحل و مشتری و مریخ و شمس و قمر و عطارد و غیر
 و اسباب مذکور نانیست و هر یک از مریخ و مشتری و عطارد و غیر **دهم** بری بودن از جنوس
 یعنی بر قران و تربع و مقابله زحل و مریخ نباشد و اینجا دلالت کند بر این بودن
 مردم و بهر هر یک از این فوقها در این مرتبه شمس باشد و هفت صریح است **اولی**
 است و این غیبت از ان استعلاست که پیش ازین گفته بودیم در قران و مراد از این است
 که کوکب در دهم و باز دهم کوکبی یکی باشد بر جبهه و اینجا بر حوت دلالت کند **دوم**
 ربع مقبل یعنی بودن کوکب میان مرکز عاشر و عطالع بر توالی یا میان مرکز رابع و صابع
 بر توالی و اینجا بر فرزند دلالت کند **سیتم** عرض شمال یعنی کوکب مخصوص و دمان
 منطقه البروج و قطب پس اگر هر لحظه بعد از از منطقه البروج زیاده می شود از شمالی صاف
 خوانند و بهر خط ان پیش ازین گذشت و اگر هر لحظه کمتر می شود از شمالی ها پای
 گویند و بهر خط او بدین مرتبه است و اینجا دلالت بر آبادانی باغ و دستان و صفای
 لون ملک و کثرت ارتفاعات **چهارم** زیاده و نور و این وقت که کوکب در
 دوم و سیوم باشد از هر دو طالع و ماحدول نقاط در اخرا بر رساله باوریم و
 عمل بلدان اینجا را و کنیم اما قریب از آبادان نور و فنی باشد که اگر از تربع اول شمس گذشته
 باشد و تربع دوم نز سیده و این دلالت کند بر سرخی ملک و روی و حسن صورت و

حسن **پنجم** زیادتی قدر این نیز همان وقت باشد دلالت کند بر سطوی **بن**
 زیادتی بر بعضی کوکب در نوبت باشد در او ان استقامت باشد در نوااض باشد درین
 رجعت و انحال دلالت کند بر ترقی کارها **فصل ششم** زیادتی جناب و انحال حبس فلک
 اوج در نطق فلک سیم و چهارم باشد در فلک تدویر در نطق اول و دوم پس هرگاه
 که مرکز مطلق ترین و مرکز معدل بخیر پیش تر از شش برج باشد کوکب زاید در حساب با
 حسب اوج و اگر خاصات معدل که از شش برج باشد حکم همین باشد در فلک تدویر و این
 حال دلالت کند بر گزند افرات و چنانکه بر یاده از قیمت خود فروخته شود **هشتم** زیادتی
 عدد در انحال حبس در نطق اول و دوم باشد دلالت کند بر چیزی که ضعیفی
 بود و قیمت فروخته شود **نهم** درجات افرای بدانکه هر برج را درجه چند هست که
 چون کوکب در انحال باشد دلالت بر شرف و ذلت و بافتن جاه نگاه و این درجات دلیل
 ظهور و گزند کوکب بود **دهم** درجه سیر زحل را خاص نسبت مناسبت و حکم انحال نیز مثل
 حکم گذشته است **یازدهم** مثله اول سعد یعنی بودن کوکب در مثله او که مری
 و زهره و عطارد و سعد و زحل اگر بظهور و سیطره باشند و انحال دلالت کند بر نوبت
 بافتن از نزدیکان و همفرکی با ایشان **دوازدهم** ربع مذکور کوکب را در ربع کوکب
 مؤثرت بدانکه فلک البروج بدو دایره عظیمه که یکی دایره افق و یکی دایره نصف النهار است
 چهار قسم غیر متساوی شود که از افق مشرق با دایره نصف النهار و افق مغرب و از افق
 که مقابل وی است یعنی از افق مغرب تا دایره نصف النهار و افق مغرب و دایره نصف النهار

و انحال دلالت کند بر کمال خلقت **سوم** وجه بدانکه فلک البروج با تمام مقادیر
 می و شش قسم کرده اند و در او چهار نام نهاده اند و صاحب قسم اول از محل برج زاید باشد
 و صاحب قسم دوم را شش و پنجین قریب انکال یعنی صاحب قسم سیم زهره و صاحب قسم
 چهارم را فرعون نسبت بقدر رسید اینند از زحل کرده اند تا قسم اخوت بر پنج رسیده
 و بودن کوکب در وجه خود دلالت کند بر ظهور صورت او در مولود یا در شخصی که منو
 بدان کوکب در طالع **بهار** نهیم بدانکه فلک البروج را بصدد هشت قسم کرده اند
 که هر قسم سه درجه و بیست دقیقه باشد و قسم اول از محل برج نهاده اند و باقی اقسام
 نیز قریب بروج بصاحبان بروج داده اند تا قسم اخوت بمشتری رسیده است و در آخر
 کتاب جدول وجه نهیم را در جهت سهولت حساب یادیم و انحال دلالت است **بازدهم**
 مثله ثانی یعنی بودن در دوم مثله در وی و بحث این پیش ازین گذشت و انحال
 دلیل لباس و غذاهای مشروب و دوستان باشد **شانزدهم** انشی عشریم و او را نیز از
 بهر خوانند بدانکه هر برج را دوازده قسم کرده اند که هر قسمی دو درجه و نیم باشد و این
 اول از هر برج بصاحبان وی داده اند و قسم دوم بصاحب برج دوم و باقی اقسام نیز
 بروج بکوکب داده اند تا قسم دوازدهم رسیده است و این نیز جدول در آخر کتاب
 نمودن و انحال دلالت کند بر قدرت و قوه شهادتی و عفت و صحت نفس و آلا
 تناسل و نیز دلالت کند ملاقات مولود با هر صفت از مقادیر طالع خود و بهر هر یک
 از این قوتها در این مرتبه پنج باشد و هفتاد و یک مرتب **اول** مدت مایل یعنی مدت دوم از

روزی بروزخت النعاع و کوب بشی لبه این خط افتاد است نه کوب ابدان شرط که پیش
 از احتراق باشد و کالت کند بر قوت مدلول افتاد بطالع و قریب با صوره و از ان در فراموشی
چهارم بنام و انحال کوب علوی از افتاد بعد از کال الشریع باشد و قریب بعد از انحال
 شمس و پیش از خفت النعاع و معنی این در جانب راست بودن است از افتاد این حال سلب
 بعد از انست که بر جهت از خفت النعاع برین آیند تا وقتی که باز با ستقامت در زیر شعاع
 مخفی شوند و حکم این نزدیک است به حکم دستویه و شریقی اما کمتر از ایشان **پانزدهم** در انحال
 بداند که هر برجی را به قسم مساوی کرده اند قسم اول با صاحبان آن برج داده اند قسم دوم بصاحب
 پنجم بنوا لی قسم سیم را بصاحب پنجم بنوا لی داده اند و انحال کالت کند بر جهت مواصلت **شانزدهم**
 در جانب بداند که فلک البروج اسی و شمس قسم مساوی کرده اند چنانکه در وجه قسم اول را
 از حمل برج داده و باقی فضا را بعلکس ترتیب افلاک بکوب داده اند یعنی قسم دوم از حمل شمس
 و قسم سیم بر حمل ناقص برج رسیده است و این را نیز به دو بار از انحال کالت کند
 بر بزرگی حیوان و خوشی و بدی و انست **هفدهم** هفتصد و یکصد هر برجی را به هفت قسم
 مساوی کرده اند قسم اول با صاحبان او برج داده اند قسم دوم را بکوب کوب فلک او شمس فلک
 صاحب آن برج است داده اند قسم دوم را بچنانکه قسم اول از حمل برج و قسم شمس داده اند
 و قسم هفتم رسیده است شری و انحال کالت کند بر خد متکاری و مواع و بهر هر یک
 از این مرتبه چهار است و پانزده حضرت است اعلم **اول** درجه بعد از انحال برسا
 اعضا و حسن صورت و کالت کند **دوم** نه بهر و سعد و انحال کالت کند بر خد داری

سیم انش عشره سعد کالت کند بر ملاقات دوستان و بهر هر یک از این قوتها
 در این مرتبه سه باشد و هفت اوسط مرتب **چهارم** در انحال سعد کالت کند بر
 از محب و مدد از جانب محبت **پنجم** او در جانب سعد کالت کند بر خد متکوری و نیکو صورت
 و نیکو سیرت و خدمتکار و صنعت کار **ششم** درجه مناسب یعنی درجه مذکور مذکور
 و موقت موقت را و این را هم بدرجه خواهیم نمود و انحال کالت کند بر ظهور از محب
 و در در ان دلیل انحال است و در زمان دلیل وقت قلب و فاعصمت **هفتم** نصف
 صاعده یعنی بدون کوب که در نصف که از درجه عاشر است تا درجه رابع بر قولی و انحال کالت
 کند بر سرهای کوه بلندهای خوش هوا **هشتم** برج موافق مزاج یعنی بودن زحل در
 خاک و متری و عطارد در مسئله بادی و مریخ و شمس در مسئله آتشی و زهره و قمر در مسئله
 آبی و اگر در دیگر مسئله باشد یک طبع مناسب باشد مانند زحل و متری در مسئله آبی
 و آتشی و مریخ و شمس و زهره و قمر در مسئله بادی و خاک و عطارد در مسئله خاکی نه موقت
 مزاج محب و با صد و نه خالفت و انحال کالت کند بر قوت مزاج و استحکام ترکیب **نهم**
 مواضع خوی کوب را بر یعنی بودن زحل در جود او مسئله خاکی و آبی مکر حوت و بودن
 متری در حوت و مسئله آتشی و بادی و مریخ در مسئله آتشی و جود او عقرب و حوت و مسئله
 آتشی و میزان و دلو و حوت و زهره و برج هوایی و آبی مکر عقرب و عطارد در مسئله آبی
 و سنبله و قوس و قمر در مسئله آبی و انحال کالت کند بر راست گفتن و بهر هر یک از این
 قوتها و این مرتبه دو باشد و پنج اول مرتب **دهم** نه بهر بداند که هر برجی بدو قسم مساوی

کرده اند و از برج مذکور قسم اول را بنسب داده اند و قسم دوم را بقدر برج خوشه بعلک و غیر
 ترین در طالع های روزی هر کوکب که در نیم بهر بود افتاد بر خوی است اما بعضی از تفاوت
 که در زیر این خط مضاعف شود و در دیگر کوکب مضاعف شود و دلالت کند بر غدا که ما در
 وجه فرزند سازند **باز در** برج شمال بدلتکه از محل با سر میزان بر توالی شمالی باشد و نصف دیگر
 جنوبی و دلالت کند بر خانه خوش هوا **در** برج دست بدلتکه هر کوکب که در نیم خانه خود را دست
 دارد و اینجاست دلالت کند بر عشق **در** برج سفیم الطالع بدلتکه از سر سلطان تا سر جدی
 بر توالی سفیم الطالع اند یعنی در جان طالع از درجات انسان کمتر است تا او برود دلالت کند
 بر استیلا و قتل است و اعتدال خواب **باز در** کوکب ولایت یعنی آنچه که در پیمان خانه ذکر کرد
 خاصه ترین و اینجاست دلالت کند بر توطن مادر و پدر و وطن مالوف است و قضاای کوکب
 و بهر یکی از این پنج قوت در این مرتبه یکی باشد اما الاضافه ضعف قسم اول و پنج و هفت
 اعلی مرتبه **اول** و بال یعنی بودن کوکب در برج هفتم از خانه خود چنانکه افتاد در دلو و اینحال
 دلالت کند بر زلزله و درونی و بدترین حالها و از این ترین جایها **در** برج هفتم یعنی بودن
 کوکب در صد و هشتاد و یکم درجه از درجه شرق خود چنانکه افتاد در نوزده درجه میزان و اینحال
 دلالت کند بر شقاوت و خوار فلک عقل و از جایها بزرگان و محلات **در** نیم خنجر ماه
 دلالت کند بر فساد لون و ضعف با صوره و نایاب برض غدا **در** کوکب کوکب افتاد دلالت کند
 بر ناپاکی و حرکات شنیعی که شوم باشد نیم کوکب که یکدیگر از این ضعف از است فلک
 او با آنرا است و دلالت کند که فلان کوکب که در نظر و باید در یکی **در** نیم خنجر

بدترین خویات است و دلالات در حصه نیاید و بدترین هر یک یعنی و بدترین ظاهر و باطن
در خنجر افتاد یعنی بعد کوکب از افتاد کمتر از شش درجه و بیشتر از شانزده دقیقه و اینحال
 کند بر فساد و عدم و بهر یکی از این ضعف در این مرتبه باشد و شش و وسط مرتبه **در** هفتم
 برج هبوط یعنی بودن کوکب در برج هفتم از برج شرق چنانکه افتاد در میزان و اینحال
 کند بر زلزله و غربت و طلب مملکت **در** رجب یعنی حرکت کوکب بر خلاف توالی
 و این دلالت کند بر ابطال شدن آموز و بی ثمری حرکات و مسکنات تحت القاع یعنی بودن
 کوکب از افتاد بیشتر از شش درجه و کمتر از پانزده درجه و اینحال دلالت کند بر دخول و استیلا
 و خوار امور و فساد لون و ضعف با صوره و خنجر بسیار **در** طریقه خنجر قمرین و لؤلؤ و ان
 در جایست که ما بین درجه هبوط و بدترین باشد یعنی از نوزده درجه میزان تا صد درجه
 و اینحال دلالت کند بر احوال و در خنجر **در** هم الخطا فلک یعنی فلک کوکب بر
 فلک افتاد باشد و اینضعف دائمی است و مخصوص بر زهره و عطارد و در دلالت کند بر فساد
 ذاتی و بی ثمری **باز در** جزو مقدم و دو ربع یعنی بعد کوکب از جزو مقدم کمتر از هفت
 باشد یا نوزده درجه و اینحال دلالت میکند بر یک مفاجات و بهر یکی از این ضعف از این
 مرتبه است باشد و بیست و دو درانی مرتبه **در** تقریب لوی و اینحال دلالت کند بر فساد
 از مرتبه **در** شرقی سفلی یعنی کوکب در شرق ظاهر باشد و در تحت شعاع افتاد
 نباشد هابط و جنوب یعنی کوکب در نهایت عرض جنوبی باشد دلالت کند بر عدم اعضا **در**
 بعد از منطقه یعنی بعد کوکب از درجه طالع صد و هشتاد درجه باشد و اینحال دلالت کند بر

درجه باشد و بعد ماه از تخمین بشر از مقدار کمتر از دوازده درجه باشد **نهم** حد
 حد شخص و انحال دلال کند بر بیماری از علت اخلاط غریبه **سوی** صورت یعنی زحمتی و زحمتی
 کند و مشی عطار در او افتاب عطار دوز و هر دایم رخ و قمر یکدیگر را بنظر نظر انحال
 دلال میکند بر کینه و حسد مردم از وی و حسد وی از مردم **سود** درجه ثانیة شخص یعنی
 بودن کوکب بر درجه تقویم ثانیة شخص و انحال دلال کند بر مصروف از ازاوج جنبه و در
 از سباع و حشرات و دزد و دوا و در دنیا با آنها **سوی** درجه سیم قاطع یعنی درجه سیم کو
 و سیم السه و سیم که از تخمین که در انحال دلال بر قصد کشن خود و خود و خود و خود
 و علتها کننده مثل طاعون و بهر هر یک از این سه درجه هفت باشد **سوی** در
 اثر اندا با علی است **اول** اقامت برای رجعت و انحال دلال کند بر غیوب کارها و احوال
 و کرات اندام **دوم** بطوریکه درجه شخص و انحال دلال کند بر عمرهای دراز کش و علتها می شود
سیم هبوط در فلک اوج و این وقت است که کوکب از ذروه اوج گذشته باشد و شخص
 نرسیده و دلال کند بر حوض و خصاست و پوشیدن لباسهای زیست **چهار** هبوط
 در فلک و این وقت است که قمر از ذروه وسطی و کوکب از ذروه مرتبه گذشته باشد و
 شخص وسطی و کوکب شخص مرتبه نرسیده باشد و دلال کند خوردن بر نیم خوردن
 و مستحق در پیاده رفتن **پنج** هبوط و انحال دلال کند بر خفه کردن بکند و پنهان و خوا
 شدن و **ششم** تحت الارض یعنی بودن کوکب بر زمین و انحال دلال بود بر پنهان
 شدن در سر دایها و بر زمین ها **هفتم** برج مذکور و موقت را و برج موقت مذکور

و انحال دلال کند بر سخت دجال و مذکور و موقت وضع مزاج و موقت **هشتم** مثله
 اولی شخص دلال کند بر خوردن طعامهای بد قلیل غذا که متولد اخلاط رویه باشد
 عزت در مکان یعنی بودن در برج که موقت داشته بود و ضعف انبار میلاد و سبیل
 و این حال دلال کند بر تنها خشن خلوت جستن در بی فایده و بهر هر یک از این ضعفها
 در این مرتبه شش باشد و سیرده اوسط است **اول** ربع مد یعنی ان ربع غیر موقت
 دلال کند بر فرزند ماند و زبردستی و زبونی **دوم** عرض جنوبی بد آنکه عرض کوکب و موقت
 که جنوبی نایب بود و بر اها باطل در جنوب خوانند و چون ناقص باشد بر اصاد خوانند
 و عرض جنوبی ضاع دلال کند طایفه و یکا نکی مردم کم القای باری **سیم** نقصان
 نور این زیادتی نواست و دلال کند بر بیره کی و وقوع صورت **چهار** نقصان قدر
 و این صند زیادت قدر است و دلال کند بر لاغری **پنج** نقصان عدد و این
 زیادت عدد است و دلال کند بر فرود خسته شدن جفتی که از جفت خود **ششم**
 نقصان سیر استقامت و زیادت سیر رجعت دلیل بود بر نزل در کارها **هفتم**
 نقصان حجاب دلال کند بر قلت اولاد و اتباع و بقیه چیزها و قلت مال **هشتم**
 در سر و درجات با اینجه و اول معلوم شود دلال کند بر افتادن در جاهای و فرود
 در زمین اما زحل در این درجات دلیل جان کشدن بود **نهم** مثله ثانیة شخص
 دلال کند بر بر پنهان از هر اورد خوردن **دهم** ربع مذکور و موقت مذکور دلال
 بر ظهور و اظهار شهوت از غیر محرر طبعی و کندی طبع **یازدهم** خلاف محل یعنی بودن

کوکب دوزی و زوئی شب زبر زمین دلالت کند بر پی خواب پداری و قلت عقل **درجه**
 و خست میری کوکب بر پی داید و درون دود هیچ کوکب نه شوند و دلالت کند بر پی فراوی
 و یکسی و متوسط و تربت و اخفا و نامادی و برین آمدن امیدها **سین** خلاصه
 کوکب اول برج بکوکی که پیشتر نظر نگرفته بخوبی کند دلالت کند بر اامیدی مضایع شد
 و عاقبت بد و بهر هیلان از این ضعف در این نیت پنج باشد و ده ادنی مرابت **اول** بت
 زایل غیریضا خط یعنی سیم نام دلالت کند بر پی التفاتی از بزرگان **دوم** بت ضعف
 یعنی هفتم بت قوت دلالت کند بر پی قوی **سین** بت بت مذکور نیست و او
 قوت مذکور دلالت کند بر سستی مزاج **چهارم** بت خسر دلالت کند بر خورشت و شو
 بد و جزیها بشک طبع از او ضعیف شود **پنجم** ضعف خداوند خانه دلالت کند بر پناه بردن
 که پناه نیابد **ششم** مهاکری یعنی بودن کوکب دوزی در خانه کوکب شیبه و بر عکس دلالت
 کند بر ساکن شدن در میان مردم با جنس و صل دادن نا محرم و غریب **هفتم** حصار و بنا
 دو خسر دلالت کند بر حوادث دائمی و گرفتاری بسیار و سقمت و نهبت و غارت **هشتم**
 عقده جو زهرین مخیر و دلالت کند بر رفتن جاهای که خواهر نخواهد بی اختیار و اراده
نهم ساقیق محضی بودن کوکب درجه شمس و مقابله درجه دی بر نوالی دلالت کند بر پی
 نزد اکابر و بهر هیلان از این ضعف در این مرتبه چهار باشد و پنجاه حقیر از پنج اعلام مرابت
اول اگر چه خسر دلالت کند بر پی زک و بد شکلی **دوم** نه بهر خسر دلالت کند بر مال
 حرام و دزدیده **سین** اشاعه بر دلالت کند بر سخن مضایع کردن نقطه و تلف و قلت و زک

چهارم درجه مظلوم و این هم چهل و یک معلوم شود دلالت کند بر بدی و یکی اعضا **پنجم** درجه
 زحار و حکم این نیز هائلت و بهر هیلان از این ضعف در این مرتبه هاست و ده اوسط مرابت
اول در میان خسر لیل مرابت **دوم** درجه جنت این نیز چهل و یک معلوم شود و دلیل آنکه
 و کند دهن باشد **سین** درجه مخالفه یعنی درجه مذکور نیست و او مؤنه مذکور دلیل مرابت
 مردان و سلبطی زنان باشد درجات دال بر عمری نرین را دلیل بر کوری بوده این درجه
 با هم چهل و یک از غایم **چهارم** نصف هابط یعنی بودن کوکب در نصف که از درجه رابع باشد
 نادر درجه عاشر بر نوالی دلالت کند بر سکون در معالیه و خانه های بد هوا **پنجم** مخالفت مزاج
 یعنی بودن کوکب در برجی که مخالف خود باشد دلالت کند بر ضعف مزاج **ششم** مخالفت
 خوی یعنی بودن کوکب در برجی که مخالف خوی دی باشد دلالت کند بر بد خلقی چون نفس
 درجه را که در متن ده خط بود یکی که فتم ضعف اوسط مرابت شد مانند و هر یک از این
 ضعفای مرابت و باشد و سه ادنی مرابت **هفتم** روج خونی یعنی از مرعل بر نوالی دلیل
 خانه های بد هوا و گرم فزاریک باشد **هشتم** برج دشمن یعنی بودن کوکب در دوازدهم
 خانه خود دلالت کند بر دشمن انگیزی و فریخته شدن یعنی دشمن **نهم** برج معوج
 الطالع دلالت کند بر خواب پیداری و بی اعتدالی و بهر هیلان از این مضایع در این مرتبه
 یکی باشد لیت مرابت ضعفها و قوتها بر رای متاخران که تقلید مقدمات کرده اند و
 از حقیقت آنها واقف نشده اند اما باید دانست که هجده شخص که در بعض امور **نهم**
 و در بعضی ناتوان باشد و کوکی نسبت از سیارات که قوت و ضعف او نسبت با ما کوکبات



با هم آمیخته نیست پس باید که در وقت احکام انبساط از قوت وضعف که در حواس و اندیشه و
 و عدد و بهره و این و ذریه و برقم وضع کند و مجموع اعداد قوت حد و ضعف حد انبساط
 و اقل از اکثر نقصان کند تا معلوم شود که قوت از ضعف یا ضعف از قوت بحد و برینه زیاد
 و حکم بر غالب است **فایده** باید دانست که اگر احکام از قوت وضعف یا وجود غالب است
 باطل شود و مگر بقصد اما انبساط را باشد که اثر غالب زودتر و مغلوب برتظاهر شود **فایده**
 باید دانست که بعضی مطالبات در احکام و اختیارات را به مثلاً در مورد دولت و سلطان و
 از جرم ثابته و معدود درجه و روح شرف و دستور زیادت باشد و در امور مال و مخاره
 زیادت عدد و زیادت حساب و زیاده سر و زیادت بود قلد و درجات سعادت و ^{نسبت} ~~مهم~~ ^{تفاوت}
 روح از حط و عظیم و اعلی مرتبه است و در طلب فرندان شایسته اصل عظیم است و در ^{تفاوت}
 مثله و در بجان و در حکم سکه و لو در جوه و در علم و حال و نفس در جان شرف و در جرات
 سعادت از همه خطوط و ثمرات **فایده** باید دانست که کوکبه یا موجودات سفلی که
 بدو نوع است فانی و عرضی فانی است که بگذرد و هور باطل شود مثلاً کمال و حال و ^{است} ~~است~~
 و عرض آنکه بگذرد و هور باطل شود مثلاً انجین را دلالت بر امور قبیحه و مذمومه
 و سعدین را بر عکس این پس در هر روز هر مرتبه باشد از مدلولات سعد است
 و چون در روز یکو میان امر مذموم شود تحت دلالت انجین در آیند و الله اعلم
 بحقایق الامور و الیه مرجع الصواب

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۲۱۴۷
تاسیس ۱۳۰۲